

## معجزات حضرت خاتم الانبیا

و چون شراب حاضر شد او را شراب تکلیف نمودند گفت من هر درایم و در میان شرب خمر نکند پس در آب بشد و قصد کشتن او کردند گفت ای قوم مرا بکشید که من بسند که شما اقرار میکنم من بسند که یکی از ایشان اقرار کرد آنکس را بجمع آورد و پیرودن برود یهودی بسید در هم فروخت یهودی از قصه وی تعجب نمود سلمان سر گذشت خود اظهار کرد و گفت مرا کن ای نیست غیر از اینکه محمد و منی او را دوست دارم یهودی گفت من ترا و محمد ترا دشمن دارم انگاه سلمان را پیرودن آورد از خانه و در یک بسیاری بر در خانه یهودی بود گفت ای روزبه اگر تا صبح با التام این ریک از این موضع بزداشته باشی ترا بقتل رسانم سلمان آب ناچار بصوبت انکار تن در داده ریک می کشید تا آنکه طاقش طاقت دست بدعا برداشته گفت یارب انک جنت محمد و وصیه الی یحیی و سید علی و علی و ارجن انافیه و بخت خود از حضرت قاضی کجاست مسندت نمود حضرت برسل از باج با برانگشت که از یکرا از انجا برکنده بگانی که یهودی گفته بود ریکت چو بصر شد یهودی دید که از یکرا از انجا با التام نقل شده او گفت ای روزبه تو ساحر بوده من مطلع بنوم الحال ترا ازین ده اخراج میکنم که مباد امارا بسحر هلاک کردانی پس ویرا از انجا پیرودن کرد و بزد سید نام فروخت ازین سلمان را دوست میداشت و او را با منی بود بوی گذاشت که از انچه خواهد از ان بخورد و بخشد و صدق کند بعد از آن سلمان بید بر حسب میث حقانی در آبنای خانه و پوسته چشم از زویش در جستجوی گوهر مضمود چو شب طلای زمان فرقت در انتظار طلوع اقبال کتاب وجود محمد میگذرانید تا آنکه روزی هفت نزدیک که میباید ابری برایش سایه افکنده تا داخل باغچه نزد آن ابر همچنان باریشان حرکت میکرد و میباید سلمان از ان خلاصت دریافت که چاه در میان آنها پهنی باشد و آن هفت تریکی جناب شرف انجا و دیگری علی مرتضی و ابابکر و عقیل بن ابیطالب و تعداد دوزید بن حادنه و حمزه ابن عبدالمطلب بود و ایشان از خرمای زبون ان نخستان تناول نمودند و سید عالم میفرمود کلو الخف و لا تعذوا علی التوم شیا منی بخورید خرمای زبون را نوعی کسند که ضرر بصاحب بلع نرسد سلمان چون با خطره انچه را ملاحظه کرد طبقی از طب ربنا ساخت و بخدمت انصدر نشین مجلس اصطفا گذاشت و گفت ای صدق است و با خود اندیشه کرد که اگر در میان ایشان سیمری هست نخواهد خورد و با بیعلامت راه بان کجج نهان خواهم برد پس حضرت رسالت پناه رویارک با صی بکرد فرمود بخورید و انجناب با اید المومنین و عقیل و حمزه از خوردن آن ماسک نمودند سلمان با خود گفت این یک نشان سیمری پس طبقی دیگر از طب بخدمت انحضرت آورد و گفت این هدیه است انحضرت دست مبارک را در کرد و فرمود بسم الله بخورید و بخورید پس همگی از آن خرمای تناول نمودند بعد از آن سلمان بر خای انحضرت گردیده بخواست که هر بنور که آن تریکی از علامات سیمری ایشان بود ملاحظه نماید و صحنه عینه خود را با نمرا نور ساینده سرور انجا بکون خاطر او را دانسته فرمود ای روزبه خاتم بنور امیطلبی گفت آری انحضرت گفت خود بار کرد و هر بنور را بوی نمود سلمان از دیدن آن نشان رسالت و الا نشان چنانچه بید خاطر نشان گردیده و کوهی و کوهی با شید انمحمد رسول الله در صحنه صحیح وجود حضرت رسالت با نمرا خدای زردی شیهوت رسید در قدم انصرا و افاد و قدم مبارک انحضرت ابوسه داد انحضرت فرمود ای روزبه نزد این زن رود و بگوید که این غلام را یعنی سلمان را میفرودشی سلمان این پنجاه را باور ساینده گفت میفرودشم مگر بجا رسد بگذر که نصف ان زرد و نصف دیگر خرمای سرخ باشد چون پنجاه بعرض انجناب رسید فرمود بر خرمای علی و اسحاق انهای بخرمای را بجمعکن انگاه آنها را بر گرفته کاشت اید المومنین را فرمود اینها را ابد و هنوز با خرمای رسیده بود که نخلها رسیده شد و همگی نشو و نما یافتند و شاخ و در شاخ بافتند پس سلمان را نزد آن زن فرستاد که نخلات خود را تصرف نموده خلاصت سلیم کند چون این پنجاه زن رسید پیرودن آمد و آن نخل را ملاحظه کرد و گفت ترا محمد نفرودشم مگر بجا رسد بگذر زرد پس جبرئیل نزول کرد و با خود را بان نخلات زرد تمام آنها زرد شد بار دیگر سلمان را فرستاد آن پنجاه داد ازین تیره دل با وجود ملاحظه چنین سحره بشفایان با انحضرت شرف بخورید و گفت بخدا قسم که یک نخله ازین نخلات نزد من از محمد و ترا رسد سلمان گفت بخدا قسم که یک روز با محمد بودن نزد من بهتر است از تمام مال دلمک تو انقصه انصرا و عالم سلمان بخت اقبال را خیره بواج و













در دفتر کتب کتابخانه ملی  
بشماره ۴۰۷۱  
ثبت گردید





# تذكرة الخافلين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل المحل مفنا حال الذكر وسببا  
 للمزيد من فضله التال على وجوده بخلفه ونحوه  
 خلفه على ازل بینه وباشتباهه ان لا يشبهه  
 انمحسنا الاوصاع كن معرفته ودعت عظمته العفو  
 فلم نجد مساغا الى بلوغ غايته ملكونه خلق الخلق على  
 غير مثال ولا مشورة مشير ولا معونة معين لا  
 تذكرة الشواهد ولا نحو به المشاهد ولا تراها النواظر  
 ولا تحجب السوائر طامح كل غيبة وفضل وكاشف  
 كل عظمة وازل لا يبالغ مدحنا الفائلون ولا يحجب



# حیاج

۳

نعماء العبادون لستبح له السموات السبع والارض  
 ومن شيء الا يستبح بحمد وله الكبرياء  
 في السموات والارض وهو العزيز الحكيم ثم الصلوة  
 والسلام على رسوله وسيد عباده الخاتم لما سبق  
 والفاخر لما اتفق والمعلن الحق بالحق الذي  
 اخبره من شجرة الانبياء ومشكاة الضياء وذوانه  
 العلواء وسره البطحاء المختص بعقائد كراماته و  
 المصطفى لكرام رسالته والالاطهار وعمرته  
 المنجيب البرار قوام الله على خلقه وعرفاء على  
 عباده وامنائهم في بلاده وحججه في ارضه وسماؤه  
 صلوة دائمة منصلة وسلاما باقيا منسابا الى  
 يوم الدين **و بعد** اخرج موجودات برجنها  
 برورد كار فديم واقفر مخلوقات بالطاف صانع غني  
 كبر بر صفحه او را و چنين نكار شداد چون جمله

خداوند الهی  
 کیسوی بالای پیشانی که  
 مقصود نفوس نوریه است در اول  
 و طهارت مطهره است در آخر

سره انبساط  
 سره ناف و وسط شش است  
 معارف هر شش است که از کتب  
 جلال و کمین در کتب است  
 و لیکن مراد در این مقام کجوه  
 رفته و همه بهترین بر کربان  
 ربانیه و مرکز دائره موجودات  
 علویه و مدار حلقه انوار است  
 و در سلسله علین معلوم رانیه  
 و عارفین معارف  
 حقیقه است





# درباجه

ع

از اصدقاء و بعضی از احبّاء مذاکره این نموده اند که جمع  
کثیری از غامیان بر حسب اسم مسلمانان و صوفی و محقق  
در عداد و شمار منشعبان بواسطه بعضی از عملاً  
و خرافات ملحدین و حیل و وسوس و شوبلا مکاران  
و شباطین همداشته را در مقام بی اعتنائی بدین متفن  
مین و شرعی مطهره حقه سید المرسلین برآمد  
بکجا و بالکلبه دست از قوانین محکمه شرعیه برداشته  
ملت خفیه و نمیدارند و طریقه مستقیمه الهیه را نموده  
باز بچه و افسانه پیدا شدند و لا يزال را هر نان  
طرار و ملحدین فابکار معرکه را کر من و غوغا را پر شو  
نموده عوام بیچاره نادان را بطرف خنایند و اطوار منشعب  
از اسماء بفرقه و ثقی و اهنداء بامعه بیضاء بازداشته  
در راهها که وجد سنکلاخ معوج انداخته اند  
در مقام اسدنگا از حضرت العزّه برآمد که در ره بمقدام



توفیق از عنایت و مایه مختصری بجهت بعضی که عجز از فهم  
کلمات اندیشندان مدققت داشته و بجز محسوسات و بکر و ادراک  
نمایند نیستند شاید مینویسند که در بد و با عرفانی و جمله  
مقام سلوک طرف خوش برآیند و کمر کوش باز اجیف بجز آن  
داده بشکال فخر خدائی خوش رفتار نمایند که فرمود جل جلاله  
الَّذِينَ يَكْمُلُونَ مَا آتَيْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِهَا  
بَيِّنَاتٍ لِلنَّاسِ فِي الْكُتُبِ وَلَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ  
اللَّا عَيْنُونَ و پس از استعانت از دادار حکیم و استمداد از  
کردگار عزیز عالم هر چه بخواهند که دلائل محکم و شواهد  
منقذ متین بر اثبات وجود خالق بکارند که موجد کلبه اشیا  
و همه ماسوی خود است و در شمار سون وی و خاتم پیغمبران  
و اوصیای بزرگواران او برد و قسمتی مشفق از آثار نبوت  
و حج بالغه الهیه و مبیز در کتب کلامیه و علوم فلسفیه که باید  
در مقام نکتت برآمده بطور تعلم و تلمذ و با اندازه از مشقت تحصیل





نماید چه کنی به رنج میسر نشده و دست آورد جوهر نفیسه و منافع  
 عظیمه هیچ زحمت ممکن نشود و بلکه بجهت جمله از اشخاص حجاز و غنا  
 بسوی مشکال و دشوار و منتهای جور خواهد شد و دیگر قسم ظاهر و  
 هویدا بلکه بسیار بد و ضرر و زیان برای هر غافل که فی الجمله در  
 تفکر و تأمل فکر گذارده و شنیده عتار از کردن برده و انجام  
 را از سر بردارد پس هیچ کلفت و شیفته عقل و تصور نموده اگر  
 منصف باشد بخواهد و چون وجهه عقول و رو سخن با جمیع  
 و کرده فایز است در معانی خیر و خیر برآمد بدیر بعضی مفید و باره  
 از اشخاص را نافع افتد که من این شرط را بگشت تا تو میگویم و الله بهد  
 من شاء الى صراط مستقیم و مختصر را می بینی تذکره الغافلین نمود  
 مشهور است گفتار است گفتار اولی در اثبات صانع و در صفات  
 جمال و در اوصاف و در احکام و در اثبات وجود و در اثبات نبوت و در  
 اثبات نبوت و در اثبات وجود اما هفتم اثبات اما ائمه معصومین  
 اثبات معاد خاتم در رسیدی از تصور و قلبی از فضل





# کتاب اول در اثبات ضائع

## کتاب اول

در اثبات ضائع بکانه و پدید آمدن جملہ موجودات<sup>کشی</sup>  
در این مقام بدین تقریر بیان میشود که آنچه موجود در عالم<sup>مست</sup>  
و یافت میشود خالی از این دو قسم نیست قسمی معصوم<sup>ع</sup>  
و ترتیب داده شده بقدرت و اختیار افعال انسان<sup>س</sup>  
چون بنای عمارت و غرس اشجار و حفر چنبره و ترتیب<sup>ال</sup>  
کشتها و افشاندن بذر ها و سایر امور معصوم که خیر<sup>بش</sup>  
و معلوم هر کس است تعلق صنوع اینها با افراد بشر بالآ<sup>بش</sup>  
بدین بدو واسطه خارجیه بآباد واث و بخرهاست که  
واسطه در مقام ترتیب آنها قرار میدهند و قسمی است که  
انهم مسلم و محسوس هر ذی عقلست که از قوه و قدرت  
انسانی و حیوانات محسوس و وضع و ترتیبش بکلی خارج  
و هیچ بجهت اینها امکان نخواهد یافت که کمتر اندازد  
و سهلتر از آنها و انواع و جزئی از اجزاء اینها را فراهم





## کتاب اول

رند و این بدیه و ضروری عقل و دانش است که اثر  
هر غافل و انسان غیر مجتونی را اظهار بدارند و قسمی از  
چیزها بیکه صنع و ترتیب اند و فراهم آوردن درخور  
و ممکن بجهت افراد انسانیت با و بنا بپند و از وی سؤال  
نمایند کیفیت یافت شدن اثرات محالست حکم نماید که این  
بدن ضائع و یافت نمایند و ترتیب دهند فراهم آمدن  
یا فرض اگر یکسری گفته شود که بقطع چوب مخروط بشکلی  
مدور یا مربع یا مثلث یا غیر اینها بدن تجار و تراشند  
پیدا کنند و با باین خشنی که مشکل بشکل مخصوص است  
بدون قالب ترتیب دهند پیدا شده هر اینها قائل <sup>کنند</sup>  
این سخن نزد غافل محکوم است بسفاهت چه خواهند  
مصنوع بدن ضائع یافت نخواهند و اگر در مکار چرخ  
و روشنائی از دور دیده شود لابد عقل حاکم است مابینیکه  
کسی ناپستی این چراغ را روشن نموده و روشنائی را



پدید آورده باشد و همینطور سایر چیزها که با اتفاق  
صاحب شعور بلکه مجانبین و صبیحا و حیوانات از برای  
صانع و ترتیب هند یافت گردیده موجب دارند و  
بدین واسطه است که اگر حیوانات و حشرات در مکانی امار  
آبادانی و سکونت آدمی بینند فراری شده از اینجا کار  
خواهند نمود بعلت آنکه می بایند و میدانند که اثر بی مؤثر  
نخواهد شد و شاید برای آنها اسباب صدمات و گرفتاری  
فراهم آید پس انصاف میخواهم اینک که عقل تو خاک و جا  
و دارنده است ترا با اینکه باک روشن و قطع و محروم  
و خشت و اجری مثلاً بدن صانع و موجب نمیشود و اگر  
کسیر در مقام مظنه باین مطلب بپردازد در او بیانی<sup>سفیهش</sup>  
خوانده و از وی گمانه گیری بسی استغناءش نمائی که صحبت  
بجریان نزد انا بان ناپسند است چگونه حکم مینمائی  
با اینکه آن قسم از مصنوعات که مازاد خارج از امکان و بی<sup>لهجه</sup>



# گفتار اول

نرسد که یافت نموده باد در مقام ترشیشان برائیم بد  
 هیچ صنایع و خالق و موجب بد امانه و فراهم کردیده  
 با وجود اینکه نسبت اینها با مصنوعات که در مقام اول  
 بیان شد بیرون از مقام محید و خارج از میزان میزان  
 و توصیفست یا اَتُّهَا الْاِنْسَانُ مَا عَمِلَ بَرِّكَ الْكَرِيمِ  
 الَّذِي خَلَقَ شَوَابَكَ فَتَرَاكَ فِي سُوْرَةٍ مِّنْكَ  
 رَكَبَكَ اَخْرَجَكَ واداشته انسان را که هر چه تصور نمینماید  
 و غافلت کار را ملاحظه ننموده دلش بحال خود نشسته  
 بهیچ وجه در فکر خویش نیفتاده اوقات شریفه را  
 بتعلیل گذرانیده همایش را در مقام مجاج و عناد باخویش  
 برآمده شب و روز را ساعی در تباه نمودن و از پای آوردن  
 خود است قَالَهُمْ عَنِ التَّذِكْرِ مُعْرِضِينَ پس هر گاه فی الجمله  
 شعور و ادراکی است باید قدری بر خود ترحم نمود و اندکی  
 فکر غافلت خویش را بکردار و اقل در صنایع



## در اثبات ضایع

۱۱

عجبه الهیه و غنچه غایتی بکانه مهران نماید یعنی  
که نایب مهین مرام کریمه و الطاف عظیمه کثیره اش شامل  
منااسبه نشان است و باید اقدردانست و در صراط خدا  
شناسی و بزدان پستی بر نمی آیم بآیتها الناس انما بغیرکم  
علی انفسکم منافع الخیر الدنیا ثم الی الله مرجعکم  
فنبشکم بما کنتم تعملون ملاحظه کن در وجوه انسانی  
که چه اندازه از ابات میبایی و چه بسیار از علامات  
و دلائل مشاهده میبائی و لا این هیئت و شکل جسته  
انسانی که سر باین ترتیب مخصوص نه خیلی کوچکی خورد  
که در مناسبت و افشاده باشد نه چندان بنزد و در  
که بد نما و بد طور باشد چه سبب که باید این قسم در کمال  
مهین و اعتدال و تمام اجزایش از روی حکمت و کردن  
و نشین و دست و اشکم و پای باین ترتیب مناسبت باشد  
که اگر تمام عقلاء و دانشمندان جمع شوند نتوانند همین



با باین درجه از درستی پاکیزگی تربیت دهند و اگر  
مقتضای طبیعت بود با پستی که بک فطرت کوشش با  
استخوان بدون مناسبت و افشویچه ظاهر و پدید آ  
که اگر مقتضای طبیعت بود که کوشش باشد استخوان  
برای چیست اگر کوشش بوده استخوان چه شد و اگر  
هر دو بوده اجزاء دیگر از قبیل پرنده چشم و مو از کجا  
آمده و اگر همگی بمیل او بوده این تربیت که باعث <sup>کرده</sup> است  
و این تغییرات فحشو که هر کدام چندین مصالح دارد  
چگونه بخودی خود شده و ذره و جزئی بخود و از روی  
بیفایده کی برقرار نگردد به تصور کن که اگر آنچه در  
انسانی مقرر فرموده نبودی با برخلاف این بود چه قدر  
مفاسد بزرگ و مرتب شد اگر موی روی نبود چه اندازه  
نامطبوع بود و بعضی از اشخاص که کمال پیشوند چه قدر  
ناپسند و اسباب تنفر میکردند و اگر مویها مثلاً فدا



# در اثبات ضایع

۱۳

درشت بود هیچ فایده در وی یافت نشد بلکه اسباب  
مزاحمت و غیر مطبوع و افشیدگی و اگر چشم در طرف اسفل  
بود چه قدر صعوبت داشت اگر چه اسنی ملاحظه اطراف  
بالا نماید و چه اندازه محل خطر و آسیب بود و اگر ضرر  
توجه ببالا نرسان داشت انسان از ملتفت نگشته بود  
و آردش چون در فوفست و احاطه بنمایم بدن دارد با<sup>عش</sup>  
کمال سودگی و محفوظ بودن از جمیع خطرهای و بمشائیه<sup>غیر</sup> خرا<sup>ن</sup>  
که در فوفست مناره نصب کرده باشند تا مشرف به تمام<sup>ان</sup>  
خود شده اسباب اسایش فراهم آید چرا باید پلک از  
برای او مقرر باشد تا مثلاً در وقت خواب فتن و<sup>دو</sup>  
و کرد و خال و زرباب شدن و دیدن چیزهای که اسباب  
بد آمدن و آشنائی از نفس است آسوده باشد و اگر غیر  
از این باشد و در سمت پائین بود بزودی اسباب<sup>ن</sup>  
کشش فراهم آمده انواع صدمات بروی آرد و شدی



# کفایه مرآت

۱۴

چه باعث آسایش و سفیدی و بخت بدین پنج کرم نیزان  
 حکمت نیز نیست مفید است و افق کشته چراغ اش سفید  
 با سباه بلکه مثل سایر بیک گوشت و پوست نکریده  
 و چه شده که با این میزان از موی خشن و ابرو با این نیز نیست  
 در محل مخصوص و پند و هیچ چه تعدی از این محل  
 ننموده و این مدتی نمادی که ادبی بخش مینماید مثل  
 سایر مویها که در سر و غیره میروید و رشد ندارد چه اگر  
 چنین شک بیفایده و مضرت و اسباب کلفت و زحمت  
 و خارج از میزان حکمت و مصلحت بود و چرا این موی  
 و همینطور ناخن آن فیه از روح که در سایر اعضای  
 انسان نیست نداشته باشد و اگر نعوذ بالله بخواهش  
 طبیعت بود که با این چون اجزاء دیگر نباشند پس ظاهر است  
 که نیز نیست همه از روی کمال مصلحت و حکمت و مدبری  
 در مقام تدبیر و اختراع اینها برآمده هر ذره و جزئی را



بواسطه فرائد عظیم ایجاد و برقرار و بلامخلافات و بجا  
کثیره این اختلافات را معین فرموده **إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي  
خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى  
الْعَرْشِ يَدَيُّهُمَا الْأَمْثَامُ مِنْ شَبَاحِ الْأَمْرِ بَعْدَ إِذْ ذَلِكُمُ  
اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ** خود پیدا است که اگر

ناخن و موی نیز مثل سایر اعضا حیوانی پیدا میشوند  
که در وقت رسیدن صدمه یا بها انسانی در تعب <sup>شد</sup> با  
شخص بین الحاد و بین بودی اگر ترک خلق و تقبلیم کردی  
اسباب گناه و کلفت و رنج شد و در وقت از نکاح  
هر یک کمال نال و نعت حاصل بلکه متعبد بود و چگونه این  
قوه با صره در چشم بخودی خود شده چرا دماغ این <sup>ن</sup> مین  
برآمدگی پیدا نموده و سوراخها پیش که چه قدر از فواید  
دارد باین ترتیب خوش و نهج مخصوص شده و مثل سایر  
سطح وجه نکرده ملاحظه نما که اگر مثلاً بشکل مدور



# کفای مرآت

۱۶

پا ز پا در ترازمیزان تناسب بود چه فایده بداند و بداند بودی  
 و اگر منفذ نداشته باشد همیشه انسانی باید دهان خود را با  
 نموده تا هوا داخل شده و دیگر فرنی در بوی بد و خوش  
 نکذاشته باعث بسپا از مضار کشنی دهان چرا باید  
 باین وضع واقع شده همچو فت بشکل مدور یا مربع و غیره  
 نشود و اگر چنین میشد چه میزان ناپسند بود چه سبب  
 شده که باید نقد از لب نکش این قسم باشد و دیگر  
 تصور فرما که اگر دهان انسانی طولش بعکس واقع شده بود  
 چه اندازه نامطبوع میشد و اگر با بکلیت نبود چگونه غذا  
 داخل در جوف میتوانست نمودن و اگر دندان مفقود بود  
 چه اندازه اکل غذاها صعب داشت تا قمل فرما که در زبان  
 آدمی چه مقدار از فواید موجود و کسی که فاقد این نعمت است  
 چگونه عاجز از اظهار مقاصد ابکم و لال انگار که در مقام  
 تکلم و اداء حرف و تشخیص و تمیز آنها چه اندازند ضرورت و



## در اثبات ضایع

و اگر نبودی هیچ حروفات از یکدیگر فرقی نداشتی و این  
 منافذ را چه سبب گشته که باید همگی با اندازه که لازم است  
 راه بیکدیگر داشته باشند آنرا که ملاحظه فرمایید در <sup>اصوات</sup>  
 مردمی که چگونه همناز از یکدیگر بگویند و گرامیناز نبودی چنان  
 اسباب اختلاف شد و در حیوانات چون لزومی نداشته  
 در اصناف آنها فرقی یافت نشده الا علی سبیل التدریج  
 و التدریج که آن هم باز حکمت و جهانی برایش مقرر و  
 مُسَلَّم است <sup>فَاللَّهُمَّ لَا تَرْجُوْنِ لِلَّهِ وَفَارَاوَقْدَ خَلْقِكُمْ</sup> اگر  
 در صورت مردان ریش و سبیل نبود چگونه در ظاهر  
 با زنان فرقی گذارده میشد اگر بخودی خود پدید گشته  
 پدر و مادر که همان پدر و مادر غذا هم اغلب فرقی نداشتند  
 محل و مکان نیز یکی پس چه چیز اسباب تغییر گردید <sup>بعضی</sup>  
 زن و بعضی مرد و اگر کسی بی از دایره خردمندان بر کمال  
 افتاده خیال کند که این تغییر بواسطه اختلاف <sup>سبب</sup> اندام

آطواراً



باید تصور حال انچه را که در پیشگاه پادشاه  
 از چیزها را بنویسند و نماید من جمله آن حیواناتی که انسان  
 بجهت دفع حاجت و مخلوط شدن و تفنن آنها را نگاه دار  
 می نماید چون سنوران و مرغهای خوش الحان و سایر  
 از حیوانات سبب چیست که پستان از برای زنان  
 مقرر و باید در محل بیرون آمدن شیر آن برآمدگی باشد  
 و اگر باین وضع نبودی چه قدر برای طفل شیرناو  
 نمودن صعب باشد اثنی این شیر چیست و از بهر چه  
 اینگونه با لطافت و خوشگوار و شیرین است و آن لکم  
 فِي الْإِنْعَامِ لَعِبَرٌ نَسْفِكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِمَا مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ  
 وَ دِمٍّ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ مکرر از بین  
 سرکین و خون بیرون میاید چه چیز است که کاف  
 ندارد و ابدار نکش شباهت به چمک از این دو و  
 بسا بر چیزها و مایعاتی که در جوفت نداشته که این



## در اشیاء ضار

۱۹

پسندان را از این شایسته و این شایسته شکار از این  
خوش و ضعیفی بدی بدار نموده نایبچه و مولود در زمان تولد  
آسوده حال باشد و با صطلاح فوراً رگ نموده بر  
از شیر شود و طفل بدون هیچ کلفت تغذی نماید  
و هم چنین خود سینه و اشکم و آلات و اعصاب<sup>کها</sup>  
وروده ها که بدن نهمج و از روی حکمت و مصالح<sup>بد</sup>  
مرتب شده تفکر فرما که این حرارت شد در جوانان  
و حیوانات از کجا پدید آمده تا این قسم از غذا<sup>سینه را</sup>های  
و لو خام باشد در کمال جلدی طبع نموده که اگر متدینها  
در دبات طبع نمایند با اینطور نخواهد شد اشخاصی که  
شیشه مثلاً میخورند چگونه در معده و اشکم آنها آب  
میشود مگر نه چنین است که آنچه حرارت بوی موجود  
میشود بر حسب ظاهر بواسطه آتش با آب و خور<sup>شد</sup>  
با حرکت جلد و ننداست گمانی که مثلاً است و آهن



# کتاب مرآت

۲۰

و غیر آنها را بجای و چایکی بکینان بر زمین با چهر  
 دیگر بکشند و بسایند چه شد که بدن هیچکس از  
 این سردی نمیرسد این حرارت یافت کرد بدو و تصور فرمای که  
 اگر این حرارت و شدت گرمی بودی انسانی و حیوانی  
 زین میمکن نشاید و چرا این بسای حرارت به حیوان  
 و پوست و لای زاک در جوفت و کمال قرب با او  
 دارند و با نهایت لطافت میباشد ضرر رساند  
 و ذره آنها را تمام و منصف تمام نسازد و اگر بنا شود  
 قدری گوشت را در کوره یا محلی که حرارتش بمنزله  
 آب نمودن شیش باشد بگذارد چه حال برای  
 دست میدهد ملاحظه نما که اگر دست انسانی مثل  
 پایش بطور دیگر و با متصل بدن بود چه اندازه  
 آسودگی محال شد و هیچ صنعتی نتوانستی و دفع ضرر  
 و جلب نفع برایش ممکن نکشتی چه چیز سبب که آن



## در اثبات ضایع

رجو است در مردان و مضاف بشد در زنان مفتر شده و اگر  
در غیر این موضع خصوص در جهه فوق بود چه اندازه  
بموقع و اسباب قضیت بود و دیگر مستطیل و افشاده  
که اگر طول از برای وی نبود و محل قرار گرفتن نطفه در  
زنان یعنی رحم و بجهه دان اینطور عیبی نشده بلکه اگر  
مردان کوچک یا رحم زنان نزدیک بخارج بود چگونه  
این نطفه با آن لزوجت در آن محل قرار گرفتند و لما  
بزودی بیرون آمده باطل میشد و ابقاء نوع ممکن نیست  
دیگر این لذت در زمان مجامعت از چه شده مگر نه  
این است که بعضی از اجزاء بدن مصلوب و داخل در  
بدن دیگر میشود چرا اگر انگشت مثلاً در گوش و دهان  
و سایر منافذ شود این حال دست نمیدهد و اگر این  
از حظ و مستلذذ نبود چگونه این مرتب از قبل  
در جنب میبود بلکه هیچ داعی برای این زحمات کثیره و اندک



اموال نداشته باشند پس مسلم است که ضایع قدیم این خصوصیت است  
نوع برادر دیگر تصور کن که خود این نطفه از چه چیزی حاصل  
این اثر میشود و چگونه چیزی است و این فائد را که در  
مقرر فرموده و اگر بعضی از بجزدان در اینجا بگویند که  
چرا با پستی همین اثر در لواطه باشد آنچه بیشتر دارد  
و من جمله اینست که بعد از آنکه چیزی سبب علت  
نام او موجود شد محالست که معلول و مسبب ایجاد  
نشود و قدرت تعالی بر محال نخواهد گرفت مگر آنکه  
آن سبب و علت مهیا نکشند یا نقصان داشته باشد  
مثلاً بعد از آنکه آتش را سبب برای احراق مقرر فرموده  
دیگر محالست جسمی که قابلیت تاثیر حرارت دارد  
در کارش نماید مگر آنکه مانعی در قابل حاصل شده  
و یا آنکه اثر از مؤثر برداشته شود در این وقت  
آن چیزی را نارکضین نشاید چه پیدا است که آتش چیزی را



نامند که سوزاننده و محرق باشد پس بعد از اینکه  
 محسّن کرد بد که بواسطه مزاجی از امسّاس عجل نری  
 استخراج معنی و بردن لذت روی نهاده این را سبب  
 نام و علت موجد مقرر نمود دیگر محالست این اثر  
 حاصل نکرده مگر اینکه بالکل نبند بلکه در ذات  
 واقف شود باین معنی که او را بر داشته چیز دیگر  
 وی آورند و اگر بنا بر این ترتیبات بود بسی معجز  
 مرتب که این مختصر کجایش اینگونه مطالب نداشته  
 بنا بر این بطور بدست دیگر پای انسانی چرا باین  
 باین شکل شود و در موافقی که لازم است مفاصل  
 باشد و اینطور خوش هیئت و منتهی الیه <sup>بیش</sup>  
 شده که نابدن بر و آن فرار گیرد و انگشتان <sup>حک</sup>  
 برایش ترتیب داده تا بدینطور نشد اسباب صدمه  
 و باندک چیزی متاثر نشد فراهم بنا بدینچرا مثل دست



با مواضع دیگر نیست چرا یکی اندارد تا راه رفتن نمایند  
چه باعث شده که اشخاص بکجور نبینند و بیامان  
نمایانند اگر چنین بودند پدید راز پیر و مادر از دهن  
متمیز نشد و تربیت ادوسند و معاملات بهم میخورد  
و چون در حیوانات این امتیاز و فرو داشتن از یکدیگر  
لازم نبود ملاحظه میشود که ممتازین آنها بغایت قلیل  
و بسیار کم است چون کلاغها و اغلب اقسام طیور  
و کوسفند و سایر حیوانات و امتیاز در بعضی هم  
نکند اش اینست که پاره از مردمان توهم نمایند که خلقت  
اینها بخودی خود و امور را جعده بدهر و ناشی از طبیعت  
چرا انسانانی چون سایر حیوانات نشد و قاضی  
مستقیم گشته و اگر برخلاف این بود با اعضایش مثل  
حیوانات بود چگونه متممکن از صنایع شد تا مثل فرما  
که چه میزان تمام جزئیات از روی حکم بسیار و مصالح



بیشماره تر کرد بدین پنج حواس را فانی در مقابل پنج  
محسوس مدد که معین و پدید آورده تا با چشم درک  
الوان نموده و با گوش و قوه شناسنده ذرات اصوات نمائند  
و با شامه استنشام بویها و روایح کرده بقوه ذائقه  
مذوفات و چشیدن آنها چشیده و با لامسه چیزهای  
خشن و زبر را از اشیاء نرم تمیز دهد و اگر یکی از این  
قوی نبودی چه اندازه اسباب ضرر و فقدان حظوظ  
و لذائذ گشته بلکه بزودی اسباب فنا دست دادی  
چه پیدا است که اگر همگی کور بودندی چگونه اسباب  
معیشت تهیه نمود و همبصور در سایر از حواس و قوای  
و چون اینها نیز بدین تعبیه چیزهای دیگر مینماید نموده  
روشنائی ایجاد فرمود تا تمیز الوان امکان یابد و هوای  
خلق نمود تا استماع اصوات توان کرد و دیگر تصور نمائند  
و تا ممل کن در شواهد ظاهر و باطن واضحی که در سایر



مخلوقات فرار داده ملاحظه کن در حیوانات که چون  
اعطای آلات و اندازه از ادراک که بتوانند کسب و عمل  
صنایع و تهیه ملبوس نمایند بانهانند چگونگی پوست  
ابدان شان درشت و باموینهای خشن و حیوانی چار و مفتر  
نادرست محافظ گشته حیوانات موزینه نتوانند صد  
برایها و ارد سازند یا آنها پشان را بطوری معین <sup>فهمیده</sup>  
که محتاج بکفش نباشند و غذای آنها سهل ترین غذاها  
و فراوانتر تا اسوده حال باشند و انسان طمع در غذا  
آنها ننماید و اگر حیوانات نیز نباشد کندم خوار باشند  
بجز قدر قلیلی پیشانی نمایی پس برای آنها غذا  
مرتب که انسانی رغبت در اکل آن نکند و بهمین <sup>طور</sup>  
در اشجار و قوا که و سبزه ها و نباتات و خود زمان و آب  
چه شده که اشجار مثمر و بارور اغلب کوته و پست  
تا انسان بدو مشقت منتفع گردد و اگر درختها



میوه مثلاً با اندازه کاج و صنوبر و چنار بودی چه میزان  
برای هر ناغیان اسباب بغی و مشقت بود و چگونه این  
درختها که بی ثمر است طول قامت دارند تا سایر <sup>خسته</sup> انداخته  
اسباب صفا و راحت فراهم آید و از چوب همه آنها  
فایده برند و الا بطور باد رخت زردالو و امثالش افشا  
تجار بها که چوب تخت های بزرگ و عرض لازم دارند  
ممکن شد ملاحظه نمائیم بعضی از نباتات که اثمار آنها درشت  
و اگر درخت بودی بزودی شاخها شکسته و ضایع  
میگردد و وضع خوش و وجه مطبوع مفرد فرمود و دیگر این <sup>فرا</sup>  
که در شاخ و برگها نریخت داده تا ابرای خود کشند و چه  
سبب گردیده که درخت با کمال سختی است بطرف بالا خد  
می نماید چطور عقل قبول و تسلیم نماید که این اوضاع  
عجیب بخودی خود برقرار شده اگر افضای طبیعت بود  
که مثلاً آب خالص تبدیل بحبوب شوند برک را چه پیدا نمود



و اگر خواهر او بر لب بود چوب که آورد اگر افضای  
 هر دو بود این نزدیک که مرتب شد چرا اعصاب درخت  
 و نباتات بیک هیچ نیستند آنها که بمنزله اصل درخت  
 و دیگران کوچک گذشته از اینها این بر لب و شاخ را  
 جناب طبیعت از جای آورده و از چه چیز عمل میابد اگر  
 آب خاک مبدل باینها شد باید هر سالی که میگذرد  
 مصالح کثیری خاک باغ و بوستانها کم آید و حال آنکه  
 اینطور نیست و هم چنین سایر از مصنوعات و نباتاتی  
 که مقرر فرموده این انواع گلها و نباتات ملحوظه که هر  
 کدام صاحب اقسام از رنگها گشته بر نباتات تجدید آنها  
 پدید شده آب خاک که فرمز و زرد و بنفش و سبزه  
 نیست و سایر رنگها را ندارند این اشیا در درخت  
 سبز که پنهان فرموده که وَجَعَلْنَا لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ  
 نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ چگونه این ضد نوازش شده



# در اثبات ضایع

۲۹

هر اب که اسباب جهوه و می است و دیگر آتش چه ظاهر است  
 که اگر قطعه چوبی را بجای آتش نمائی بمحض مجاورت در مقابل  
 برود آثار برآمده آتش از او بیرون آید مستلماً این آتش  
 با بطور کمون و بروز است و با بطور <sup>فنی</sup> افاضه صورت  
 نار به واسطه استعدا <sup>آتش</sup> حاصله و الا با اینی مثلاً  
 آتش آن چیز بکه بان چیز کبرانه میشود کم شود و بر سبیل  
 قطع چنین نخواهد بود و دیگر در آتشی قوه تکلم ایجاب  
 فرموده تا آنکه در مقام معاشق هر کس رفیق و همراه و  
 طرف خود را اطلاع از مافی الضمیر خود دهد چون هیچ  
 قسم بدین خوبی و سهولت ممکن نکشی مثلاً اگر بنا بود  
 صرف اشاره باشد در چیزهایی که از نظر غایت و حضور  
 نداشته باشد کفایت نمینمود و همینطور در کتابت  
 کثیر مشقت و بسیار حتمی بود و در بعضی موافق ابداً  
 معیند و مثمر نمی شود چرا این طبیعت در هیچیک از جهات

بیش محتاج بمفیض است  
 مو



## کفنا از زبان

۳۰

و نباتات این سخن کردن زاید بهمانند و در کفر و شر و بدی  
 شود باز منافع از هر جلد و رافتاده چه حرف زدن و  
 با انسانی بسی حرف دارد بعد از مدت‌های مدید زحمت  
 بسیار چند کلمه و زامی آموزند و ضرر طوطی‌فاری است  
 و هیچ امکان ندارد که حقیقت چون ادبی کلام بعضاً  
 سخن کرد تواند بعد از مشقت کثیر و زحمت بسیار  
 يك في الجملة شباهتی بنکلم انسانی از برای صوت و  
 یافت میشود و فرقی با نرینگی که در ادبی فقر است پس  
 پیدا و هویدا است بصورت و ملاحظه فرمایید بعضی حیوانات  
 که انسانی با آنها محتاج است چگونه ذلیل شده و در مقام  
 اطاعت و انقیادند با وجودیکه در بعضی کمال قوت و  
 نهایت قدرت فراهم است مثلاً اگر کسی میخواهد يك  
 گریه یا يك میمون یا سگ را مطیع نماید چه میزان باید در  
 مقام زحمت برآمده و چه اندازه کلفت بر خود راه دهد



## در بیان صنایع

۳۱

باز هم بعد از آنکه در بیان اینها اندر در هر  
مکانها در منزل وی بوده شده طوری پذیرا پیش کرده و  
بوی عانوس شده باشند پس چه شده که اسباب پر قوت  
و هم بطور اشتر و کا و وسایر از این اقسام حیوانات  
که محل احتیاج میباشد این قسم کمال انقباض را دارند  
تا در زمان انتفاع بتوانند شخص از آنها بهره ببرند و برای  
آنکه بعضی اشخاص این امر را کار طبیعت و در هر نحو اندو  
بدن صنایع و مدبرند اند در پاره یک نوع شرارت  
و سببیت ظاهر که شاید خیلی از حیوانات وحشی باین  
درجه از شرارت نباشند کما اینکه در بعضی از اسباب  
و کا و وفاطرو امثالشان مشاهده میشود که اسباب  
زحمت شده هر یک چندین مواظب<sup>است</sup> لازم و اگر این در  
اطاعت از برای آنها نبودی چگونه بکنفر توانست<sup>ند</sup> چندین  
فرد از آنها را عی شود و احوال و افعال بر آنها بآورد



# گفتار اول

۳۱

درواقع اینانی عجب بدکار و بیخفت منکر و غافل  
 قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْكَفَرَةُ أَي بیچاره بدبخت و کمراده  
 از صواب نوا کرد و در بوار با کاغذی مثل انقش <sup>نقش</sup>  
 نمائی هرگز قبول نکنی که بدون نقاش یافت شده باشد  
 بلکه حکم میکنی که این نقش کار فلان و این خط از <sup>نقش</sup> <sup>بها</sup>  
 چگونه این نفوس متحرکه و غیر متحرکه و این همه مصنوعات  
 بدیعه غریبه بدون هیچ صنایع دانسته باین حد و مرتبه  
 با خالق خویش در مقام کفران برآمده ذره از مقام <sup>عناد</sup>  
 پای خود را حرکت نمید و هیچ در عوالم انسانیت بر  
 نمی آید ذلکم الله ربکم خالق کل شیء لا اله الا هو  
 فَإِنِ تَوَفَّكُونَ مِنَ الشَّيْطَانِ لَكُمْ عَذَابٌ فَاتَّخِذُوهُ  
 عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حُزْنَهُ لِيَكُونَ مِنَ أَصْحَابِ السَّعِيرِ تصور  
 نمای که در انشا و اغلب حیوانات چطور الانی که با  
 آنها راه روند همگی مقابل یکدیگر در جنت جنت و <sup>نقش</sup>



## در اثبات موانع

۳۳

بواسطه اینکه راه رونده لابد است در زمان حرکت  
بعضی آلات را ثابت گذارده بعضی دیگر را انتقال دهد  
تا حرکت برای وی امکان داشته باشد اگر این آلات  
و اجزاء متعدده نباشند و متقابل یکدیگر واقع نشوند  
همچو انتقال و حرکت دست ندهد مگر بطور جنبش  
که او راه رفتن نخواهد بود و دیگر ملاحظه فرمائید که اگر  
فرضا انسانی نخواهد ده ذرع با اشکم و سپند بدون  
پا بها حرکت نماید چگونه بدنش مجروح و خسته خواهد  
شد این اقسام مار و امثالش چطور بدون دست و پا  
راه رفتن خیلی از جا به جا را بجلدی و قوت سوراخ <sup>بند</sup> فمها  
با وجود اینکه آن قدر از بدن آنها که ملصق و چسبیده  
بر مبر است خیلی لطیف تر از مواضع دیگر آنها است  
و بهیچ وجه خراشی بر آنها وارد نمیشود اگر مقتضای <sup>طبیعت</sup>  
بودی نباشتی مثلاً چون پای انسانی که اگر قدری برهنه



راه رود با اصطلاح پدیده می بندد و بهینطور شود پس  
مسلم است که آن خالق مهربان چون باوالات حرکت  
مرحمت نفرموده او را محفوظ از این افات نموده شاید  
نماندگر شویم و پند گیریم و مانسبت کرد الا من یبیب  
و باز نجد بد نظر نما که این انواع درختان و کلهها و سایر  
نباتات چگونه چیزی برایشان مقرر که بتوان مجددا  
در مقام کشت آنها برآمد اگر مثلاً تخم و بذریه  
نشده بود همه نابود شده بودی از کجا ما را توانائی  
این بود که محضیل اینها کرده منفع شویم تصور فرماید  
طلوع خورشید و ماه و غروب هر یک که چطور از روی  
نظم و ترتیب است و هر روزی بدقیقهای معینه حرکت  
نموده هر قدر از روز کم شده بر شب افزوده و بعکس اگر  
خورشید نبود چگونه امر عالم منظم گردیده و این درختها  
و گیاهها چنان روئیده شده بود و اگر هر این ظلمت عالم



## در تبایضات

۳۵

فراختر بجهت قسم ز راعت و غیره ممکن گشتی و جزا  
باید باین حرکت که اسباب نفع و فوائد کثیره میباشد  
حرکت نموده اگر مثلاً در یک موقف و یک مکان  
قرار داشت چه میزان اسباب اختلال فراهم و بعضی  
از جاپها شب پاره همیشه روز بودی و آنوقت در  
همچ جا بکاه و درختی عمل نباشد چه پیدا است که اگر  
همه اش شب باشد بدون تابش افتاب چیزی عمل  
نیاید و اگر همیشه اوقات روز شود بواسطه گرمی و  
حرارت تابش روی بکاه و درختی بی فایده ماند کما اینکه بالبحس  
می بینیم بعضی از روزهای تابستان که روز و طولانی است  
چگونه بکاهها پت مردم و افسرده شده درختان منصف  
میشوند پس باین مدتی حکیم بکانه میبایست مقرر شد  
که در تمام نقاط دایره فلکی گردش نموده در همه جا  
تابش نماید و اگر بنا بودی که ساعه تابش و زیبش



# کتاب اول

از این قدر باشد تا از مقدار کثیر و شریک شد فلان را بگویند  
 جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ اللَّيْلَ سَرَقًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مِنَ الْغَيْبِ اللَّهُ  
 بِأَنبَاءِ نَفْسِكَ أَفَلَا تَسْمَعُونَ فَلَا رَيْبَ أَنَّ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ  
 النَّهَارَ سَرَقًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مِنَ الْغَيْبِ اللَّهُ بِأَنبَاءِ نَفْسِكَ  
 تَسْمَعُونَ فَبِهِ أَفَلَا تَبْصِرُونَ وَدَكَّرَ بِحُكْمِ الْعَالَمِينَ  
 سابقه بر موجود کائنات مقرر فرموده تا این شمس در مدار  
 البروج بر توالی حرکت نموده بطوریکه از نفس منطقه کرد  
 بروج مرد کرده عرض پیاپی نکند و این دایره بر حسب بروج  
 بدوازده قسم منقسم شد و در هر قسم از بروج دوازده  
 که بحر که خاصه کش کنند و افاق شمالیه فصلی از فصول اربعه  
 کرد و هر فصلی بابر منافع کثیر و فوائد عظیمه است لغرض  
 که مورد ذکر و بیانها غیر این مختصر است گاهی این جرم منقسم  
 بنقطه اعتدال سعی شد تا جانزد یک میشود و منرا بدیکر میل  
 او علی سبیل التفاضل تا آنکه با قول نقطه طمان رسد  
 و دیگر اصل این گرمی که در او ایجاد نموده که در آنجا انقل

باشد از سمت راست و از سمت  
 درازی و در دو کوهی است از آنجا  
 منتهی شود و در جانب نقطه  
 خنجر و از سمت راست و در  
 دور که در آنجا شمس و در  
 و از آنجا در مقام بیاض است  
 نقطه اول که در سمت راست  
 انحراف و دور او باشد از سمت  
 الی سمت غایت درازی  
 و کوهی و در آنجا شمس  
 اعتدال سعی نمود تا  
 در انحراف و در جانب  
 و جنوب بحر که منتهی  
 فصلی از زمان و انحراف  
 در دو یک و منقسم شد  
 عقول غلبه افروخته شد  
 او عاجز ز نیاز ما خلقت  
 باطل و سبیل از غفلت  
 انوار



# در اثبات ضایع

۳۷

نمیباشد از شیء می پندارند و همه منظر خود را از آنش چگونه چیز است  
 اگر نبودی کلیه امور با غایت آنها معطل ماندی و در حقیقت  
 از مواقع اغلی تلف شدی و همینطور نسبت به طریقت و معنی  
 ماه و سنار کان ملاحظه نما که اگر این تغییرات در ماه  
 نشد تمام امور و معاملات و امثالش مختل و اگر بنا بود  
 که این تغییر در خورشید پیدا بد اول هر ماه بنا بر این  
 کشته که که معنی پر شود اسباب اختلال کلی را هم میسر  
 هوای ارباب کشته و بی سر و باز همان مضار سابقه  
 و بی از عفا سده که هزار بار از اما عقل نموده و ندانند  
 موجود شد پس هم معین تا از بین عالم منظم و هیچگونه  
 نقصان و زوایا نهافت و گذشت در سر حرکت مشارک  
 که هر کدام در درجه مخصوص میزان مرتب و بعضی مثل ثبات  
 و غیره در پاره از اوقات طالع می نمایند و همیشه  
 نامصالح معین دست آمده و ثبوتات نجومیه منظم

انتظام هر







## در بیان مضایق

جمع میشوند بازن نفاط و در پیش آشفته باشد و در  
این برف و تکران چیست اگر بواسطه همین سردی هوا  
چرا مبدل پنج نمیشود مگر افتضای سرد و بزرگ بجز اینها  
پنج شدن است اگر برف نبود این میزان زیاد می بود  
کجا شد که پس از باد شاه عطوف و عالتی و ف برف است  
و مقرر فرموده تا بواسطه تابش حرارت کم و بزرگ  
آب شده بمیزان احتیاج مخلوقات بدانسان رسد و اگر  
پنج بود بعضی از کسان کار در خواندی و دیگر امراض از  
قبیل طاعون و وبا و غیر اینها که با عتقاد اطباء فرنگی  
مستفرنگان میگردید بواسطه آنها موجود و بزرگ شرا  
نموده با صطلوح و اکبر دارد چرا بعد از حد تشهت نفا  
ندارد تا بزودی حرم مان همگی فانی شوند این حیوانات که  
عاده باید همه رفت در مقام نرا پیدا باشند اگر کوئی سرما  
انها را نافع بیناید چرا در زمستان و بلاد سرد سیر نافع



میشوند و هم چنین سایر زبانت و شواهد که از شانی  
 هزار دینانها را بنشینان ادراک نموده توصیف بنیاد کند  
 وَأَن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُمْسِكُوا بِهَا إِنَّا لَنَظُنُّكُمْ  
 كَاذِبِينَ و از برای شخص غافل منصف یکی از آنها کافی و بینا  
 کننده است هر ذره و کمتر چیزی را ملاحظه نمائی و رجوع  
 بذره بین عقل کنی خواهی بد که چه میزان از علامت  
 مشاهده خواهی کرد و قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ  
 وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا  
 و چه خوش گفت آنکه گفت دل هر ذره را که بشکاف  
 افتابیش در میان بینی وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ  
 نَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ گذشته از تمام این بعبیرات و  
 بتدبیرات که همه اش بواسطه چه اندازه ها از حکمت  
 و مصلحت است و لو کسی فرض محال نموده خود را راضی  
 کند که ایجاد تمام اجسام و امکنه و زمانها را طبیعت



و در هر دینی هیچ در واقع بر فراز داشته و دست بر چنان  
 خود گرفته در دایره انعام و بجز آن خویش را داخل نماند  
 و کوری در دجهان را طالب شود که و من کان فی  
 هذه اعمى فهو فی الآخرة اعمى و اصل سبیل و خور  
 راضی کند با بر مطلب واضح الفضا و ظاهر الشناعه  
 و هویدا اقباحت بر طریق یقین و قطع محالست اگر  
 قدری ناقص کند بتواند قبول نماید که روح و عقل و قوا  
 ظاهره و باطنه را طبیعت و در هر عجل ارد و باید سؤال نمود  
 از ان اشخاص که خود را دهری نامند و گویند ما هی  
 الاحیوننا الدنیا نموت و نحی و ما ھدیکنا الا الدھر  
 که با طبیعت و دهر را مؤثر و مدبری دانسته او را  
 چیزی میگویند و با کسی دانند که تمام مصنوعات و  
 مخلوقات را در کمال بریند با انواع مصالح و بدیای  
 از حکم و در نهایت میزان و قانون و درستی مقرر شد



و یافت نموده پس چه تفاوت و بدیجی و از آشنه  
 این بیچاره ها را که فانی با الهیت و مخالفت و خدا  
 این مدبر حکیم نشده این اندر زه در مقام ناسپاسی  
 او برآمده اند و اگر غیر از این دانند و گویند که تمام <sup>ش</sup> مصنوعیات  
 بخودی خود چنین شده و مراد ما از طبیعت نه چیزی  
 است که ذات و صفات و مغایرت با تمام <sup>ش</sup> مصنوعیات  
 داشته باشد و علت از برای اینها بدینش بلکه هر  
 مصنوعیات خود چنین گشته و خود علت در اینجا  
 خود میباشند پس باینی در مقام بنیاد و مخنوع مراد  
 خویش بر آیند و پرسیاء شوند که اینها خود موجود  
 بوده و هر یک خویش را ایجاد نموده باینش <sup>ش</sup> فانی  
 اگر قبل از ایجاد خود بوده اند چیزی بیکر هست دیگر چگونه  
 دوباره هست خواهند و اگر نبوده و خود را پیدا کرده  
 ذات ناپا فتنه از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش



بعضی بگویند هیچ زنده در دنیا نیست چنانچه در دنیا پیدا و چیزی ندارد  
نمود پس بر هر عاقل منصف نشاء و پیدا و هر منصفی را  
واضح و هویدا است که مصنوع بدو در صنایع و اشیا  
مؤثر نشاء بدی و ضروری است است که مدبر حکیم  
و خالق در سنگار و فرمانفرمای قادر مقتدر که موجود  
و پیدا و زنده کلبه مصنوعا است موجود و هیچ ذره  
شکی در این مطلب نداشته هیچ قسم نزل از برای آنها  
دست ندهد و اگر غیر از مقام نبیه و نذکار غافلین  
بودی ابتدا در مقام اینگونه عجبها بر نیامده است عا  
براهین برای وجود مفیض هر وجود و موجود جمله موجود  
نمایند که اَفِی اللّٰهِ شَکٌّ فَاِطِر السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ چه اگر  
فرضا طفل را در مکان خلوتی گذاشته و در موقع  
شیرش دانه او رفته غذا بشناسانده از وی مفارقت  
کنند و هیچ وجه حرفی با وی نرزد شباطین گمراهش



## گفتار ششم

۴۴

نمایند مسلم بعد از بروز و ظهور فی الجمله عقلی هینقد  
که نظری بخود افکنده نگاه با سمان و زمین و اطراف  
کند بالبداهه خواهد دانست که خالق اینها را <sup>خلوق</sup>  
نموده و موجب در مقام ایجادشان برآمده و نگاهدا  
از آنها کرده و چون بنا بر اختصاص است پیش از این  
در اینمقاله و گفتار منعرض نشویم تا ناظرین با کمال  
رغبت ملاحظه و مطالعه نموده در مقام تفکر برآید  
و کر نه آیات صبیحه فامناهی استقل و کان البحر مداد الکلمات  
و فی تفقد البحر قبل ان یفقد کلماتی و الحار لله الذی هدانا لهذا  
و ما کنا لنهتدیک لو لا ان هدانا الله

## گفتار هفتم

در صفات جمالیته است بر حسب لایل و اضح و شب  
محکم عقلیه مسلم است که مدبر و صانع واجب الوجود  
و امکان وی روا نخواهد بود چه در ذات غنی و لذت

از گفتار ششم



وی وجه در صفات پسندیده اش و طریقی تصور و ادراک  
این مطلب بسی مهمل و در نهایت آسان نیست چه معلوم  
هر متفکر و مسلم کاتبه دانا یان و متفکر نراس است که  
اگر احتیاجی در مرتبه ذات و با داشتن اوصاف کمالیه  
بکسی داشته باشد هر آینه او نیز مخلوق خالق دیگر و بر  
او هم صنایع یا بسنی اتماد در مقام ذات که محتاج هیچ  
اشاره و تئیه نمیخواهد بود زیرا که فرض احتیاج خلا  
فرض است و اتماد در مقام صفات چنین بیان میشود که  
اگر صنایع احتیاج داشته و تمام اوصاف کمالیه را بالذات  
دارا نبوده بلکه در یکی از آنها نقص برایش حاصل و فا  
ان باشد آن کسی که معطی و دهنده آن صفت با وض  
شود با از مخلوقات خودش تصور میشود و گفته خواهد  
با مخلوق وی نبوده اگر مصنوع برای وی است پس هر شی  
از کمال که در آن مصنوع یافت شود لابد دهنده اش



# کفایه در معرفت

غ ۴

همان صانع وی بوده و کسی که معطی چیزیست لابد خود  
داشته و اعطا نموده چه بدی است که فایده‌اش معطی  
وی نخواهد گشت و الا همان مخلوق که سابقاً در باب طرد  
طبیعت بن ذکر شد در اینجا نیز خواهد آمد و اگر معطی  
صفت کمالیه مخلوق او نبوده با خود خالق است دیگر  
با مخلوقی که خالقش غیر این بوده و در هر صورت لازم آید  
تعدد صانع و این از محالات است چنانکه انشاء الله  
تعالی بزرودی ذکر میشود و بکرانکه اگر مفقود غیری  
بودی و در لازم آمدی چه غیر او همه ممکن و کمال احتیاج  
بوی دارند پس محقق شد که صانع و خالق واجب الوجود  
من جمیع الحیثیات است و هیچگونه فقر و احتیاج و امکان  
بر وی راه ندارد و تصور نخواهد گشت و کسی را پند  
نموده و صفت کمال و چیزی بوی نداده او خود ذات  
مقدسش همیشه اقتضای بودن و هستی را داشته و دارد



# در محتاجات

۴۷

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

وَعَيْنِ هَسْنَى وَعَيْنِ عِلْمٍ وَفِدْرَتِ وَسَائِرِ اَصْفَاتِهَا  
چه صفات وی خارج از ذات او نخواهند بود تا آنکه  
احتیاج با تعددی در ذلیم لازم آید و در اینصورت  
بکمال سهولت دانسته خواهد شد که هیچ زمان نبوت  
نادیگری و را بود نماید و این بسی پید و بسیار ظاهر است  
برای آنکه هر کس فی الجمله عقل نماید و اما اینکه چرا با این  
از روی حتم دارای تمام اوصاف پسندیده باشد هیچ  
فایده یکی از آنها نشاء و فرصت گفته شود که لازم نیست  
دارای تمام بوده و ممکن است که بعضی از صفات را فاقد  
و داشتن آنها نیز برای وی لزومی نداشته باشد تا محتاج  
بکسی گشته محظورات مذکوره لازم آید پس جواب این  
مطلب  
بعد از اثبات اوصاف جمال و جلال بطریق کمال ضرورت  
و بدهت ظاهر خواهد گشت که اگر صانع را از اینها  
با صانعیت و خالقیت کمال منافات و نهایت مغایرت را



# گفتار دوم

۸

بشد در و نیز از صاحب حال اینکه بحکم نبی و الزام قطعی عقل  
محتسب است که صفات فاعل و واجب فاعل در مختار و بیچگونگی نیست  
قدرت و سلب اختیار برای او نخواهد بود و این مطلب مستثنی بر  
آنکه فی الجمله اشاره باینست حدوث و برای عالم شده نادری که  
لشوفهم و تصور شود لذا اینها میشود که اینها جزایست با اجتناب  
و با اعراض از قسمی که جسم است پس خالی نباشد از حرکت و سکون  
و هر یک از اینها حادث و شیء بعد از آنکه محل حوادث شدی  
خود نیز حادث خواهد بود اما دلیل بر حدوث حال مناسباً المفا  
المقال اینکه عارضین خارج از دو قسم نخواهد بود یا نوعی که در غیر  
فلک است یا قسمی که برای افلاک محتسب است اما در غیر فلک  
پس حرکت عیان است از انتقال شیء از مکانی بمکانی و سکون  
در نك و لبث شیء در محل و مقری و هر یک مسبب بمکانی خواهد  
بود و بعد از اینکه چیزی مسبب بغيری شد فایده نخواهد بود  
و اما در افلاک پس حرکت آنها عبارتست از تغییرات و



و این نیز مسبوق بغیر و محذور و مؤثر و هر منتهی و مسبوق  
 بمؤثر لا محاله حادث خواهد بود و اما اینکه هر چیز محل  
 حوادث است حادث برای آنکه اگر حادث نبودی با<sup>نیست</sup>  
 قدیم باشد پس گفته میشود که باید در مرتبه قدیم از  
 این حوادث در او با او بوده اند و با خلواز آنها از<sup>شده</sup>  
 اقامت و جدا شدن آنها بوده پس لازم آید اجتماع قدیم و  
 حدوث و این از محالات ظاهر است و با آنکه خالق  
 بوده و بناء علی هذا باید جسم نه متحرك باشد و نه  
 ساکن و این نیز محالی اظهر و واضح خواهد بود و اگر  
 گفته و فرض شود که مؤثر خود فلک است بدانند کلاً<sup>مسبوق</sup>  
 خارج از طریقه عقل و مقتضای دانش چه و مرتب  
 از وجود ماده فلکی و صور جسمیه و نوعیه و  
 هر مرتب ممکن و ممکن و اثر بالذات نتواند بود و اما  
 بعضی بگویند که عرضند پس بعد از آنکه اجسام که محل



## کتاب مشرقی

انها پسندیدند بخانه شدند بطریق اولی و در شایسته  
ثابت و محنت خواهد بود پس کتب عالم  
خانه شد و هیچ قدم برای وی تصور نشود و این هم  
بدیده عقل و دانش است که هر چه حادث شد مسلم  
برای او صانع و محدث بوده و اگر نه چنین بود و محکم  
نداشته و خود همیشه وجوداشنی قدم برای وی ثابت  
شد و پس از آنکه شیء حادث شده گاهی متصرف بعد  
و گاهی بوجود لا بد ممکن است و برای او وجود مؤثر  
دو کار است که اینک سابقا ذکر شد چه محال است چیزی  
خود خویش را لباس وجود و عاقل پوشاند اگر چه اسباب  
عدم تواند فراهم آورد و بعد از احتیاج بمؤثر یا مؤثر  
قادر و مختار بوده است پس مطلوب حاصل و نزاع بر  
و مرتفع خواهد شد و اگر برخلاف تصور شود و مؤثر  
غیر قادر و مجبوری بایستد بر فرض عدم قدرت عالم



## در صفات اجزائیه

موجود نباشد و حال آنکه خلافش محسوس و مشاهد است  
و بر فرض اجتناب از حادث فایده و موانع متعدده شود و این در  
محال و خلاف عقل و واقع است چه بسی پیدا است که  
اگر مجبور بوده باشد همیشه اجتناب ازش نموده اند پس باید که  
کردن یا ناکاهی را این و پاره او فایده در عدمش افتاد است  
اول پس باید هیچ وقت اثر وی مختلف نموده و فایده محسوس  
شود تا وجود این که ثابت نموده است حادث اثر را آورد  
با نسبت با جناس است با با غرض فقط اما غرض  
متمماتی که ظاهر است عدم مختلف آنها را اجتناب  
ضرورت و کمال و ضوح و بیداد است و اما در اجتناب که  
فرضا گفته شود کاهمی مجبور کرد در خلق عالم و کاهمی  
عدم ایجاد وی این نیز فساد و بطلانش بسی پیدا و هویدا  
و بطلانش را در و نفر بر است یکی آنکه مجبور نماید وی  
با خودش تصور میشود یا غیر اگر خود بوده اجتناب میکنند



## گفتار در حق و غیر

۵۲

چه اگر کسی بالفرض همیشه بنا گذارد بر اینکه عمل نماید  
این اجتناب نبوده و کمال اختیار نخواهد بود و اگر غیری بود  
با مخلوق او است یا غیر این اگر او نیست پس بدیهی است  
که مخلوق قدرت بر خالق و مانع نداشته تا اجتناب  
نموده او را بستم بکاری دارد چه هر قسم قوه و قدرت  
که در مخلوق است همه اثر در جمیع اوقات از حالت خواب  
مست فیض شمع و او در رکبته اناست و وجد و پدید  
آورنده است و اگر غیری تصور شود او نیز با مخلوق  
خالق بکر و با خود خالق است اما اگر مخلوق نبوده  
چگونه گذاشته از لزوم تعدد صنایع مخلوق ممکن و بساطی  
برای وی نیست بواجب نخواهد بود و اگر خالق  
گفته شود که اجتناب وی نبوده پس این با کمال بدیهه  
مستلزم است تعدد واجب و تعدد محال است  
بدیهانی که انشاء الله در اوصاف جلاله ذکر خواهد



## در صفات جمالیته

شد و بشهر پرد بگرانکه اگر اجبیا کننده برای واجب  
نصّور و فرض شود با این واجب قدرت بردفع ستم  
واجبناوی زخود داشته با چنین سلطنتی ندارد  
اگر داشته و آن مجبر نسبت بوی هیچ قوت و سلطتی  
نداشته پس اجبیا معنی نخواهد داشت شخص ضعیف  
ذلیل بمقتداری محض نیست که در مقام مجبیا  
قوتی باشد یا صاحب قدرتی برآید و اگر قدرت بردفع  
این ستم از خود نداشته پس ضعیف و ناتوان و محتاج  
بامداد و ممکن خواهد شد و ممکن واجب نتواند بود مع  
فرضنا و جوبه دند خلف و پس از آنکه ثابت نمویم  
بر طریق جمالی سهل و در کمال ظهور و حدیث <sup>بطریق</sup> جمالی  
فاعلیت بالاجبار را فاعلیت بالاجباب نیز  
برای هر منعتقل ظاهر و پیدا است و ایشان را برای  
الحال تنبیهی محال نفرموده باین پیشو که اگر گفته شود



# گفتار دوازدهم

م

صانع و عمل بالاجاب است یعنی بالوجوب که مقصد  
منتهی است از وی و مقصود باشد یا بمعنی که خالق  
غیر از مبدء ذات و است ذات مقدرش را منفصل  
نبوده و نه بطوری که کسی را مجبور نموده بلکه مثالی  
مثل نار و پنجه است در مقام احراق و برود و محال  
که انفکاک دست دهد پس قدرت بر محال یعنی  
شخصی که گفت این سخن نیز الفساد و ظاهر البطلان  
چه اینگونه از کارم پیدا می شود فاعل مختار است بفاعل  
بالاضطرار و خدا فاعل است مع التعارف فاعل و بینکه  
مضمحل شد شاعران و لاتحان است در مقام  
تخلیف توان کردن بخلاف فاعل بالاختیار که فاعل  
در تاخر تعلق اراده وی با بیمار موجود می خواهد بود  
این تاخر تعلق ممکن به پیچیده منافاتی با عینیت صفا  
و ذات ندارد پس بالضرورة باین معنی ممکن است این



نبوده فساد و فتنان؛ شبیهه الثامه انهارا موجود و <sup>بد</sup>  
 فرموده و که خلاف این تصور شود لازم دارد که اثبات  
 حادث و موجود بالغیر نبوده بلکه قدیم و موجود پس  
 و بالذات باشند که هو الظاهر لمن ینامل و بالجلد اگر  
 مراد اینست که ممکنات من دون استثناء شیء من <sup>بعد</sup>  
 از نیستی و عدم ایما سر هشی و وجود پوشیده و لوانیکه  
 بعضی حدوث زمانی یعنی تا آخر از زمان بمعنا مقدار  
 الحکمه نداشته بلکه مقدم بر زمان و زمانیات بوده  
 سلمنا و هو الحق و المختار و الله اذهب و کرمطلوب <sup>قائل</sup>  
 چنین است که بعضی از ممکنات هستند که وجود بعد  
 عدم برای آنها هیچ تخلفی نداشته و در و نیستی  
 در آنها غیر ممکنست فهدانی چیز المنع که هر غافل باندک  
 ناقص خواهد دانست که چیزی هیچ عدم بهر و تخلف  
 نداشته و تصور نباشد خلاف و ایجاد در حق و تعقل



# کفتار حقیقہ

۶

و اما اشياء و کائنات

جمال  
سپهر انوار و جمال

نشده و تعلقی بوی نخواهد داشت و لا زمه ایمان بخدا  
است که جمله ممکنات را مخلوق او دانسته با ایجاد وی  
موجود دانند و بعد از آنکه وجودش با فاضله حضرت حق  
باشد مسلم قبل از مشمولیت با بر لطف جمیل و نعمت باری  
نعمت جلیل محقق نداشته که و ما یکه من نعمه من الله  
والله یمدی مزیثاً الی صراط مستقیم و اگر فی الجمله  
با خردی خورد تصویری در ترتیب مضمون و اجزاء عالم  
نماید مسلم وی خواهد گشت که ضائع با کمال قدرت  
و اختیار و هیچ محتاج با قاضیه براهین نخواهد بود بلکه  
از جمله بدیهیات و داخل در سلسله ضروریات و اولیه است  
**سپهر انوار و جمال** علم است که عبارت از حضور  
کلیه اشياء است در نزد حق بقیمیکه هیچ انی غایب از وی  
نبوده بجاهل هیچ ذره از انها نخواهد بود همیشه و دائماً  
نسبت بنام انها منوجه و محیط است که لا یغرب عن



عَلَيْهِمْ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا يَخْفَى  
عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَنُصُوبُ بَابِ  
بِسْمِ تَعْرِيفِ بَابِ أَقَالَ أَنْكَ مَجْمُوعٌ مَوْجُودٌ لِي كَمَا نَفِثَ  
مَبْشُورٌ بِأَرْوَحٍ أَرَادَ كَمَا عَلَا وَهَبَ عَدَمٌ تَعْرِيفُ اجْتِمَاعِ وَبَابِ  
اجْزَاءِ بَشَارَتِمْ وَنَمُو بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ  
وَحَيَوَانٌ وَنَبَاتَاتٌ وَلَوْ أَنْ يَكُنْ هَرَبَاتٌ زِدْ رَجَاءَ كَثْرَةِ مَقَرِّ  
وَمُتَعَاوِنَةٍ وَلِي دَرْدَاشَتَنِ بِنِ رُوحِ هَمَكِي شَرِّكَ دَارِنِ  
بَارُوحِ اسْتِ كَمَا فَطَرَ بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ بَرَّ  
اجْزَاءِ ثَنَانِ اسْتِ چُونِ رُوحِ وَقُوَّةِ كَمَا رَجَاءِ زَاتِ  
مَقَرِّ دَاشْتِ كَسِرِ بَابِ بَسْمِ نَسَبِ بِنَامِ اِنْهَادِ رَهْمَةِ اِنَا  
كَمَالِ اخَاطَةِ وَتَوْجِيهِ وَالتَّفَاتِ بَاشَدِ وَآلَا اِكْرَانِي اِنْصَرَفِ  
وَاضْرَابِي بَسْمِ دَهْدِ بَلَكِ نَسَبِ بَدْرَجَةِ زِدْ رَجَاءِ  
فَوْرَ اسْبَابِ هَلَاكِ وَفَنَاءِ خَوَاهِدِ كَشْتِ فَرَضَا اِكْر  
زَمَانِي نَسَبِ بَحْرَارَتِ مَوْجُودِهِ دَرْدَاشَتِ اِعْرَاضِي نَمُو



با صرف نظر شود مصدر و شد تمام الاث بدینیه از کما  
خواهند و فساد و بدیهی است که توجه و التفات را با  
فرع بر علم و احاطه نامده بسو منوجه به و ما انت الیه  
و مؤثر فیه است بدیان و نیز بر دیگران که بر حسب <sup>و ظهور</sup> وضوح  
یافته ایم که واجب فاعل است افعال محکمه منفیه مشتمله  
بر انواع مصالح و خالی از هر گونه مفاسد مضایق و نقص  
در تمام اوقات بدن فاعله و تحلیل آنی که در <sup>از وی</sup> و فعل  
ضاد رنگ رد و هر کس چنین شد بالبداهه علم برای وی  
حقوق خواهد بود اما نسبت با وضاع ذلکته و عظمت  
خلاق آنها که بسوی پیدا و ظاهر است برای هر کس که در مقام  
نصویر بر این خصوص اشخاصیکه در فن نجوم مهارت دارند  
و در سنی و ضاع و حرکات و تغیرات آنها و ترتیب <sup>فصول</sup> فصول  
اربعه و سایر از فوائد و منافع زاده شده و اگر بخواهند  
و سابقاً فی الجمله اشاره شد و اقامه را بر اثبات که از <sup>میل</sup> قلم



در آیات مذکوره سابقه و غیر اینها بر هر غافل در حق  
 صنع و تدبیرات ظاهر و اگر همان تصور در وجود انسان  
 نقش شود و بدیع صنع و بدیع کذا رده شده در هر عضو را  
 ملاحظه نمایند بی نیاز کننده و کافی خواهد بود <sup>بود</sup> چهره در  
 چهار قوه موجود و اگر یکی از آنها نبودی فساد است دای  
 و آن قوی عبارتست از جاذبه و ماسکه و هاضمه و  
 دافع اما جاذبه برای است که چون بدن همیشه در  
 مقام تحلیل و انکسار است محتاج بجاذبه است تا بد  
 و عوض آنچه کم میشود جذب نموده بحال خود باقی بماند اما  
 ماسکه پس چون غذائی که جذب میشود باقیست و <sup>است</sup> عضو  
 با اصطلاح مرکب و بالز و جفت <sup>است</sup> لا بد لازم دارد ماسکه  
 و نگاهدارنده تا زمان دخول و خروجش یکی نشده اما  
 هاضمه اگر نبودی غذا تغیر مطلوب را نیافته و متبدل  
 بقوامی که صلاحیت داشتن اینکه جزء بدن شود نمیکشت

استحاله و اضماع  
 بعمل آید



# کشف الحقائق

اَمَّا رَافِعُهُ بِسِرِّ مَصْلَحَةٍ وَفَائِدَةٍ وَیَاسْتِیَاسَتِ کَرَامَتِ  
 وَفَاضِلِ انْجَهٍ لَازِمِ اسْتِ وَهَاضِمِ هَضْمِ نَمُودِهِ دَفْعِ نَمَا  
 تِ اسْبَابِ اخْتِلَالِ وَفَسَادِ اَفْرَاقِهِ بِنَبَا بَدِ تَقَرُّرِ بِلَکَرَانِکِ  
 بَدَلِ تِلْکِ مَحْکَمَةِ وَاضِحَةٍ ثَابِتِ کَرِ وَاجِبِ اَعْلَاسْتِ اَفْعَالِ  
 بِالْاِخْتِبَارِ چنانکه اشاره شد و فعل هر مختار تابع است  
 قَصْدِ وَاَزَادَةِ او را پس کلام بدو علم برای او ثابت است چه بدی  
 وَضُرُورِ عَقْلِ اسْتِ که اراده هیچ چیز بدون علم بوی  
 و دانستن او نخواهد شد و در واقع هر سر این تفریق مفاد  
 بابت چیزی جزئی ثناوی دارند چه اغلب بلکه هر این صفا  
 بعد از اثبات ذات مقدس و تصدیق بوجود وی هیچ  
 محتاج بر تئیس بر این نخواهد بود که اَلْاِبْعَامُ مِنْ خَلْقِ  
 وَهُوَ اللّٰطِیْفُ الْخَبِرُ چنانکه در این و بجز ششم از این و  
 جَمَالَ حَبُوه وَاَزَادَهُ وَاَدْرَاکِست در این مقام ذکر بر این  
 اَهْمِیَّتِی نداشتند و احتیاجی بر تئیس این ندارند چه

عَرَفَ وَاعْتَرَفَ  
 وَاعْتَرَفَ







# کفایه در فقه

۶۲

منظور و محال دانستن اینکه کسی چیزی بکسی بدهد در صورتی  
خود هیچ بهره از او نداشته یا باید بخود یا الله فاعل باشد  
صفات شد که مسلم انسان و آدمی چنین سخن بگویند  
البطلان نخواهد گفت و علی القول به با انعام و عجم  
حیوانات که ماحر فی نداشته متعرض ایشان نخواهیم بود  
و بعد از کمال ضد بودن از صمیم قلب ضرورت عقل با اشیاء  
ذات افدس و یحادث نمائنده را چه مخلوق و چه خالق  
دیگر فرض شود مستلزم نقض امکان و تعدد خالق  
و سایر از محالات خواهد بود و اگر زاید بر ذات و قدم  
دانسته باز تعدد فداء و محاذیر سابقه و مفاسد کثرت  
واضح و مضار غیر مخصوص ظاهر خواهد گشت تعالی الله  
عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عَزَّ اكْبَرُ پس هر منعقل را بدیهی و  
پیدا است و هر خدا پرست را واجب است که معتقد شده  
و با کمال جزم ضد بودن دانسته بر اینکه او صاحب اختیار باشد



# در صفات جمالیه

۶۳

جانشان را غیر از عین ذات و پند نه زاید و خارج از او باشد  
 چه این حال حال مخلوق منقوص و محدث ممکن خواهد بود  
 لبس کیشیه شیء و لکن یکن لکن کفو احدى هفت از این صفات  
 جمال نکست که مراد حروف و اصوات مستوفی نظم  
 اگر چه تعداد این در ضمن اوصاف باری غرضانیه بموقع است  
 چه اگر این را صفتی خارج از ذات دانیم سخنی بی ربط و غلط  
 محض است که این اولاً چیزی که ضائع منصف بشود  
 نخواهد بود بلکه خالفیت این برای او است و او محدود  
 تکلم است و ثانیاً اوصاف وی خارج نخواهند بود و اگر  
 عین ذات کوئیم لازم آید که نغوز بالله واجب کاهی بود  
 و زمانی نابود شود چه کلام غیر قار ذات و اجتماع  
 اجزایش دست ندهد بموجودش که هر جزئی جزء دیگر  
 معدوم خواهد بود و اینها همه در مملات و خارج از  
 طریق عقل و باعث مفاسد غیر منتهیه است پس کلام باری تعالی

هفت از این صفات جمال

اگر صفت ذات بود که



## کفتار حریف

۴۶

عبارت از صوت و حرف است که در جسمی از اجسام  
چون شجر و غیره خلق و ایجاد نماید قال غر من فاعلم ان  
ابنهما نودی من شاطئ الواد الا یمن فی البقعة الملباة  
من الشجرة ان باموسی اننا الله رب العالمین و این  
خود یکی از مخلوقات و ایجادش با جبر نافذ و مشیت  
کامله الهیه است پس نباید یکی از اوصاف شمرده غیر از  
مَصْنُوعًا محسوس داریم لیک زنجار که بکنوع شریف  
و اهمیت داشته ذکر خاص بعد از عام شده و صرف  
مصطلح و مجازی را صفت حقیقی شمرده اند و در شئی  
اوصاف جمالش داشته و دیگر باید دانست که کلام  
حضرت وی صادر است و قدمی نخواهد داشت چه  
اگر فایده گفته شود مسئله است بخیر بعد از ابرار  
و این با ما کفر محض و مجوز وی نزد عقلاء و مومنین  
مکفر و زندیق خواهد بود و باین و عن قدم حدیث



لازم آید که ترکیب از حروف و صورتهاست و ترکیب  
و هر چیزی بوجود جزء دیگر ناپود و نیست شده قرار  
واجتماع در دائرة وجود نخواهند داشت و سایر  
از ادله واضحه مقرر در موقع خود که فرغ اقل بضرب  
العقل و شهاده انفس بر این ظاهر و هویدا بین هیچ  
محتاج بذکر بر این و اقامه دلیل نخواهیم بود هشتم  
انرا و صاف جمال آنکه حضرت رب تعالی  
و راست کوی است چه اگر نعوذ بالله بر خلا این بود  
متصف بصف نقص شده و آنچه منقوص است محتاج  
و ممکن و منافات نایافته با وجوب خواهد داشت و دیگر  
کذب گفتار دروغ بی فیه و زشت و ضائع و فاسد  
شانه العز عمل زشت و کاربرد و فیه از وی صدور  
نخواهد یافت که هر فعل بهوده و ناپسند نیست  
مقدس بخوبی شود مستلزم است تصدیق و اذعان

در فرساده  
بعضی اوقات  
و خارجیت  
و قیام بجلوه

الفریقین مسلم

بسم الله الرحمن الرحیم



# گفتار سیم

در بیان

بشمار و انواع حالات کثیره و منافع و غیر منافع  
چنانکه در ذکر صفات جلال انشاء الله اشاره خواهد

# گفتار سوم

در بیان

در صفات جلال است بعد از اثبات وجود صانع  
عظم شانه و شدت و هر عقل و خردمند در کمال انوار  
و صفات و وضوح معلوم و مسلم است که باری تعالی  
مرکب مشتمل بر اجزائی نخواهد بود چه اجزاء عقلیه و  
ذهنیه که عبارت از اجزاء نفس الامریه و واجعت در حقیقت  
انهم ترکیبیه چون وجود اقیانوس با آب یا غیر منقسمه با صلا  
جواهر فرده نامند و گرنه لازم آمد که چیزی هم واجب  
و هم ممکن و محتاج شود چه هر مرکب را مرکب و زینت  
بایدی با حالت و صفات دست داده و هر مرتبه  
از اجزائی لابد و ناچار محتاج و منقسم شود و اجزاء خود را  
برای سرکنکبین یافت و بدین خواهد شد تا بعد



## در صفات جلال

از فراهم شدن سر که و انکسین پس علاج فراهم آورنده  
در کار است و گرنه باید فرض نمود که این اجزاء را در <sup>بن</sup>  
وجودش تحصیل نموده و بخود داده بازمانی که خود نیست  
و نبود محض و بیچگونگی در دائر و وجود قدم نکند شنه  
آما در صورت اول پس بدیهی است که حرکت همان عینا  
از مجموع اجزاء است و بجز اجزاء چیزی دیگری نیست و چگونه  
می توان تصور نمود که چیزی خود را بخود اعطا نماید و حال  
آنکه قبل از خود عدم محض بوده و آما در صورت ثانیه پس  
فسادش واضح و اظهر است چه لابد و ناچار معطی هر چیزی  
خود او لو بت بداشتن آن چیز باشند و اعطا او فرع  
بر دارائی و ممکن وی خواهد بود پس هر حرکتی لابد محتاج  
باجزاء خود است و هر صانع بفر و احیای امکان  
برای وی ثابت و محقق پس اگر بخود بالله فرض ترکیب در  
ذات واجب شود باینی فارض بخود بحال مسلمی که عباد



مرد  
مرد  
مرد

از اجتماع عناصر مندر است بنماید تعالی الله عما یقول  
 الجاهلون علواً کثیراً ویکبر انرا و صراف جلال  
 اینکه ذات واجب چیزی که عتق میکان و حال در  
 باشد بازمان احاطه بوی نماید بنماید بود پس از موقوفه  
 جواهر و اعراض نیست و <sup>بکسر</sup> بنماید و هر چه را بتوان  
 نموده عقل ناوهم احاطه بوی نموده بنماید از چیزی فرض  
 نماید چه هر چه فرض شود و خیال توان نمود چیزها  
 خواهند بود که محتاج بمکان و حال در محلی نباشند  
 و لا اقل از اینکه قوه متخیله و غیره ظرف از برای  
 و احاطه بوی نماید و ظاهر است که احتیاج مشهور چه هر چه  
 که احتیاج بمکانی داشته لا بد با پستی قبل از وجود  
 از مکان محبت شده تا او در اینجا قرار گیرد پس برای  
 مکان و زمانی که محیط گردیده خالی در کار است  
 و شیء محاط لا بد تعالی و واجب نشد کمال امکان برایش

با وجوب و خالف  
 مناسبتی نداشته  
 نهایت منافی و بی  
 ربط است  
 م



ثابت خواهد بود واجب بر ادیانم که او خود خالق و صانع  
 هر مکان و زمان است و ماسوائی وی همه مصنوع است  
 و او خود محیط بماسوائی خود است و محال است مصنوع  
 وی بتواند احاطه با او نموده او را تصور نماید پس بعد  
 از اینکه پروردگار بیکانه راهی مکان و زمانی احاطه نمود  
 و او صانع و محیط بهر مکان و زمانی باشد چگونگی  
 بمخیال درک ذات و کنه او را نمود چه اگر از جواهر و اعضاء  
 تصور شود بیانات سابقه مسلم شد که همگی مصنوع  
 و حادث و ممکن و نهایت فقر بر ایشان ثابت است و اگر  
 غیر از اینها تصور نمایند لابد باید رتبه مدد که متعقل  
 چیزی درک و تعقل نموده عقل انسانی احاطه بوی نماید  
 و این محال ظاهری خواهد بود ملاحظه فرمایید اگر کسی  
 مثلاً بخواهد در یک یاد در مکانی عمارتی با جعبه  
 یاد رخی با میوه بشکل مخصوصی بدهد که غیر از اینها

معلومه و محسوسه

ترسبت بواجب



# کفنا مرتب

بودند که شهادت داد و ملاحظه نمودند و ما نتوانیم اورا  
 تصور نمود و و افکار بدانی که از چه انواع و دارای حد  
 قسم از کیفیت است که لا بعلم الغیب لا الله هر چه فرض  
 نمایم خود خواهیم دانست که صریحاً است و واقعاً  
 نداشته پس چگونه خدایا که محالست بالبصر و  
 نمود و امکان ندارد محاط و افع شود و کسی را وصف  
 نماید تصور نمایم و بتوان احاطه علیه بود تصور بعلم ما  
 بین آید ما و ما خلفه و لا یحیطون به علما پس ذات  
 مفقود حق خالق هر چه و محبط همه آنهاست ان  
 الله بمسک السموات و الارض ان نزولاً و لن  
 زالن ان امسکهما من احد من بعده ان کان جلیلاً  
 غفوراً **سپهر انرا و صاف جلال** <sup>لوی</sup>  
 بمثل و صانع بکانه محل برای حوادث نشد صفات و  
 تغییر پذیر نخواهند بود با این معنی که فرض شود با آن رندی

سپهر انرا و صاف جلال



# در صفات جلال

۷۱  
مهر و عدالت

نمود بآنکه عالم با فاد رنمود و بعد از برای او حاصل گشته  
با انفسه داشته که که مجد کمال رسیده چه صفات او این  
ذات وی خواهند بود و اگر نباشد تغییر در صفات  
انفاز او فند باینی ذات او نیز متغیر گردد و بیاید  
سابقه ظاهر گشت که هر متغیر ناچار حدوث و امکان  
برای وی ثابت و محقق خواهد بود و همینطور سایر از  
ادله واضحه که ذکرش موجب تطویل است در صورتی که  
بیتا بر اینجاز و تقلیل و انحصار بر میزان لا بد میزند بر این  
چگونگی محال بودن و عدم امکان رؤیت و دیدن  
حضرت باری تعالی است بحسب چه هر چه بتوان او را بشود  
بایسره ادراک نمود باینی در یک سمت و جهتی استقرار  
داشته و هر آنچه در جهتی هست ناچار از جهت محیط  
بوی شده و او محتاج بدان جهتیست و هر چه محتاج  
بمکان و جهت و سمتی شود او ممکن و مصنوع خواهد بود

چون این صفات را  
در این کتاب



پس ذات واجب رجعت و مکانی نخواهد بود تا نور  
 نفوذ با صره او را رؤیت و درک نمایند که لایق ذکر است  
 وَهُوَ بِذَلِكَ الْبَصَرِ بِخَبْرٍ مِنْهُ وَهُوَ جَلَالُ  
 آنکه حضرت پروردگار شریک نداشته و غیری خالق  
 و ضائع و پدید آورنده نخواهد بود هر چه ماسوی او است  
 همگی مخلوق و مصنوع اویند و هیچ چیز از خود چیزی نیست  
 غیری واجب بگری یافت نشود و هر چه بجز او بود  
 جمله ممکن و او خود بندهائی واجب الوجود للذات  
 و بالذات و موجد خالق هر شیئی است و دلالت در این  
 باب از تقریرات براهین تمناع و غیره بسیار  
 و در این مختصر باندازه کفایت در مقام ذکرش برآمده  
 چنین بیان میشود که بعد از تحقق و تکلیف عدم  
 عالم عبارت از مجموع فلک الافلاک و آنچه در آنها  
 شده و یکی بودنش نزد اهل نجوم و حکماء و متکلمین و

در مولا شریف خیر  
 بنام مولا شریف خیر



کلیه دانا بآن عالمین بپراهمین کثیره و شواهد ظاهره  
که من جمله گروی بودن وی و ثماتر آنها بنقطه واحد  
در صورت تعدد و لزوم خاد که این هم از جمله محالات  
بدیهیه است و هر غافل زاپیدا و ظاهر خواهد بود اگر فرض  
شود که نعوذ بالله و نسبحه به من غضبه و سخطه مانع متعد  
و واجب پیش از یکی نباشد هر میزان که فرض شود و بنا  
پا پیشتر خارج از این سه قسم نکشی یا همه آنها علت  
نامه برای خلق عالم فرض میشود و هر یک در مقام علیت  
نهایت کمال و تمامیت داشته باشند یا بمعنی که ازاده هر یک  
کافی در مقام ایجاد بوده یا بعضی نام و بعضی ناقص یا همه  
نقص برای آنها ثابت خواهد بود و بعد از بطلان تمام  
افسانه تعدد لابد منحصراً برده شده بیکانگی و وحدانیت  
وی در نهایت ظهور مسلم خواهد گشت اما در صورت  
اول پس بی ظاهر و هویدا است که یک معلول پیش از



# کفایه

۷۴

و گرنه لازم آید اینست  
معلول بهر یک بطلان  
بودنش علت استغنا  
از هر کدام که دیگری  
مستقل در علت است  
و بودن هر یک جزء علت  
اگره توقف بر اجتماع  
انها باشد و علت  
بعضی دون دیگر در  
فرض توقف بر واحد  
فقط و ایضا با تعدد  
واحد و با واحد متعدد  
و با تحصیل حاصل

بات علت نام نه خواهد داشت پس بات حرارت  
دانش و بات نور و ضوء را در مضمی و منور و بات  
باران از دوا بر نخواهد و اگر گفته شود که هر یک در مقام  
علت نام و کافی و احتیاج بد دیگری هیچ نداشته لکن  
بنابر این گذارده که اشیاء را با هم و بمعیت و محبت  
یکدیگر ایجاد نمایند و فرض نمایم که در هیچ زمان هم اختلاف  
بین آنها واقع نشود و ترتیب خلق عالم را نسبت بشا  
چون قطعه چوبی کوئیم که چند نفر او را حرکت داده  
حمل نمایند در صورتیکه هر یک بندهائی بتوانند او را  
برداشت پس این سخن با کمال بعدش مستلزم مفاسد بسیار  
و محالات بسیار خواهد بود چه در صورت مفروضه  
همگی نقصانی باقی نماند مجموع علت نام نه شوند و گمان اینکه  
در نظریه مذکور که لا بد هر یک از ان اشخاص قدر از قوت  
خود بکار آید و بعبارة اخری دست خود را شل نموده تا همگی



# در صفات حلال

حمله قطع چوب محمول نماید و الا حامل یکی باشد  
 صرف صورت باشند و در صورت نقصان جمله آنها  
 منقوص و ممکن خواهند بود چه پدر و پسر و پسر  
 که این فرض محال و علت ناقصه منقطع است و از خود  
 بکاهد و در علت خود نقص وارد بر فرض نقص  
 چیزی ناقص خود نتوانند در مقام تکمیل خویش برآمده  
 محتاج بمکمل خواهند بود و آنچه منقوص است ضلالت  
 وجوب نداشته که اینک بیانات سابقه ذکر شد  
 اما قسم دوم که بعضی نام و پاره ناقص پس موجد یکی  
 بوده دیگران ممکن و ضائع نکردند و این در کمال ظهور  
 که با نام یکی فرض می شود و بقیه ناقص پس مطلقا حاصل  
 و با نام نیز متعدده فرض شده همان محاذ بر مذکور و  
 اید و اما در صورت نقصان همگی امکان هر یک وجود  
 ضائع برای آنها بسی هویدا است بنظر پدر دیگران که اگر

۷۵  
 غیر تمام و کمال  
 منقسم است  
 واحد از اجزای  
 باید در ذات  
 این سخن منبسط  
 شود علت منقوص  
 علم با صلیح  
 کمال مثل انکه  
 سموات و دیری  
 ارض شود با امکان  
 کل از کل واحد  
 بطلان آن است  
 کمال واحد بعضی  
 اگر بدون آن  
 منقسم است  
 این سخن و مع  
 در کتب منقسم  
 منقسم خواهد بود



صانع متعددی بعد از اشراق در وجود با  
 مابده الامتیازی داشته باشد چه ممتاز نشد اگر چه  
 امتیازی نداشته پس تعدد محقق نخواهد یافت و اگر  
 ممتاز بودی هر یک مرکب ممکن شد بوجهی از <sup>قوت</sup> آن  
 بر نذکر مقدمه اجالا که چون ذات مقدس واجب  
 شانه العزیز منتهای سلاسل اجالا و مرجع کلیه تعلقات  
 و ارتباطات و بنیاد از جهتی و وجهی <sup>منعوت</sup> منقول  
 و مرتبط بغیری کرده آن خبر محل علاقه و ارتباط برآ  
 اوشده و بدین نسبت که هیچگونه تعلوق و احتیاج  
 بغیری ندارد و بسبب الحقیقه من جمیع الوجوه و کافه  
 جهات است و او در مرتبه ذات مذوق لذات خود  
 واجب الوجود بالذات و لذات هست پس محققا و حقا  
 از تمامی جهات و حیثیات بهر شئی ثابت همانطور که  
 وجودانی را و اجداد همچنان و جوهر صفات از قبیل حق



در علم و فدیعت و سایر صفات کمال که لیاقت بمربوبیت  
وجودی دارند بهر وی معلوم و مسلم خواهد بود چنانچه  
که در وجوب بحسب الوجود برایش ثابت دون وجه العلم  
یا غیری لازم آمد ترکیب من جهتی الامکان والوجوب  
ترکیب منافی با وجود ذاتی است و بالجمله هر وجود و کمالی  
مفاضل از حضرت وی و منزه از جناب او است در هر  
خارج و متغایر و نسبت با و غیر ذات و متحد بر حسب وجود  
اذا تمهد هذا پس گوئیم که نسبی ببالله العظیم و نعوذ به  
الکریم بالفرض المحال که واجب الوجود غیری فرض شود  
لا محاله باینکه ذاتا و هویت منفصل و متمیز با او بوده  
بهر چه علاقه و ارتباط و احتیاجی بینشان نباشد  
که محال و ممنوع است تحقق وجود علاقه ذاتیه بین ذوات  
والا لازم آید معلولیت یکی هر دیگری تا هر دو بجهت  
ثالث و هذا خلف پس بعد از انقضاء متمیز ذاتی هر یک



از دیگری از برای هر کدام مقام و مرتبه از کمال و جلال  
 ثابت کرد دیگری فاعلی خواهد بود و این معنیهاست  
 که کو هیچگونه فاعل مراتب دیگری نباشند نزد اصل  
 ذات و نزد صفات در واقع عین یکدیگر شده و  
 بکلی مرتفع امینا از برداشتن مافرض مثنی منفرد واحد  
 و ثبت المطلوب پس از محقق شدن امینا از میان آنها  
 هر یک فاعل و عاقل و نادارند کمال وجود و فعلیت  
 ثانی خود را و بنیاء علیها ذات هر کدام محض حیثیت  
 وجودی است و وجوب صرف نبوده بلکه حقیقت و کینه  
 هر یک مرکب است از وجود و حصول کمال و جلالی و با  
 و فقدان و فقری که کالات وجودیه دیگری است در  
 صورتیکه کمال مفقود از هر یک وجود و از طبیعت  
 و سنخ وجود است نه از اعدام یا معدومات و بالجملة  
 مرکب است ذات هر کدام از وجود و عدم بیان دیگر



# در صفات جلال

۷۹

لو كان دو واجب الوجود بالذات ناچار مضمون عام مقصد  
وجود مشترك بین آن دو بوده و بازاء او از حقیقت وجود  
نیز هر بنظر بواسطه آنکه اشتراك در حقیقت وجود  
نداشته باشد باینکه یکی مفهوم واحد منزه باشد از امور  
متخالفه من حیث هی متخالفه و این بالضرورة محالست  
آنکه انشراح آن مفهوم از جهت قد مشترك دلتی بین  
آن دو شود پس بعد از اشتراك دو واجب یک امر ذاتی  
لا محاله باید امتیاز هر یک از دیگری نیز بحقیقه الذات  
بوده و الا اگر امتیاز بعضیات تصور شود واجب است  
محالات خسته و برهانیه را و با امتیاز من حیث الذات  
واشراك كذلك ذات هر یک بسط الحقیقه نشده  
بلکه هر کدام محض ترکیب امکان و افتقار و ترکیب واجب  
مناسبی نیست و این سه برهان اخره اختصاص بر  
عدم تعدد عالم ندارد و دیگر کمال نظام و برقرار بودن اجزاء

و چون فایده الاشتراك  
عرضی در فاکلا منافیه  
باطل و غیر معقولست  
ناچار باینست



بافرض مصالح متساویه  
در طرفین

عالم که هیچگونه اختلاف و اختلالی نداشتند و افق  
دلیل و واضح و محکم برهانی است بر عدم تعادلیست  
که اگر تعدی بود باینکه مانعی از الجملة اندکاشی  
داده بودی و ضاع عالم بهم خورده شود چه بسی ضرور  
که اگر اراده بعضی تعالی با ایجاد جسمی متحرک که برادر  
امکان دارد ساکن نمودن او ناممکن نیست اگر نبوده  
پس عاجز و مفقود است که مانعی جز تعالی اراده دیگری  
نداشند و واجب محالست که عجز برایش ثابت شود و اگر  
امکان داشته نامفصومه و واقع شده پس اجتماع  
متناقضین محقق با هیچکدام و قوع نیافته لازم آید  
که جسم خالی از حرکت و سکون مانند و اگر مراد یکی از آنها  
تفاوت و فساد و فساد مرتب یکی بر وجهی بلامرتج و دیگر  
عجز برای آنکه مرادش واقع نشده لو کان فیما الهه الا الله  
لقد فاسد فساد الله رب العرش عما یصفون و سادسا



## در صفتا جلال

۸۱

بر سبیل قطع پیغمبران عداوت در ازمنه کثیره از حضرت معالی  
میشود و همکار گفتند کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ وَشَهِدَ اللَّهُ  
أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ  
و مع ذلک هیچ بر ذرات اسلطان خدا دیگری نشد و اگر  
تعددی بود لازم داشت کذب بزرگی را برای حضرت  
معالی تعالی و نفی ستم بفرمودن و ضعف قدرت و عدل  
نمکن دیگری و تخیل و را از این افاضه عظیمه این موجب  
اثبات کمال امکان را و دیگر اگر تعدی بود هر کدام که  
در مقام اظهار و اعلام برآمدی و در دیگری لازم  
ترجیح بلا مرجح را و اگر فرض شود که یکی از آنها نمائند  
از سایرین عدم اظهار آنها را بخیرت خودشان گذارند  
از ثبوت ظلم و کذب برای شخص مظهر و مقاسد کثیر و برای  
همگی این چه قبول نمائی است که همیشه در مقام تیر و  
واهانیت و ظلم بر مخلوقات بیچاره ضعیف و نفی وجود که



# کتاب رسوله

۸۲

بالا تر پنداشته است نسبت به سلطان قادر و غایب  
برای پند و اندرز و ملامت شوکر بهیچوجه در مقام اظهار مراد  
حشمت و دفع ظلم و نظم امور بر نیامده بر وی بزرگواری خود  
پناورد در حقیقت خجالت و ظلم پیش از این منظور  
نبست آری از این من انخذ الله هواء و دیگر هر کدام از  
رسولان و پیغام اوران که مدد سبک خالق و معبود  
مردم را خوانده همه علام نموده که غیر از یک ضائع خدا  
نبست و هر یک بهمان الهی اخبار فرموده که سابقش  
دعوت نمود و نفوذ بالله اگر شریک می داشت او نیز  
ارسال رسل کرده در مقام اعلان بوجود خود برآمد  
اثار ملک و علامات سلطنتش ظاهر گشتی که اذی  
لذهب کل الیه بما خاف و لعلی بعضهم علی بعض  
الله تبارک و تعالی عما یسب الیه المشرکون علوا کبر  
کثیرا ششم از اوصاف جلال اینکه باز نیامده

ششم از اوصاف جلال



# در حاشای جلال

۸۳

جانشانه فاعل افعال فیه نشده فعل ناشایست  
و بیهوده بجای نیاورد بواسطه آنکه صفت از فعل<sup>فعل</sup>  
موجود که عبارت از علم وی بفتح است و داعی معدوم  
چند داعی نا حاجت بسوی آن فعل تصور میشود که<sup>محتاج</sup>  
بچیزی نخواهد بود و با حکمت در و نیست و او نیز<sup>بسیار</sup>  
که ضروری و معاومت عدم یافت شد حکمت و  
مصلحتی در افعال فباح و هر فعل که صفتش موجود  
و داعی بوضع نیست یا شد بالبداهه ایجاد نخواهد گشت  
هفتم عدم صدور ظلم است از ناحیه مقدسه  
وی و این مطلب در نهائین وضوح است که ظلم در  
صور تصاد رشو و تخلفش در وقتی باید نامقام جلب  
نفع و بادر دفع ضرر باشد چنانکه اگر کسی خواهد چیزی نافع  
بحال خویش را اخذ نموده دیگری مانعش کند لابد در  
این صورت هر چه تواند کوشش کرده بعنف و ستم از

بسیار از حاشای جلال



# کفایت در صفات جلاله

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمین

۸

کف غیر بیرون آرد اگر چه بسی صفات بر او وارد نشد  
و باد در مقام دفع ضرری جزئی مضار بی اندازه فراهم  
آورده جور و ظلم بر او نماید و اینگونه مطالب نسبت  
بذات واجب الوجود امکان نداشته از جمله محال است  
ظاهر است چه هیچ چیز برای ذات مقدسش نفع  
و ضرری نتواند داشت و مؤثر در او نخواهد بود که  
ما سوای او هر چه را واجد شده معطی او خود حضرت  
و همگی مصنوع عا در ذات او فایده نهایت ضرر و حجاب  
بوی خواهند داشت و هر اثر و قوه که در چیزی مقدر  
و برا و من نسبت جز از ناحیه وی نبوده کس دیگری  
اعطا ننموده **قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ** و چگونه چیزی که  
محتاج صرف و فقر محض و در تمام اوقات متکدی از  
او است تواند معطی و دهنده با و شود و اگر فرض شده  
و تصور وقوع ظلم در غیر این و موقوف کرد که مثلاً بد



# گفتار چهارم در اثبات نبوت غایت

۸۵

همچو چندی ضاد رکشند و تمام ابداء نغوز با الله بر آید  
 پس ظاهر و موبدان است که این فعل بهیوده و قبیح خواهد  
 بود و در کمال وضوح مسلم کرد بد عدم صد افعال  
 زشت از صنایع حکیم و منشی فریبند در دست کار پس  
 نسبت چنین افعال بوی کمال ظلم بر خود است از الله  
 لَا يَظْلِمُ الْبَاطِلُ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظُنُّونَ

## گفتار چهارم در

در اثبات نبوت غایت و طریق اثباتش را که لا ینکر  
 و شواهد محکم ظاهر است و آئین از کلبه بر آید  
 عند العقلاء کلامیست که از هشام بن الحکم روایت  
 شده و از جعفر بن محمد الصادق و صلوات الله و  
 علیه روایت کرده که در جواب مردی زندقه فرمود انا  
 لَمَّا أَتَيْتُنَا أَنَّ لَنَا خَالِفًا صَانِعًا مَعَالِيَا عَمَّا عَنِ  
 جَمِيعِ مَا خَلَقَ وَكَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيمًا مَعَالِيًا لِمَجْمُوعِ



ان پشاهه خلفه ولا یلامسوه فیما شرهم و یباشرو  
 و یحاجتهم و یحاجوه ثبت ان له سفر آ<sup>ی</sup> الی خلفه یعبرون  
 عنه الی خلفه و عبادہ بدلوهم علی مصالحهم و منافعهم  
 و ما فیہ بقاء و هم وفی ترکہ فنا و هم قثبت به الامور  
 و الناهون عن الحکم العظیم فی خلفه و المعبرون عنه  
 عزوجل و هم الانبیاء و صفوئہ من خلفه حکماء مؤد<sup>ین</sup>  
 بالحکمہ مبعوثین بها غیر مشارکین للناس علی مشارکهم  
 هم فی الخلق و التزکیة فی شیء من احوالهم مؤیدین عند الحکم  
 العظیم بالحکمہ شتم ثبت<sup>ان</sup> ذلك فی کل دهر و زمان مما  
 انت به الرسل و الانبیاء من الدلائل و البراهین لکیلا  
 تخلو ارض الله من حجته یكون معه علم بدل علی صدق  
 مقالته و جواز عدالته چه ابن کلام شریف با کمال و جلال  
 و اختصارش مشتمل است بر خلاصه افکار حکماء<sup>بیش</sup>  
 و لاحقین و علمای مدققین و اگر چنانچه فلاسفه قدس<sup>را</sup>



استماع این کلام مقدس ممکن شدی هر اینه افراد  
 بمعجز بودنش نمودی هرگز دانشی است صد کفشار  
 ما را خواهد یافت و من جمله از براهین قطعی که بطور  
 ضرورت هر کسی خاکم و در مقام انصاف مقصد نیست  
 اینکه بعد از تصور و تفکر هر عاقل در پاره از مصنوعات  
 الهیه و تصدیق و بوجود صانع و موجد دارای اوصاف  
 حمیده و متبرای از جمله نقایص و زایل بواسطه دلائل  
 بشمار و برهانهای بسیار و بر حسب حکم بتی و الزام نماید  
 قطعی عقل و دانش خواهد یافت که دست از مخلوقات  
 عبارت از افراد انسانیه بکنوع شرافت و برتری از  
 سایرین و بقیة مرحمت شده بالحق و العباد و المشاهید  
 والوجدان برگزیده از طبقات دیگر فواید جمیع راجع  
 و غایب بانهادیده مقصود کلیه و ملحوظ اصلیه این  
 قسم مشاهده خواهد نمود چه اگر بواسطه انتفاع



# کفایه حیات

۸۸

بزرگوار

این بعضی نبودی ایجاد افتاء کلمات و با حین و در آن  
و بقولات و قوا که و هم منظور منافع حاصل از حیوانات  
و معادن و مخلوقات و سایر کائنات و سایر مضمونهای  
باطل مانده فعلی پیچیده بوده و این بسی پدید و ظاهر است  
برای هر متفکری که در اینجه تفکر و تفکر نماید و هم منظور  
و زواید و مرئی که برای خود آنها مقرر فرموده اند  
که بدیشان مرتبت شده که غیر اینها هیچ قسم صنف  
دیگری از مخلوقات و اجزای نکرده با این مرتبه و حد  
عواطف و الطاف کریم نشده اند و بعد از دانستن  
این مطلب و تأمل در و مسلم او گشته و محقق در نزد  
خواهد بود که باعث غرض از ایجاد و خلق اینها همان  
صرف خوردن و آشامیدن و خوابیدن و شوخیا و طعنه  
که در جهت قدرت و توانائی و قابلیت و استعداد  
و شرافت در خوردن و آشامیدن و خوابیدن و شوخیا و طعنه

ان خلائق



## در اثبات نبوت عامده

۸۹

بزرگ و منصبی موافق حال آنها برایشان مقرر فرماید  
چه در نهایت وضوح و غایت ظهور پیدا است که اگر  
مقصود از خلق این نوع اشرف همان اکل اغذیه و خواب  
رفتن و شب و روزی گذرانیدن چون انعام و چهاپایان  
بودی این همه از امیازات بموقع شده اطاعت و تشیقا  
سایر مخلوقات برای این نوع هیچ وجهی برای او مقصود  
نکشته نسبت بشمام طبقات ظلم و جور و ترجیح بدلا<sup>مرح</sup>  
لازم آمده اسباب کثیره معطل و بیجمل ماندی پس هر عا<sup>قل</sup>  
مناقل بالضروره خواهد یافت که غرض از پدید آمدن  
اینها جز برای کائنات حیوانیه چیزی دیگری با پیشه حال یا آن  
شغل که باین مخلوق باشد امرات و مرتبه داده میشود و غرضی  
که در ایجاد اینها بوده چیز نیست که راجع بامور دنیویه  
و فقط برای این چند روزه است چون بنای عمارات  
عالیه صنایع معاومه باز پیدا است که این اهمیت<sup>شهر</sup>



# کفایه حیات

۹۰

غایت معنی بها و امر با قدر و منزلتی نیست و گرنه با این  
 موت و فنائی دیگر نبوده و لا اقل هر یک اینها یکدست <sup>ند</sup> و  
 زیست و مکت نموده بطور کمال درک حظوظ بنمایند بلکه  
 هیچ فنا برایشان نباشد مگر در این فرض منع بقاء و افنا  
 آنها و سلب فیض شیخ و مصلحت و حکمتی نداشته و کمال  
 ذم بروی مرتب شد و با اینی همگی در کمال مکت و نمکن  
 و ثروت و یکسان بوده تا ترجیح بلا مرجح که یکی از محالات  
 بدیهه است لازم بنامه جمله آنها مسا باشند پس  
 بالضرورة غرض از منافع دنیوی و مشوئیه با انواع محسوسات  
 و الهی نبوده که آنها بالبداهه قابلیت و صلاحیت برای  
 آنکه مقصود از این خلق شریف معظم و نظام محکم شده <sup>نخواهند</sup>  
 داشت و بعد از ایجاد انواع قابلیت تحصیل معارف و  
 کمالات در آنها با اینی شغلی و زحور حال آنها مقرر فرموده  
 که بهترین امور و قوایدش بیشتر از همه فائده ها و خفیش

از ایجاد



است و اغلب از جمیع خطوط باشد چه بسیط ظاهر است  
که بعد از قابلیت محل منع فیض بحر نخل در افاضه کعبه  
نخواهد داشت و در ذات فیض و مؤجد کلبه خبر است  
و معطی آنها این چنین سخنی بسے خارج از شیو عاقل<sup>است</sup>  
که صفت نخل مختص بمفوض ممکن بوده واجب بل شایسته  
مبشر از جمله نفا بص و معا پیست چنانکه غیر قره و کبر است  
ذکر شده و این هم مسلم است هر عاقل را که بر نرد بالا  
و بلند تر از هر کار و پیشه و شغلی بدین از هر چیز در<sup>معا</sup>  
لذت و فوائد منصب عبودیت و اشتغال بعبادت و  
شکر گذاری و پرستش معبود حقیقی و محظوظ شدن بد<sup>نشین</sup>  
معارف حضرت بر دان و مسجود بیکانه بی نیاز و ارتقاء  
در مراتب کالات نفسانیه است و اعلی و اشرف الذ<sup>ل</sup>  
از این چیزی یافت نکشته بدین درجه و رتبه نخواهد  
بود پس عاقل منما قتل و دانا ی متفکر بر سبیل قطع و جزم



## کفتار چهارم

۹۲

حاکم است که بایستی این پروردگار رؤف ضائع حکم  
 بنده نواز در مقام اظهار این مرحمت بزرگ و موهبت  
 عظمه برآمده بعد از ایجاد قایمیت و نهایت استعداد  
 در هیچ سبب و جهت و حکمت و مصلحت منع فیض نفرماید  
 تا مملوگان مولای خود را شناخته در وادی بحر نمایند  
 هر زمانی بطرفی نرفته در کالات غالب نبرند <sup>کال</sup> <sup>سند</sup>  
 که گشت کز انجبتا فاجبتا ان اعرف فخلت <sup>الخلق</sup>  
 لکی اعرف و ما خلقت لیجن و الا لیسر الا لیعبدون  
 و بعد از تمکن این مطلب و دانستن اینکه غرض از ایجاد و <sup>منصب</sup>  
 این نوع با قدر و شرافت خوشناسی و خدای پرست  
 بالضروره بایستی آن مهنگار کون اعظم و خاندان در <sup>دار</sup>  
 در صدد اعلام این امر بزرگ و اظهار چنین نعمتی بامداد  
 برآمده موجودات خویش را بهره ور و خورسند فرماید  
 تا تکلیف خویش را دانسته چون بهائیم شب و روز را بهر



نکند رانند و سایرین هم بعد از پی بردن بوجه ترجیح و  
 تشریف سوءظن بنده نسبت به پروردگار عالمیان آنجا  
 فاسد نمایند پس مسلمانان در کمال ظهور باید از جانب  
 حضوری کسی منصوب مردم را بدین امر دعوت نمود و راه را  
 و هدایت فرماید و اینطور از بیانات برای هر فی الجمله  
 دانای منصف در نهایت بدهد و وضوح ضروری  
 هر متغافل خواهد بود و من جمله اینکه چون افراد انسان  
 ناچارند با جماعت دیگر و معاشرت هر یک  
 دیگر برادر و محصل معاش و اغذیه و ملبوس و تحکیم  
 بندهائی نتوانند مباحث حاج خود را ترتیب هدایتی هیچ  
 با بستی از صنایع حکیم با یک رئیس و قانونی در میان  
 نوع مقرر فرموده تا ترتیبات ایشان را منظم نموده  
 همگی بدان قانون متفقین شده در مشاء اطاعت  
 رئیس برآمده کارهایشان بطریق هرج و مرج و شاق نمود

شأنه



## کفنا حواجر

۹۴

نکشته اسباب راحت و آسوی و آسایش برای هر یک  
 فراهم آید چه پیدا است که هر کس طالب نفع خویش و  
 دافع ضرر خود است و هیچ زمان دیگر آنرا بر خویش  
 ترجیح نخواهد داد و این اسباب اختلال نظام و بر خورد  
 عالم خواهد بود و صد اینها منقالتی است که هر یک  
 هر منعقل که اگر غیر محنون بلکه او هم معدود کوفتند  
 مثلا دانسته باشد قطعاً چو پان و شبها و مواظبی بر  
 آنها معین نموده بحالت سر خود و بی محافظه و اذعان  
 چگونه میشود که آن معطلی هر عقل و موجد هر دانش این  
 مصنوع و مخلوق را که انقدر کرامی داشته و تمام موجودات  
 فرمانبردارشان نموده و برای آنها ایجاد فرموده و بندگان  
 کرامت خلقتشان کرده که و لقد کرمنا بنی آدم و حملنا  
 فی البر و البحر و فضلناهم علی کثیر من خلقنا بدن هیچ  
 و زاعی بحال خویش و گذاشته حاکم و مدتی و پیشروی



## در اثبات نبوت محمد

۱۵

بر ایشان مقرر نفرماید محققاً هر نابشعوری خواهد داشت  
که از روی کمال لطف این پادشاه مهربان بایستی در  
نعمت ربیب و تربیت فانی برآمده مخلوقات اشرف  
برگزیدگان خود را چون وحشیانی تربیت نکند ایشان  
مملکت خویش را با کمال قدرت و سلطنت بی نظم و  
برخشا و پراشوب نکند و بعضی از دلائل فرمایشی  
که هشام بن حکم در طرد و رد آن زندیقی فرموده که در  
مملکت بد زانسانی بعد از مقرر فرمودن تمام آن  
چیزهایی که آدمی محتاج بویست از قوای ظاهر و باطنه  
و غیره ربیب و راهنمایی در او معین ناهرباب از قوای  
بصوابند او تربیت مورد داده کوران در رفتار نمایند  
چه هویدا و ظاهر است که کر عقل در وجود انسانی  
نمیبود بسی اختلال لازم آمد چنانکه در مجامعین ملاحظه  
میشود چگونه ممکن است در عالم با کمال عظمت که



کُنَّا رَجُلًا مَر

دی با مملکت وجود آدمی چون فطره درود بسیار  
معظمی است امری فرمانفرمانی منتر ز نظر مودد امور است  
مختل در درهم کنار و دیگر آنکه با وجود مسلمات انواع  
مضامح و حکم بر حسب پیشوایان و خصوصاً <sup>نشینان</sup> اگر سازد  
و تعیین رؤساء کرد بدین احوال جزم و تعیین باید <sup>مقام</sup>  
نصایف برآمده داعی و باعث وجهی و قبول نمود  
و نکذیب نخواهیم داشت مگر ناسیبا و ظلم بر نفس خویش  
که غافل هیچکس از این دو امر را مرتکب نخواهد شد و پس  
از محقق بودن و انداختن بر این که قطعاً نصب رئیس و پیشوای  
و حاکمی از جانب حضرت رب الارباب با اینی لازم  
و واجب است دانستن و تعیین جهاد و ضاد و علا  
و اخلاق این مرتب را که پروردگار در رؤف و خالق بیک  
او را دلیل و راهنمای برای مخلوق اشرف خویش مقرر  
فرموده بواسطه این هادی بطریق مستقیم و سبیل حق



در اثبات نبوت محمد

بنده که از اسئول نبوده و در مقام مواخذه خواهم  
که بگوید **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ أَلَّا يَكْفُرَ الْإِنْسَانُ**  
و سر کرده خود را شناخته و مقام اطاعت و بیای  
و شکر کنایه منعم حقیقی برآمده از جمع خداوندان  
و گروه ناسپایان و در می گزیده در زمره کران و گنگان  
محسوب نگردیم که **إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمَمُ**  
**الَّذِينَ لَا يُغْنَوْنَ عَنْهُمْ ثَرَهُمْ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ**  
فرماندهی از جانب حضرت داود فرمان پذیر بر حسب قطع  
و کمال پیشین صفات و خصایصی برای هر فردی  
شغل بی ظاهر و پیدا خواهد بود پس گوئیم که مسلم  
هر دانا می نصیفت خردمند بزرگ و از ضرورتان  
اولیه است که مفقود و پیشوا و مربی و دادرس و هاد  
و حکم فرمای فرستل و منصوب از ناحیه دادگر بکار و حکم  
باند بر عاقل نایبی هیچ چه در مقام تعلیم و ظلم و ان



## کفتار چهارم

۹۸

زشت و حرکات قباحت بر نیامده و فی ذات معصیت  
و نافرمانی ایزد تعالی ننماید که او برای این مقرر گشته  
تا امور این مخرج و مخرج و مخمل نشاء بطور عاقلانه  
فرموده و در میان این مخلوق با خلاق فرستاده نمود و استازا  
همدایت بطریق مستقیم و تربیت فرماید پس اگر او  
بیز منتعدی نباشد لابد محتاج بکس دیگری خواهیم بود  
تا دفع ظلم او کند و هم بطور نسبت بان دیگری اگر  
ظالم نباشد تا سلسله منتهی بحاکم بالعدل شود  
و ضایع در سنگار او را برای داد رسی معین فرمونه  
نقص غرض خویش نمینماید و دیگری تسلط ظالم بر مخلوق  
و رئیس فرمودن وی فعل فجیع و عین ظلم خواهد بود  
و بعد از تصدیق با وضاحت سابقه چنین کان سر در تار  
حضرت دارا ربی خارج از شبهة عقلا است و باز  
بدیهة عقل حاکم است که اگر رئیس فاعل افعال ناشاء



باشد مرؤسین متابعت وی نموده که الناس علی  
 دین ملوکهم ارسال نمودن چنین رسول بر تعیین  
 وی ترجیح خواهد یافت چه او در اینصورت سبب  
 این است که مردمان در مقام تبعیت وی برآمده  
 اگر نبودی داعی بر امر فبیح کمز و حال مردمان خوشتر  
 شد و صدق اینمقال را در ملاحظه باحوال و افعال  
 خدام حکام جائزین و اجزاء آنها بسط می نمایند و نیز  
 ضرورت است که شخص مرتب برای تعلیم کارهای پسندیده  
 و حرکات بنکست تعیین شخصی که افعال زشت نماید  
 مثل رئیس ظالم نقض غرض خواهد بود بپایان آخر اگر  
 زمانی را معصیت خداوند نموده و دارای مرتبه  
 عصمت نباشد یا قبل از زمانیکه مبعوث بر سالت گشته  
 تصور میشود یا بعد از دارا شدن مراتب رسالت اگر قبل  
 از بعثت فرض شود پس دفع وی از انظار رفته و مردمان



# کتاب الحیاه

۲۰

هیچ اخلاعت و نی نمودن فواید اعتمادی نکرده که به  
 متغول عادی و مناهای کشته قابل برای مراجع مخصوص  
 ندانند و دیگر ترجیح بر امری لازم آمده چه بد از اشیا  
 که مدنی در مقام بجای آوردن معاصی بوده و بعد از  
 گذشتن و فواید نایب شده معصیتی از آنها صادر نکشته  
 و هر یک را رسد که گویند چرا با اینی مامول این جهت  
 واقع نشویم و جهت برای آنها خواهد بود و هذا محال  
 لقوله تعالی فليدبر الحجة البالغة و دیگر خلاف عدل  
 و هم بطور سایر از شواهد واضحه مقرر در محل خود  
 که ذکر مشر موجب تطویل و الحنا خواهد و اگر در زمان  
 ریاست و پیگیری مرتکب شده باشد و محظوظ از عیال  
 و مناسبات نبوده مفاسد شر از هر دو واضح است چه در باب  
 که در پیشین وی برای هدایت است و در این فرض چگونه  
 که در فواید نموده که او برگزیده از جانب پروردگار و غیر



## در اقسام عیوب

و منصرف از حضرت و باشد که در کتب ائمه و کتب فقهیه  
در عیوب و عیوب با ائمه و مقام انقیاد و فرمانبرداری  
و خوف و ترس و با ائمه از سایرین باشد و عیوب چنین  
که کسی که در مقام اطاعت نبوده باعث عدم قبول  
و نقص غرض است و نیز مستلزم است ترجیح بلا مرجح را  
و دیگر آنکه معصوم از معاصی باشد اما اگر رئیس شیعی  
معصومان واقع بین المحدثین بودند که اگر اطاعت  
با اینکه اعتماد با قول وی نداشته و در عهد و عهدش  
بغیر صحت و رستی نبوده در رضا بعثت جازم و طی  
طرف حق نخواهد بود و ان النقص لا یغنی عن الخیر شیئا  
و دیگر ما یستیعون اکثرهم الا النقص مورد مذمت  
عقلاء بود و اگر انقیاد و فرمانبرداری وی نکرده و  
مستول و معتد باشد بپایان آخر بعد از فعل  
فیم از وی باید در مقام منعش بپایان دست الهی



عن المنکر و تاعفد در و لردش شوند فبذره و ثمره  
النفوس و بصر و س و خاک و رعیت کرد و دیگر شخص  
هر قسم از منتهیات را مرکب شود ظالم و غیرشاکر خواهد  
بود و اغانت ظالم فعلی است فبیح فلان الله لا یامر بالفساد  
انقولون علی الله ما لا تعلمون و دیگر واداشن مردم را  
محکم وی نفویت ظالم و خود عین ظلم و افح خواهد بود  
چگونگی خدای عادل چنین کار خواهد فرمود و مقتضای  
مراحم خسر و انروی منع از اغانت ظلام است نه ناری  
انها که و لا تزلکوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ان  
مطلب که ثبوت مرئیه عصمت برای سر کرده و راهنمای  
از جانب حق باشد برای هر فی الجمله ناهوش و خرد در  
ظهور و وضوح و تسلیم خواهد بود و محض طاعت و  
از عصیان باعث بر مفاسد کثیره و مضار غیر محصور و نزد  
شخص عاقل غیر مقبول و بموقع و خالی از جمله فوائد منظور است

و لا تغادونا علی الایم  
و العبدان  
۴



هیچ منج نبیچه مطلوبه نکشته و مقصود اصلی بدست  
 نیاید بلکه برعکس آنچه غرض واقعی است حاصل خوا<sup>هد</sup>  
 شد و بعد از خورد تفکر معلوم و بدیهی برای هر<sup>کس</sup>  
 که بایستی این هادی و رئیس دارای مرتبه عصمت و<sup>ترا</sup>  
 از جمله نقایص و کلبه اوصاف زبله باشد تا مر و بین  
 بدون تنقیر طبع و با کمال رغبت بد و افتد، نموده<sup>ن</sup>  
 را مجری داشته و در کمال راحت طاعتش نموده<sup>ن</sup> فرما<sup>ند</sup>  
 مطیع شوند و دیگر بایستی افضل از اهل ایمان خود<sup>بود</sup>  
 چه ضرورتیست که تقدم مفضول بر فاضل فیج و ظلم  
 و خارج از درست کاری و تدبیر محکم است چه شرافت<sup>ند</sup>  
 انسانی بدارا بودن مراتب علم و فضلست پس با وجود  
 شخص انای عالمی انسان عوام رسول و برگزیده نشده  
 با بودن افضل فاضل مرتج و مقدم نخواهد گشت که  
 اَمِنْ يَعْلَمُ اِنَّمَا اَنْزَلَ إِلَهِكَ مِنَ رَّبِّكَ الْحَقَّ كَمَا هُوَ الْحَقُّ



## کشف حجاب

اِنَّمَا يَذْكُرُ اُولَ الْاَلْبَابِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ اُوْتُوا الْعِلْمَ اَنَّهُ  
 اَتَتْهُمْ مِنْ رَبِّكَ وَلَقَدْ اَنْتَظَرُوهُ سُبْحَانَ عِلْمَا  
 نَا لَا اَلَا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَضَمْنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ  
 كَذَلِكَ يُلْجِعُ اللّٰهُ عَلَى غَاوِبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ فَاَهْلُ  
 سُبُوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ اِنَّمَا يَذْكُرُ  
 اُولَ الْاَلْبَابِ وَدِكْرُ مُسْلِمٍ عَقْلًا اسْتِ كِهْ حَكْرَانِ اَز  
 جَانِبِ حَضْرَتِ خَيْرِ الْحَاكِمِينَ بَابِ سَبْعِي بَكْنُوعِ اَمْتِازِي <sup>نَشْأَة</sup>  
 كِهْ بَرَايِ هِيچْ كَسِي غَيْرِ اَزْ مَقْرَبَانِ خُدا وَنَدِي مَكْنِ نَبَا شَد  
 نَا زِ دِهْمِهْ مَصْدَقِ وَ مَقْبُولِ وَ نَقْضِ غَرَضِ لَا زِمِ نَبَا شَد  
 اَظْهَارِ چِي نَبَا شَد كِهْ مَرْدِ مَانِ عَجْزِ اَزْ اُورْدَنِ بَعْلَرُوي  
 نَدَا شَد بَا شَد بِرِ ظَاهِرِ اسْتِ كِهْ دَلَالَتِ بَرِ صِدْقِ نَبَا شَد  
 نَحْوَاهِدِ نَمُودِ وَا كِرْ كَرَامَتِي اَزْ اَوْظَاهِرِ هَادِ عَالِي نَبَا شَد بَارِ  
 دَلَالَتِي بَرِ رَسَالَتِي نَحْوَاهِدِ دَا شَد وَ دِيكِرِ بَا شَد اِنْجِهْ  
 اَدْعَا نَبَا شَد بِرِ طَبَقِ هَمَانِ اِيْشَانِ نَبَا شَد نَرَا مَكْرِ بَرِ عَكْسِ مَقْدَامِ



وی شود چنانکه در وقت مسکنه کتاب مشهور شد  
این امر در بی طاهر و سید اگر تمایز شود متین و متین کرد  
بلاخره و این خواند نمازات نیز به و قسم است بوا  
انکه رسولیکه رسالت شد و پیغمبریکه مشهور گردید با  
کامله الهیه بر این تعلق که تعبیری در آن قانون معجز  
پدید فرموده و تبدیل در وقت سبب اختلاف  
اختلاف اشخاص و ازمینه که اینک هر یک در هر زمانی در  
مخصوصا از فردا شده طبیب حاذق با اقتضای تغییرات  
موجوده در مزاج وی هر وقتی ادویه مقتضیه بخور نماید  
با آنکه قلم نقد بر و امرها قد بر از مجاری و سایر نااهمان  
قاعده و قانون و ترتیب همیشه معمول و مجری شاء  
بدان دستور العمل محکم رفتار نمایند اگر از قبل اقل باشد  
پس بکفایت امتیازی برای آن رسول با پستی که اهل  
زمان وی کافی اگر چه مناسبین و موجودین بعد از وی



# کفنا چهارم

۱۰۶

مشاهد واقع نشد و منظور انظار آنها نکرد و اگر  
از قسم ثانی باشد برای وی و طور از خوارق و معجزات  
لازم فیهی که حاضرین حضورش در ک نماهند کان  
زمانش ملاحظه نموده و در مقام تصدیقش بایند  
و امتیازی دیگر که هم مشهود حاضرین و هم مفید برای  
ایندکان بعد بود حجت برای آنها نیز تمام شود پس  
چون در زمانهای سابق مردم بسیج نزدیک امور معاش  
و وضع معاشرت آنها کمال اختلال را داشت لهذا  
رسولان کثیره و پیمبران عذاب پی در پی مبعوث نادر  
مقام تعلیم و پرورش برآمده بواسطه کثرت مرتب  
فی الجمله مردمان رسومات افسانیت را امیخته بعض  
از علوم در ک نموده تربیبات افسانیت را دانسته و  
از وادی جهالت بیرون رفته قابلیت این یافته بایند  
اندازه غیر محسوسات را در ک نموده مین این در طریق حق



سألت شوند و یا و ما بمطلب برایشان فعلت پیدا  
 کرده بمقامات غالبه رسید و در مراتب رفیعہ جا  
 گرفتند و کردار از منہ متقدمه ان اندازه از معلمین  
 و مرتبان <sup>و مرتبان</sup> کمتر <sup>و مرتبان</sup> و راه نمابند کان بنودی مردمان  
 ان زمانها بواسطه کثرت و خشیکری احوال مخصوصه  
 که داشتند هیچ مرتب نکشند در طرفی شد راه مشیم  
 ندی نهادند و غیر از این نیز جهات کثیره و استنباط معدده  
 و علل و مصالح بیشمار برای کثرت رسولان و پیغمبران  
 سابقه و راه نمابند کان سالفه است که ذکرش خارج  
 از مفسر و بعضی را که لا یعلم الا من اخذ به الله للولا نیز  
 و از برای این برکنند کان خالق بکائنات و صانع در شکا  
 ایات و علاما بود که برای مرفوسین و امتثال انها کافیه  
 و مشهودشان کردیده <sup>و کتب</sup> در از منہ مناخره از انها چیزی  
 باقی نمانده چه غرض ایفاء قوانین و احکام منزله است



بظرف و ام نموده بلکه بواسطه اختلاف طرح خرج  
 اوضاع و از منتهای شریک منسوخ و منسوخ و  
 قصد بنی محبت و عدم انکسایشان هم ما را از اثر  
 حشر پیدا لانام کافی و منفی از هر چیز خواهد بود و بعد  
 از یکمیزان تربیت یافتن مردمان و انتظام امور و  
 برای این نعمت منعه و موهبت عظیمه مشیت الهیه  
 بر این جاری مصلحت عباد و بندگان را چنین دانستیم  
 تا رتبه و هدايت نمايند و مقرر کرد که این یوم القیة احکام  
 و قانون دینی مجری و معمول و هیچگونه نسخ و ترکی بعد  
 از وی برایش نبوده خاتم انبیاء و سید رسل و اشرف  
 از جمله کائنات فرماید و قسم از معجزات و خوارق  
 مشرور و مرتب و موجود تا اهل زمانه انشاید  
 او کرده موجود بنی یوم القیة را نافع و مفید واقع  
 شود و با تاقل فی الجمله و قدی بفکر بین بنیوت و قطع



برسالت وی نموده در مقام ضابط و پیر و پیش بر اثبات  
بفیوضات مردم و جهان نایافته

کفتا بر نجیب

کفتا بر نجیب

در اثبات نبوت و رسالت و خاتمیت حضرت سید  
الانام و رئیس الملئکه و الانبیاء الکرام اشرف موجودات  
و حبیب خالق ارضین و سموات شافع روز حشر محمد  
عبدالله بن عبدالمطلب صلی الله علیه و آله الطیبین  
الطاهرین است بعد از اثبات نبوت کلیه ائمه  
هر منقول بوی بواسطه ناقص در ادله ظاهره و شواهد  
مفتمنه بینه در این کفتار و مقام چنین مقرر میشود  
که نهمین رسالت و مرتبه نبوت شخص مخصوصی علاوه  
بر ادله سابقه محتاج به علامات و براینست که  
برای آن رسول معین و فرمانبردار شخص اشکارد  
در نزد جملة عقلاء داشتند تا تابع وی در سوره طه  
مطهر

ظاهر و حجت



بوده نزل زلی در مقام اطاعت و بیعت نداشتند  
و چون رسول اکرم صلوات الله علیه و آله الطاهرین مرتبه  
خاتمیت داشتند هر دو قسم از خوار و بالایی برای منین  
بوی در نهایت ظهور بوده منتهای استحکامش بود  
و صاحبنا خرد را مسلم و محقق کرد اما معجزات و خوار  
عاداتی که مشهور و اهل زمانش شده و بطریق توانی  
رسیده بسی بسیار و نهایت بشمار و بر انواع مختلفه  
منکره است که من جمله آنها خواهد محسوس و علام مشهور بوده که  
هر کس احسان او ممکن چون شوق فرامدن درخت بخسود  
از مکان خود و باز معاودت بحل خود نمودن و هیچ  
و جوشید آب از بین انکشتهای عباد و اطعام خلق  
کثیر از غذای ذلیل و شهادت حیوانات بجهت وی  
و انکشتهای ابوان کسری در شب مولدش و مخنون بودنش  
در زمان تولد و مهر نبوت که بر کف مبارکش بوده و

کثر  
و توانایی و بارزای ابد  
داشتند خارقیه و عجایب  
را بهودانند بر سلی  
مد عن واعده انشد  
باور انواله مر



# در اثبات نبوت خاتم

طول قامتش در نزد بلند قامان و وساطتشن با مصلحت  
 و سایر از خزان بیک در کتب انوار شیخ معتبره مفهومی و بعضی  
 از علما، شریفین در مقام تعدادش هزار ذکر فرموده اند  
 و فهمی بیکر ملکا جمله و مختصات اجتناب آن حضرت بود سخن  
 دروغ در مدت عمر خویش چه بی پیدا که کر غیر از این  
 بودی از همه از اغادی در مقام طردش برآمده همچنان  
 از اعراب ضد نفس نموده اعتماد با فالش نکردی دیگر  
 امانت وی که قبل از بعثت ملقب بمحمد امین بود و دیگر  
 کمال علم و نهایت عقل و کثرت عفاف و زبانی شجاع  
 که در آن همه از غزوات و حروب معظمه ذره ظهور  
 و هراس و اضطرابی از وی نشد هیچ زمان اظهار عجز  
 و ضعفی ننمود و دیگر منتهای فصاحتش که فرمود انا  
 اَفْصَحُ مَنْ نَطَوَّ بِالضَّادِ و هم به طور سباحه و زهد  
 با اهل فقر و مسکنت و شفقت با امت و مضایقه بن

معتوبه و ادب پسندید  
 بود که مردم بهر اجر سلسله  
 انبیاء مرسلین و اولیای  
 موحدین پیوسته و ممکن نشد  
 و بدان حلال نفسانی خفیه  
 مرتب و محلی نگردد بلکه  
 جمله از آن مراتب عظمه  
 و معارج رفیع علیه بود  
 که اولیا کمال و مرکز مدار  
 رحای نبوت نیز مصوبی  
 بوی پناهنده و صعوبی  
 درجات او نمودند که  
 نبذی از اقامه

بزرگوار

منابع این کتاب  
 در کتابخانه  
 آستان قدس  
 موجود است



# گفتار پنجم

۲

قلبه غوره و

شما عبت دنیا و موانظیت بر مکارم اخلاق و تهجد  
 در پناه و در پیوبه و حال آنکه در بلندی که حضرت وی  
 شریف داشتی چنانست تمامش را فرود گرفته عیال و عیالین  
 و علوی که از ناحیه حضرتش منتشر و مستغاد آمدن <sup>حسب</sup> چو  
 یافت نکرد بدو ممکن نشد و جودش هر از دربار و معشر  
 مستغاد بجای شده و مسافرت به منی نفرموده مگر  
 بود دفعه برای بخار از هم در مذایب با قبلی که محل توهم <sup>نوع</sup>  
 در انداز وقت نباشد حال آنکه چه اندازه در علوم ربانیه  
 و معارف الهیه ماهر و داناکه جمیع عیال و عاجزان <sup>الجل</sup>  
 از مرآت وی و همگی غفر با فضلش شده نصیب  
 با ملتش نمودند و اقوی دلیل بر آنکه هیچ زما در <sup>نوع</sup>  
 نعام و نعمت بر نیامده ایات شریفه فراتیه است که <sup>و اول</sup>  
 اِنَّ عَلَیْكَ الْكَرَامَ وَالْحُكْمَ وَفَلَکَ مَا لَمْ تَعْلَمْ  
 وَمَا کُنْتَ تَعْلَمُ مِنْ فِیْهِ مِنْ رِزْقٍ لَّیْسَ بِمَعْدُودٍ



لَا رَيْبَ الْمُبْخِرُونَ وَالَّذِينَ يَسْتَبِشِرُونَ النَّبِيَّ الْأَمِينُ  
وَسَابِرًا مَصْرُوعًا قَرَانًا كَرِهًا كَرِهًا لَا يَسْتَبِشِرُونَ  
نَعْلَامَ حَضَرَتِشِ از اغراض بشر و اشهر و ايسر و غير استغناء  
از عالم قدس و معنی الهام الهیه و پیچیده و کس و بگرد و  
تسلیم بر پیامده و گردمانی و در سبیل تحصیل نزد خدا  
برائت و در وقت نزول آیات شریفه و تلاوت آن حضرت  
بر نگار و عشر کین و اظهار رشک هر چه میگویم از طر و  
خواست و اینها را بواسطه افاضات الهیه و غیر  
و اسلحه احدی از بشر است بلکه با از انداز و دشمنی  
و بداد و در مقام برز نشیمنی برآمده و باطنی بطعن  
شماست و از غمزه این میزان از کذب و کفر و اشکارا  
بسیار کدام از آنها فساد یافته و می رود و دیگران که قبل از  
اظهار نبوت هیچ و فی مشکلم با مبرور منافع برسان  
نشده و منعمان خوضی و معارف الهیه نموده و اگر نه تعلیم



## کفنا رنجبر

۱۱۴

الهیته و هدایت رتائیه بودی با پسنی عمر خود را صرف  
در بند بر و تفکر نموده همه اش را ساعی در کسب علو  
و تزیین و جمع آوری ثواب و مطالب بوده بلکه مقیم  
در بند خویش نگشته تا مردمان را با بالکلیه و با مینائی <sup>مطلع</sup>  
از بند او نشده نکذایش نمایند و دیگر تحمل آن اندام  
از مشقتهای کثیره و رنجهای بسیار و معاشرت با آن  
مردمانی تربیت و شکبائی برانقد از مصنا که بر وجود <sup>مبارکش</sup>  
فارد سلخه و باعث کشند و بعد از ما بوس شد از راه و  
طریق ایذاء و ایلام با براد صد شا کثیره دید و دانستن <sup>اینکه</sup>  
خویش با اینگونه چیزها دست نکشد چه اندازه عرص  
مال و دولت و زوجه و ریاست بر او نمود شاید  
دین بت پرستی ابهار و اجی داشته باشد ابد از  
سیرت رضیه و طریقه مرضیه دست نکشیده انفا  
و اعتنائی بکمر هان و مضلین ننموده در غم وی



# در بیان شیخ خاصه

۱۱۵

فوری ظاهر نشاء و فصولی در اصرار خویش بنیاد  
 و دیگر بعد از آنکه ظاهر را عدا شد و عدا که عظمه  
 و اولیاء و انصار کثیره برایش مهتبا و نافذ آمد امر  
 و حکمش در اموال و انفس و بیچ وجه از منوال و  
 مراتب هدش از دنیا دست نکشید و خیر در حاکم  
 راه بنافه ترک مجالست دم خوری با مسکین  
 نموده کمال تواضع و خضوع جناح داشته همان حال  
 اولیه برایش مجاور و سوا سابقه اش برقرار بودی  
 و دیگر اخبار بمغیبتا و اجابت دعوات وی که بیرون  
 از میان بگذرد و خارج از در حدیث و استنصال  
 موقوف بر جوع در کتب سپرد و نوار پنج مغیر خواند  
 اخبار و بشارت بوجود وی و بعثت و نسخ قانون  
 وی احکام سابقه را در کتب سماویه و صحیف الهیه  
 چون نورینه و انجیل و سایر آنها و طریق بر در سنه این

از آنکه مغیبتا  
 و عدا که عظمه  
 بوده و عدا که عظمه  
 نبوت و حاکم و تقوی  
 و نماز و عبادت  
 با بیخ و منبیا  
 کمال و در وین  
 زره و خیر و شیخ  
 وین و با بوی  
 رسیده و با بوی  
 التشریح و مناقضه  
 معانی و معانی  
 مغیبتا و باقی  
 ماندن و مقصود  
 بودیم



عز و صحت و برادر و دلیل یکی از کرامت فرموده موجود  
بودن ذکر خود را در نورینه و انجیل کرم قال الله تعالی  
وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُونًا  
عِنْدَهُمْ فِي الْنُّورَيْنِ وَالْإِنْجِيلِ وَحُكْمًا بَنِي إِسْرَءِيلَ وَمُتَّبِعًا  
بِرَسُولٍ بَابِي مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنَّهُ آمَدُ وَدَكْرًا أَهْلَ الْكِتَابِ  
لَمْ يَكْفُرُوا بَابَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ وَفَطَمَانَا  
طوری بوده که حضرتش ادعا نموده و ابیات شریفه را  
مصرعاً دلائل کرده و کرکذب کفنی و مکتوب نبودی  
ان همه از علماء یسوع و نصاری که در آن زمان بودند و  
انقدر از مذاکرات و مباحثات میکردند و کمال حسد  
و عناد باری داشتند دروغش بر اینها ظاهر شده  
در مقام تکذیبش برآمده آن اندازه از اینها که اینها  
آوردند ضد پی وی نگذاشته در مقام انتشار کذبش  
برآمدی پس صدیق و ایمان اینها را که شاهد بر صدق

در کتب سابقه



ادعای و کسب و علاوه ابیات شریفه قرآنی که حضرت  
برایمان و کمال ایمان اهل کما کسب که قال الله تعالی  
وَلَنَجْزِيَنَّ أَفْرَهُدُ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا  
نُصَارِيكَ يَا لَيْتَ بَيْنَهُمْ فَتْسَبِّحُ وَرَهْبَانًا وَهُمْ  
لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى  
أَعْيُنُهُمْ تَفْعَضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ  
رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ وَمَا نَنَا لُأَنَّا  
بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ  
الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ دِكْرًا وَلَوْ كُنْ ظَمِيمًا أَنْ يَعْلَمَهُ  
عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَسَا بَرَا زَابَات مَبَارَكَةً وَأَبْنَاءُ  
دَلِيل بَرَد وچیز است یکی آنکه پیغمبران ایشان مرده  
مقدم شریفشان بدانها داده و علامادش را برای آنها  
بیان نموده و گویند صدق پیغمبرانش نموده و نکفته  
ما پیشنا سیم درستی و صدق و بر آوردن آنکه مسلمان



منشآت کاتبه

منشآت کاتبه

عظماء و اشراف درویش

آنهاست جمع صند

بکره ها که بخت

بزرگ شجاع

جمعی از اینها ایمان آورده و بدان وجود مقدس و فانی  
بر او گردیدند و الا آیات شریفه نصیح بنصیب و از غایت  
نموده چه پیدا است که اگر واقعتی نمیداشت الهی  
از صنادید فرشت و بزرگان کفار و اهل کتاب و مقام  
مخاصمه محاربه و طعن حضرتش برآمد که چرا اینهمه افراد  
بدیمن بران سالف زده احوال کاذب را نسبت بدش  
دهی و علاوه کوئی که مانع بواسطه شناسا حقیقت  
ملت با نهایت میل و رغبت تمام و کمال خضوع و خرام  
اعتقاد نموده ایمان آوردیم و اینمطلب برای هر کس  
بسی ظاهر و بسیار واضح و هویدا خواهد بود و بیم از  
دلیلین که باعث بر نصیب و دانشین موجب بودن  
ذکر وی در کتب سماویه است مخصوصاً در کتب  
که منقول شده بلسان عربی و ترجمه کنند بفارسی امّا  
در توردیه که عجمان موجب و مشتمل است بر قصص کثیره

و سهل الماخذ



از انبیاء سلف فرموده مخاطباً لایزهم که هاجر منید  
 و از نسل او میباشد کسبکه دست و فوق دست همه  
 و دست همه کثاده بسوی و کث و ظاهر است که مراد  
 خاتم النبیین <sup>ص</sup> است چه هاجر مادر اسمعیل است  
 و دیگر در سننکه من بیای میدارم برای بنی اسرائیل از  
 بنی اخوه آنها پیغمبری که مثل تو باشد و قرار میدهم کلام خود را  
 بر دهان وی و نیز ظاهر خواهد بود که مراد از بنی اخوه بنی اسرائیل  
 که از اولاد اسحق اند بنی اسمعیل خواهد بود که قبایل عربند  
 و در آنها چون موسی و کسانش نیامد مگر محمد <sup>ص</sup> و در فصل  
 خامس مکتوب است که علامت نبوت در کف وی است  
 و کثیر از نصوص دیگر که در تورات موجود است با وجودیکه  
 مخبرینها نموده اند و در انجیل که عیسی فرموده من طلب میکنم  
 از خدای خود برای شما فارقلیط را که شریعت و نا ابد  
 بماند و فارقلیط روح الحق و البقیین و کاشف خفیات است



و دیگر این تسبیح هفتاد و پنج مرتبه روح القدس که بخواند  
 او را بقوت میفرستد و هر چه بخواهد بشما نصیب میکند  
 و آنچه بشما گفتیم بنیاد شما خواهد بود و هرگاه بپسند  
 روح القدس جبرئیل است آن نبی که عالمه شدیدی  
 القوی و دیگر و من بشمار است میگویم که رفتن من  
 برای شما مفید است که اگر نروم تسبیح هفتاد و پنج مرتبه  
 بنیاد اما اگر بروم او را نزد شما میفرستم و دیگر آنچه  
 بنیاد شما را بجمع راستی را بنمای خواهد کرد زیرا که  
 از خود نکلم نمیکند بلکه آنچه شنیده است سخن میگوید  
 که وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ و دیگر و الآن قبل از وقوع  
 بشما گفتیم و فیکر و افکار به ایمان او رسید بعد از این  
 بسیار نخواهم گفت که در این سخن همان بنیاد که در کمال  
 بداهت معلوم است سر از سرش چنان بر زمین است  
 و در زیر و مناجات در پیش او که بار خدایا بفرست



# در بیان نوعی خاصه

۱۲۱

سنت را تا بدانند مردم که عیسی خیر است و خداوند  
 و در کتاب خریفی که محمد را خارج میکنند بسوای ایشان  
 از بنی قیدر که حیات تر است و باید میکنند خدا را  
 ملائکه در جنات بدر و خند و چنین و سایر از ص  
 که در کتب است و هر که کتابهای اینها را ملاحظه  
 نماید صد و گفتار نما و کثرت نصوص و بشارت نماید  
 شریف را خواهد یافت و ملاحظه اینها کثیر از حقیقت  
 اکثر آنها در همین زمان موجود است چه حقیقت کفا  
 بنقل فاضلین و مؤلفین ننموده بلکه خود تفحص و اینها  
 نموده ام با وجود اینکه چه اندازه تحریف گم نموده  
 تغیر از ضاع داده اند و این مطلب بر صانعان خرد  
 هیچ پوشیده نیست و اهل ثوار مج و سایر ضبط نموده  
 و نقل فرموده اند و قول بعضی از اهل کتاب که فارقلیط  
 روح القدس است ناشی از کمال جهل و غایت تعصب  
 است

کتاب  
 و اشخاص ظاهر  
 می



# کفنا رنجبر

۱۰۰

بود چه علما سابقین از آنها تصریح نموده که فارسی  
 بمعنا احمد و محمد است و تا پناه هر کس <sup>در</sup> الحمله بابصیرت  
 بملاحظه انجیل و علامانی که حضرت عیسی برای فارقلیط  
 فرموده بالضرورة مطلوب ما را خواهد یافت که آن  
 علامات از غیر نبی اکرم صلی الله علیه و سلم بطریق  
 نرسیده و بالتأثر روح القدس شخصاً <sup>و نیز</sup> برای ما نشانه  
 بلکه ناپیدا نبیاء کرام و نصرا هابرا اوثابت و بار از دلائل <sup>و نیز</sup>  
 اینکه وجود مقدس با کمال ضعف و قلت اعوان و ندرت  
 باوران و انصاف غایت فقرد را موان برخواست <sup>صمه</sup> نمخا  
 و محاربه و مجادله جمیع اهل زمین و ادیان مختلفه چه <sup>سر</sup> کاس  
 و چه جباریه و پادشاهان و کمر اهی شمره رای همه و نسخ  
 فرمود احکام کلیه انبیاء را و غالب مدین او بر حمله  
 ادیان و مندرکشت در همه افطار عالم و شایع گردید  
 در میان اغادی و آعداء او با کمال شوکت <sup>جمعیت</sup> و

نصرت و بیداهت  
 عقلیه و براهین  
 مسلم و محقق است که

که هر غافل را کافی  
 در تبیین بحقیقت اظهار  
 و صدق مقالات  
 آن سرور کائنات <sup>صمه</sup>



و زبانی موانع و شبهه اسباب در مقدم منازعه بان  
 بکفر بر امامه و غایت کوشش خودشان را بذل نموده  
 هیچگونه قادر بر خاموش نمودن پرنوی از نور وی نشاند  
 و چگونه بدون تائید الهیه و نصرت ربانیه ممکن است  
 کسی اینکارها صورت داده و در مقام انجام این طور  
 از امور برآید و دیگر چون ثابت شد مطلقاً و جوب  
 بعث و ارسال رسول و صحت وی بر حسب لائل  
 واضحه و براهین محکم متقنه و حاجت بخیرش در  
 ان زمان اشد از هر زمان بودی پس مسلماً باین راه  
 که مردمان را هدایت بطریق مستقیم فرموده ارسال  
 شود تا مردم مان بگمراهی و ضلالت باقی نمانده حجّت  
 بر همگی تمام باشد چه پیدا است که زمان رسول اکرم  
 زمان تفرق سبل و انحراف ملل و اختلاف ادیان بوده  
 و مردم همگی اشتغال بامور باطله داشتند و هیچ طریقی



# کتابت شریف

۱۲۴

مذاپت و بی بی سالت نبودند اما شغل عرب عباد  
 بنها بود و کار عجم انش پرستی و عمل هندیان عباد کاو  
 و سجد سنات و چرب و چود برآه باطل ساعی غریبه  
 پسر خدا را انستی و نصاری فائل با الهه ثلاثه بوده و سایر  
 فرشت نیز همگی در وادی ضلالت و فساد جهالت بر  
 ایشان غلبه نموده جنود شیاطین مغارک را کرم کرده  
 و کائنات حجه فاطمه علی ذالک ما قال امیر المؤمنین و حجه  
 الله رب العالمین و اهل الارض يومئذ ملل منقذ  
 و اهواء مناشره و طرائق منشینه بن مشبه لله بخلف  
 او ملحد فی اسماء و مشبه الی غیره و هم بنظر رسا بر از کلمات  
 شریفتر که در هیچ البانی غر مسطور و در نوار هیچ مسلم  
 و محدث است ایضا شخص منصف هیچ تواند گفت که در  
 هیچ زمانی ارسال پیغمبر بکبر راه راست برده مان نموده  
 و بنجد بداهت بن فرموده از شخص بکبر در مسند او برادر



رووف داد رس نبایستی قلمعا و پنهان عاقل بصورت  
 دانسته و نخواهد یافت که بر ملاقات حق برین و خانی  
 عالیه لازم نادر هیچ موعی نور خورشید را اشکار  
 هادی الی الحق را فرستاده تا مخلوقان اشرفی شب  
 و روز را در تمام عبادت سنات و چوب امثال آنها  
 و امور باطله بر نیابند و آثار برهانی که برای سید سل  
 و خاتم انبیاء عرض شد تا موجودین حضور وی و  
 حضرت او را دلیل قاطع و متاخرین بعد از انزال الیهم  
 شاهد گشته طریقی رشد را با حسن شفوئی واضح  
 و جوه دانسته کلام حکم و فرمان جمید و کتاب خدایند  
 عزیز است که لا یأسه الباطل من این بدید و کلام  
 خلیفه نیز بل من حکیم جمید و برده مان بر معجزه بین کلام  
 کریم آنکه در زمان بعثت حضرت در فیهمای کامل و بلکا  
 بالغ با فیهی عزیز بلوغ و شعراء و ادبای ماه بودند



## کفنا بحیمر

۱۲۶

و همگی غایت عصبانیت و حمیت داشته نهایت اهتمام  
در نگاهداری این و کیش خویش مینموده آنها را باوردن  
بمثل کلام مجید بلکه بسوره از آن خواند و چه اندازه  
اصرار در این باب فرموده که اگر تو هم این مینمائی و  
خیال کرده اید که این کتاب را از نزد خود ترتیب داده ام  
و خدای عالم این او را بر من نازل ننموده و کلام بشر <sup>ندش</sup> بشنید  
پس شما که خود فصحاء و دانایان و بلغاء هستید و این  
کلمات همان کلمات نیست که در السنه شما مندا و لست  
پس نایک دیگر انفاق نموده پشت پشت هم دهید شما  
نیز همینطور در مقام ترکیب کلمات برآید و بعد از آنکه  
مسلم اگر تمام شماها اجماع و انفاق کرده بلکه جمعی  
اهل عالم از جن و انس در این مقام برآیند عاجز مانده  
و سوره بمثل آن نتوانند آورد با کمال یقین بدانند که این  
کلام بزرگ فرستاده از خدا و منزل از نزد حکیم در شکار



## در اثبات نبوت خاصه

۱۲۷

و صانع بکانه نخست آفرین بود و شکی برای شما نباشد  
 وجه میزان در قرآن مجید و نیز بل پروردگار عالمیان  
 تصریح در این باب فرموده و آیات شریفه ناظر و کوی  
 بدین سخن است قال الله تبارک و تعالی در سوره دوم  
 وَاِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ  
 مِّثْلِهٖ وَاذْعُوا شُهَدَآءَكُم مِّنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِیْنَ  
 و در سوره دهم اَمْ يَقُولُونَ افْرِیْهِ قُلْ فَاْتُوا بِسُورَةٍ  
 مِّثْلِهٖ وَاذْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ  
 صَادِقِیْنَ و در سوره یازدهم اَمْ يَقُولُونَ افْرِیْهِ قُلْ  
 فَاْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِّثْلِهٖ مُفَرَّیَّاتٍ وَاذْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ  
 مِّنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِیْنَ و در سوره هفدهم  
 قُلْ لِّمَنِ اجْمَعَتِ الْاَلْسُنُ وَاُجِبُنَّ عَلٰی اَنْ یَّاتُوا بِمِثْلِ هٰذَا  
 الْقُرْآنِ لَا یَأْتُونَ بِمِثْلِهٖ وَلَوْ كَانَتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا  
 و در مورد دیگر قلیا تواتر بحایت مثله ان كانوا اصحاب



و با انهمه از عداوتشان با رسول گزافی کمال کینه شد  
 و چون آن ملک را بخبر یافتند مردم که بر وجه او از غیبت  
 و سنا و سر شیطانیته را از خود دور نموده در مقام اعتزال  
 بجز خود پیش برآمده با نهایت رغبت ایمان آورده و دست  
 و بعضی که استخوانهای ایشان را از خود را در مفرغ  
 بست و فراهم نمودن اسباب عیال و مشقت نمودن  
 انشغال در آورده چه بدترین بسی پیدا آمد که اگر  
 اینها را امر دکان داشتند تا کوچه بکوشیدند و فرستاده  
 از پیش صد در صد از اموال و در پیش خودشان  
 خویش بر نمیدادند و معاذ الله اینها را از هیچ بیهوش  
 بجز و نهاده و دیگره فی الجمله مشغول بالضرورت  
 غایب البده خراشه اند که که بختی است و اینها  
 خود را امر سلا عن الله و عوداً عن اعداء العزیز و الخیر  
 المدبر الی که بیافیه و فی الحقیقه تبعوت از کردار در



## در اثبات نبوت خاصه

نبودی چگوندر بین ائمه از صفات ای نابع در قصه و باغ  
ماه و کامل در بلاغت و ادبای با عصبیت و انش<sup>ن</sup> پر  
بر کینه و بزرگان با قدرت و جمیت و جهودان صاحبان  
خیال و چشم با کمال شجاعت و نهایت سودگی خاطر و گوید که  
کر تمام جن و انس اجتماع نمایند محالست بمثل این کلام <sup>نند</sup>  
اورد و ای گوید که اگر یکسو بمثل سوره از این کلام <sup>نشد</sup>  
دادید بدانند من رسول از حضرت داد آورده و همایش را  
افرا زده ام بطور ممکن است که کسی از جانب خالق داد  
موتید و بموتی نبوده جرئت نکام بدین نخواست سخن داشتند <sup>شد</sup>  
چه مسلم است که اگر آنها را اسکان چنین چیزی بود  
اندازه اسباب سوائی و سر زشت برای تمام انبیاء فراهم  
آورده و محقق برودی و با نهایت اقتضای در مقام  
ریختن خوش برآمده ساعی نهاده اش نکذاشی که اینها  
تمام روی نه این بودند و حضرت نبی بزرگوار یک نفر <sup>ل</sup>



فرونهاست ضعف فالت انصا واعوان واپر شریفه  
 خود کواه بر این معنی است که اَلَمْ يَجِدْكُمْ يَتِيمًا فَارَى  
 وَدَبَّرَ وَوَجَدَكُمْ عَائِلًا فَاعْتَنَى وَامَّا اَيْنَكُمْ مَا قَطَعَ عَمَّا  
 بجز اینها از نزدیک آدن چنین کلامی بسی ظاهر و بسیار  
 پیدا و هویدا است بیانات مذکوره چه اگر معارض  
 شده و کلامی چون قرآن مجید آورده شده بود مسلم  
 لا اقل بکنفر منقرض شده و در کتب توارنج نقل نموده  
 بلکه محققا و جز ما ضوائر ابما پسید چه داعی نقل  
 اینگونه از امور دینی و فرد و کثرت داشته گذشتند از  
 کمال میل کفار و همت آنها بر انتشار چیزی که باعث  
 تنقیر ضیاع از ندین بدین اسلام و شرعیت مطهر شود  
 و اگر کسی بجملة اهل اصطلاح باشد خود بالوجدان  
 خواهد یافت که غیر از مصدق و الجلالی احدی امکان  
 نخواهد دید پرفت که چنین کلامی مشکما شده و بدین غش



ولطافت سخن بآند دیگر این چیزی نیست که بگوئیم مثلاً  
در چند زمان قبل فلان معجزه صادر شد و شاید  
واقعیتی نداشته ما چرا عمل بظن نموده بدون جرم و  
مطیع باشیم هر که در این باب شکی داشته و در مقام  
طلب طرفی خواست خویش را تجربه نماید و اگر از اهل  
اصطلاح نیست رجوع کند بمرءمان دانای منصوب  
نامقام پیشین برایش بطور سهولت حاصل شود  
اینکه بحکم خود را بدست بعضی پیغمبران و شایانین  
داده دنیا و آخرت خویش را نباه نماید چه در این جز  
از زمان بسیاری از اشخاص که هنوز نزدیک خانه و زندگانی  
خود را نتوانند از عهد برآیند و این میزان از شعور را  
ندارند بعضی از عمال کفند و پاره سخنان لغو بر زبان  
جاری نموده مردم عوام بچاره را از طریق حق دور نمایند  
و بدر خود مبتلا میکنند فَاَنُوْا بِسُوْرَةٍ مِّنْ عَشْرِ اَنْ كُنْتُمْ



## کتاب الحیبر

مبادی و بنیاد دیگر از آنچه از کلام حکیم استخراج شده است  
اشتمال او است بر اصول و قواعد و بنیاد و مقارن و  
محکم و محکم که در سبده است با دین و مرتبه و کفر  
قدری از آنرا حکمت فلاسفه و این و مشاهد و عرفان  
آخرین چه جای آنکه صانع شده با اشرا و وی مختار  
و دقایق علوم و عریض و نکات ادبیه و اسرار و تصاویر و  
و اطرافات از معجزات و اخبار از ضمایر و قلوب و مرتب  
قوانین و رسوم محکم و غل و نقص پسندیده از عباد  
و مقامات و سبب است و ادب سزا انداز و مهربانی که  
همچو عاقل و ادا و حکم و پرک خردمند و توانمند و آفرین  
و قانونی از قوانین و برانقص و عیب و بیافیه و بیاجوی  
مقدور نموده بلکه قلم و قلم را از سبک و کلمات ضابطه  
نرم و پخت و عذرا و جمله نادر و مفقود این قوانین  
شعر و خالق و قول و عذرا و کلمه و دانش و هوش و است







و ممانت و تفاوتی از جهت ترتیب اسلوب و نظم و لطافت  
و همبستگی از سایر جهات در و یافت شده و این مقدار  
از عِفْلَاء و علماء و باخاء خوردن نفس و جمله عیبی <sup>بند</sup>  
بد بمعنی که از این سی جزو موجود یکپارزه و اندازۀ از وی  
فصل از مرتبه اعجاز برایش حاصل تا افراد بشر بتوانند  
چون آن بعضی غیر معجز ترکیب تروف نمایند که قال الله تعالی  
وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا  
پس بودنش بی هیچ واحد که هیچکس از سدنا اضر شود  
چون سوره و ایشان نماید و همبستگی از جهت که نصیحت  
شود مذکور و منته هر نادان و دلایل محکم برای جمله آخر  
خواهد بود که خلست از غیر ارسال الهی و انزال رحمت  
چنین امر بزرگ و کار خطیر و معظی شود پذیرفته و در  
دهد ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ نَزَّلَ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
ای بچارگان که هنوز مراتب فضل و کمال ندانسته و از حق



## در اثبات نبوت خالصه

۳۵

دانش بهره ورنگشده گوش باز اجبه بپزدان و مردمان  
غدار مکار نکند و شریعت مطهره که آن فدای علماء  
راستخیز زحمت کشیده و صد شایسته خورده جانها نثار نموده  
از دست ندهید خدای مبدانند که همه مردم در مقام  
کسب جاه و رفاست نبوده نظر بعضی از اشخاص نموده  
قدری در مقام نزکیه برآیند و فی الجمله بادی از روز <sup>سخت</sup>  
خویش و عقبات پر عفویت بنمایند مردمین نه چنان <sup>لست</sup>  
که بتوان سهل شد و آسان انگاشت و بی پیری حمله  
از شیطا پین و مفسدین از اطاعت خالق مهربان و  
رسول کرام پیش دست برداشت زنها را که فریضه <sup>را</sup>  
نخورده با قوال کاذب فرف باطله و افعال و اعمال ربا پنه  
اقوام ضاله اعتقاد نموده عروه و تقای الهیه و جبل <sup>منین</sup>  
کرد کار بیکانه زارها مکنید که گرفتار خردلی از  
ملت اسلامیه و طریقه اثنا عشریه تجاوز نمایند خدای



دانند آنکه در میان خورده و بی چشمه ای نخواهد بود که سبب  
 بآنها الناس انوار تکثر ان زلزله الشاعری  
 عظیم است که از چیزها که اولاً لایزال است و برین  
 و لایزال است و سبب شریعت است و لایزال است  
 اگر در زار و سبب است که قبل کرد و اندازد و در  
 و شریعتی و بی تربیت بود و خصوصاً ان اعزبت الخصال  
 و شریعت و الاذال در عرض نیست و سبب است و در  
 شب و روز در مقام تربیت و زحمت و تعلیم ان در  
 بی تربیت برآمد چه قدر از شریعت است و در  
 که فرموده قرآن کثیر در غزوات و حروب شده  
 شریف فرما شاه در هر عالم و فضل و خصلت پسند  
 و ادب از ضمیمه برتر از هر عالم و فاضل و اوصافش اجل  
 و خوشتر از هر جیل و محمود و مطبوع الاحوالی بوده در  
 صورتیکه عیسی و حاضرین در محضر شریفش بمالکی بجز



مجموعه از کمال و باد پر نشینان و هموار از عذرا و الهام  
 تا به حدی که بر ابرام و در سوره حضرتش کوی سیدان  
 برده و عزت عظم و علم را بر وجه رضای خورشید و مجامع  
 با نفس تمام و نشینانهای بلند و در امانت و بندگی  
 بلکه اشرف از عالم این و الا ترا از بر کن بدکان و قریب  
 عالم قدر کشته آید هیچ و کشت که در اینست بدو  
 هیچ معلم و دلیل تا اندک و غیر نمائیم کسی را سنان و هم از  
 افراد انسانان شده باشد این تازه و در وجه از عشا  
 داشته و هر یک از اینهاست کمال و خوبی نزدیک به اینجا  
 و پایان رسانند که اینست و در اول از اصلاح نمود در این  
 مشتمل است بر آن شریف و طاهر و زاکان بنویسند از  
 دقایق نافع و فواید کثیره و از جمله فواید عالما و محققین  
 و قدماء و متقدمین و معتمدان سخن و دانشوران و مفتیین را  
 که بعد از هشتاد و نوزده سال از رحلت در علوم و کتب



ومعارف تائیه و قوانین اصولیه و مسائل فقهیه  
هنوز عشی از اغشا و یک از هزار از آنچه سلطان  
الموحدین و اشرف الانبیاء والمرسلین فرموده اند  
و درک و فهم ننموده اند پس چه مینمودند این جمیع کثر  
و جرم غفیر اگر بنا بودی در مقام تاسیس و تفریب نظام  
مملکت و ضوابط متقنه بر ایند و با نفسهم نزدیکانی  
دهند مشاهده میشو که مانند بن طریقه بعد از زحمات  
کثیره و رنجهای بشمار و دارا شدن نقد از کجاست  
و دانستن رسومات پولیات و سببها بحال خوش  
چه اندازه در قوانین خود بعضی یافته و بدین واسطه  
بفاصله مدت کمی در مقام تغییر و تبدیل بر می آیند  
و آری از مردمان احمق و بیخردان سفید دور از نور صواب  
و طریق حق که هیچ در مقام تعقل بر نیامده و زمانی  
ناقل و تفکر ننموده فریب بعضی شیاطین را خورده

حق و مخالفین  
شریعت نبوتیه



جواهرات نفیسه را از دست داده لایزال در صدد  
بر آوردن ریشه خویش با غایت جهد طرق ضلال را  
اختیار کرده زمانی نزد اهل دانش رفته ساعتی <sup>بسی</sup>  
مردمان با خرد و پیش از طلب نموده سوالی از <sup>نشدان</sup>  
موجدین نداشته همیشه در پی متابعت فرق مختلفه  
و شعبه مضله رفته کاهی در هر زمان طبعی و فنی  
با وجود ساعتی شیخی و محالی با طوارد بگرد باز یگانود آمد  
چنان زده هر زنده بی اختراع مذهب نموده و هر سال  
مکاری ابداع ملتی کرده آید زمان بچاره وای عوام <sup>محرم</sup>  
از موهبت عظیمه خدای داند که بزرگان دین و مؤمنین بخصر  
ستید المرسلین و علماء و خردمندان سابقین و عقلاء  
موجدین زاهدین زحمتهای کشیده و رنجهای برده و از  
روی کمال جرم و یقین پیروی نموده و حقیقت ملک <sup>مستلا</sup>  
بواسطه مجاهدات نفسانیه و افاضات ربانیه بحسب <sup>بیش</sup>







# در اثبات حق تعالی

۱۴۱

و متابعت برآمده ماند و مقام بطول و تفصیل بر نیاید  
و همه اش را با کمال اختصار بنماییم <sup>همین</sup> دلایل واضح و برآیند  
حکیم را بهره نه چند اندست که بتوان در او را فی چند رقم  
نمود و هر کدام را به بلای خطه پیش از این مذکور است از  
کتابهای فارسی پس بر او است مطالعه کتب مبسوطه  
که علماء مجتهدین بلسان فارسی در کمال سهولت و سبقت  
داده اند <sup>ند</sup> آنکه فهم بعضی کتب ندارند بدین بهر <sup>ند</sup> غما  
پیری و جهال و شیاطین نمایند و من جماعت فانی  
بجاهد نفسیه و از الله لغنی عن العالمین و بعد  
از آنکه بر همه متقل ظاهر و ناقل در مذکور است حجت  
فرموده و کمال تصدیق بر این رسالت و بعثت و نبوت  
برایش حاصل رتبه خائیت و جنبه اثبت در مقام  
ارشاد مستر شدین و هدایت مستهدین برای <sup>الغیر</sup> انفس  
باشرافت و جوهره رحمت و ستاد بی پایان در دنیا و آخرت



# کتاب پنجم در اثبات نبوت خاصه

۱۴۲

و اینها در این کتاب است

یعنی ختم و نهایت بود  
او رسول را و اخبارش  
با این امر جلیل و شریف  
ابدی است

که چه اندازه خارجین  
از طریق نبوت درجه  
رفته اند

ظهور است چه گذشته از اخبار منکاشه و احادیث  
منوانه منور و که لا نبی بعدک و غیرین از بنی اکرم کلام  
محکم الهی و قرآن منزل ربانی ناطق و معین بوی است  
و الله تبارک و تعالی ما کان محمداً اباً احداً من رجا لکم  
ولکن رسول الله و خاتم النبیین و این مطلب بلی  
بزرگ بر حقیقت و می خواهد بود خصوص بجهت مردمان  
این عصر که بعد از اثبات وجوب بعثت و مجیی رسولان  
کثیره بر حسب ثبوت عقلاء و امسلم است که لولا کون  
النبی الا شرف نبیاً هراینه واجب بود ارسال رسول  
در این مدت مبدئ و وقوع اختلاف کثیره چه از زمان حضرت  
عسی نبینا و اله و علیه الصلوٰه و السلام <sup>نهاد</sup> شاید  
هزار و هشتصد <sup>میان</sup> و معلوم است و اینکه از زمان رحلت  
رسول اکرم و بنی مکرم و خاتم پیبران رسول نبامده  
و مفتن فانی از جانب حکیم درستی که اینها را میباید



# گفتار ششم در اقامت

۱۴۳

معین نکرد بد را سنی و کفر رشتی فرمایند اثبات حضرت  
مظهر و باعث کمال اطمینان خواهد بود و تابع و مؤمن  
بوی مصدقش در نهایت امانی و مستورا و اسبابش خاطر  
که **وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَوَلِيَّاتُ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**  
و این است دین هویم و طریق مستقیم بی خطر و التکام  
علی من اتبع الهدی

## گفتار ششم

در اقامت است بعد از آنکه بحمد الله تعالی اثبات  
نبوت بکمال وضوح و نهایت سهولت و ظهور نمود  
در این گفتار دو قسم از دلائل انشاء الله بیا خواهد  
باید قسم بر حسب حکم بنی عقل و الزام جزمی و دیگر  
طریق انصوص و آرد در کلام مجید و اخبار کثیره منو  
اقا طرف عقلیه است که این پیغمبر بزرگوار و کامل  
شوده در ست رفتار که خانم جمله انبیاء و فانوش

گفتار ششم در اقامت

پس من جمله



# گفتار هشتم

۱۴۴

مجرى و معموک علیه الی یوم المبعاد است یا بعد از حلتش  
نصب خلیفه و راهنما و حافظه شیخ و مبین احکام بکام  
استانی و توضیح نماینده نادر و پلاط و مفسر ابواب فرایند  
و مرقع قوانین الهیه و کسب کمالی بیشتر رسول بود  
و سبب انتظام امور شود و مردم افتد بوی نموده  
و دارای مرتبه عصمت بود و بر خدای بیکانه حکم  
صدا می دهد از در خالو جملة عفو و انان از راه  
لطافت مکرر لازم است با وجود لزومی نداشته  
مسلم میدانیم که عقل هر عاقل در اقصی مرتبه پیدا کند  
حکم بلزومش خواهد نمود چه بعد از آنکه بنای خیر  
رب العزیز بر مکریم بنی آدم و هدایت پادشاه شده که  
امینوا بالله و رسولیه الشیخی الا فی الذی یؤمن بالله  
و کلامه و آیه و آیه و آیه و آیه و آیه و آیه و آیه  
از نشان رسول الهی و در دعوت و اندرز و تعلیم معارف



و در امتثال آنها است باینکه در بحث قانون الهیه  
 بوده و بدین صورتی قرار نمایند تا بفیوضا عظمه  
 نامل و با جور جمیل و اصل شوند که لفظ من الله  
 علی المؤمنین از اجتناب فهم رسوکه لا من انفسهم منلو  
 علیهم ایا نیر و بر گیریم و تعلیم الکتاب و الحکمه  
 و ان كانوا من قبل لفي ضلال مبين و مشیت  
 تکامله بواسطه مصالح کثیره بر این جاری نه ناهمین مندر  
 و هادی کرامی همیشه و تا بوم المعاد در دنیا توقف  
 نماید پس بد و ناچار اگر کسی معین نفرموده که عباد  
 بداعی و مرتجع خوانند. با احکام الهیه و قوانین شرعی  
 نباشد تمام زحمات حضرت رسالت پناهی بهود  
 و جمله احکام عاطل و بالکلیه مبرمج و مشرک بممانند  
 چه بدی است که همچنانکه در ناسپس شریعت و قانون  
 وجود رسول لازم است همانطور برای ایفاء وی



وجود هادی و جانشین و مرقع و مبقی لازم خواهد بود  
 تصور فرماد رسالت ظاهره که اول کار یک مرتبه  
 تعیین جانشین و تعیین نمودن اسباب اخلاص و  
 اخلاف فراهم نباید چگونه پیغمبر مبعوث بر تمام مردم  
 از زمانش تا يوم المعاد است من الا نزل و الجن و بالک  
 او همیشه برقرار و بطارحت کسزده که و ما ازلنا  
 الارحمه للعالمین بهیچ وجه وصی و خلیفه بعد از  
 خویش با امر الله و باذن معین نفرموده امر دین را  
 ناقص گذارد چه اگر بنا بر این بودی دعوت رسول خود  
 بالله کار بمصلحتی شد رحمت و اسعه شامله نبوده  
 منت عظیم چند از جلالی نمیداشت پس بر ضرورت  
 و بدها و کمال و ضوح هر عاقل که فی الجمله تعقل نماید  
 خواهد یافت که تعیین جانشین و مرقع و مبقی لازم  
 بر حسب لزوم از حضرت رسول با امر الله العالی العظیم و الصانع



العلم الحکیم بایستی تا امر بین قوام و قرار یافتن امور  
عباد مختل و درهم نماند و اما بنصر این دو قسم است  
جمله نصوص وارد در کلام عزیز است و بقیه اخبار  
صحیح و محکم آنچه کلام مجید ناطق بوی است من جمله  
قال الله تبارک و تعالی شانہ العزیز اطیعوا الله و  
اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پس مفاد فرمود  
اطاعت صاحب الامر با اطاعت خود و رسول گرامی  
و اعلام نمود عباد را باینکه غیر از رسول گرامی بایستی  
مطیع اشخاصی بکنند باشند و مراد از اولو الامر اولاً  
بر حسب این بیه شریفه که بچند طریق از سلف و غیر نقل  
شده ائمه معصومین و هداة راشدین علیهم السلامند  
و ثانیاً آنچه را این شریفه از احتمالات در کجاست  
خالی از این سه قسم نیست یا مراد از صاحب الامر امراء  
و پادشاهان باشند یا علماء غیر معصومین و یا اشخاصی



که مالی مرتبه رسول اگر و دارا را و شد او را و  
 و خلیفه و جانشین و مقرر از حضرت او و در اقامت  
 پس بطلانش نبی ظاهر می شود است بواسطه آنکه  
 بعضی از آنها کافر بوده اند و فرموده است و ای قاهر و خالق  
 منعال در کتاب مجید و کلام محکم حمید و از انبیاء الهی  
 رَبِّهِ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا  
 قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا بَنِيَ لَكَ عَهْدِي الظَّالِمِينَ و  
 انکس که کافر بوده افوی مرا نب ظلم در حق وی ثابت  
 و محقق و قابلیت مرتبه مطاعت نسبت بکلمه  
 مردمان و خلافت از حضرت کرده و وصایت نبی  
 بزرگوار را نخواهد داشت که گفت نفدست است  
 و عظم شانہ ان الشِّرْكَ ظُلْمٌ عَظِيمٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ  
 الظَّالِمُونَ و اگر چه این شخص مشرک توبه نموده داخل  
 در زمره مؤمنین و موحدین شود و لا ینذهب علیک



زعم الباطل که نهایت معنا مستفیض و مستفاد از این  
 مبارکه ثبوت عدم لبافت برای امامت و خلافت  
 در زمان کفر و حالت شرک و لانت از این  
 صلاحیت بهتر از منصب بعد از اسلام و ایمان  
 چنانکه توهم نمودند کرده منعصبین از عامه و معضین  
 از فرقه اهل خلاف و منهم الفوشی علیهم لعنة الله  
 ابد الابدین که بجهت این لغت گذشته از ثبوت کمال  
 بعدش بواسطه قواعد لفظیه مقرر و رسوم مسلمه  
 ادبیه که نفی مستقبل مفید شمول و عموم است تمام  
 اینها را بدلیل صحت استثنای انجمنانی که اگر نباشد  
 در مقامی با وجود صحتش هر این مسلم است معنا  
 شمول و محقق است مفهوم عموم و عماله مفقود از این  
 مبارکه و غیر واقع در او است ظاهر و آشکارا است  
 مهوریش از طریق حق و دوریش از صواب و ضلالت



داشت و اولوالالباب بواسطه آنکه زمان عرضه  
 داشتن حضرت ابرهیم علیه علی نبیا و اله الصلوة  
 والسلام بخدای تعالی جلت عظمه که این مرتبه مقام  
 مقرر و مجری فرماد و حق ذریه و اخلاف من تا کونی مراد  
 این بود که در حال کفر و شرک چنین درجه بانها امر  
 نماید براه الله عن ذلک و ما کان للمؤمنین ان  
 یستغفروا للمشیرین و لولا ان اولی فرقی چه جای آنکه  
 درباره آنها خواستگار امامت و خلافت گردد  
 هر فی الجمله با ابد ذلک و شعور بذاهنه خواهد یافت که  
 شخص ضال مضل و عدو خدا و رسول و غایب شیطانی  
 و پست تر بر جمله موجودات و کسی که خداوند ثنای  
 بزار از او است امیر مفریان درگاه قدر و پسندید  
 داور و محبوبان حضرت ذوالجلال نخواهد چگونه <sup>مطلب</sup>  
 بر نبی اولوالعزم و رسول غایب مقدار و خلیل خداوند <sup>خلیل</sup>



پوشیده و مخفی ماندی و آن که نشسته و اعتدال شود این  
 که مَسَّنَ الذِّیْزِ کَفَرُوا عَذَابُ الْهِمِّ بِاَیْنِکَ مَصْرُ  
 استماع و تمنا ای این رتبه از چند و درجه بلند  
 بهر موحدین و مؤمنین و زاهدین از درجه اشرف  
 علی سبیل الاطلاق و لو ابدا کفر برای آنها محقق  
 و پس از شرک و کفر در مقام ایمان بخدا و اذعان  
 برسل و انبیاء و سپرد رجاء پرهنرکاری و تقوی  
 برآمده باشند این معنی طوری است که ابتدا ممکن است  
 قرآنی بذهن یافته بر تبه قبول و درجه تصدیق  
 و لذا آن میزان از مخالفین اذعان بحقیقت و در این  
 مطلب نموده و دم خلفاء مضلین را از دست نداده اند  
 چون در اول وهله انسانی التفات بجهل افاد  
 نداشته و امضای استحقاق را خواهد نمود و این  
 قیاس نیست بلکه نظر است از جهتی و الا ان <sup>فهمین</sup> مناه



من المهد الى اللحد در درجات کفر و طبقات شرک  
صغیر و بزرگ میروند پس از اینجا معنای ثانی ممکن القول  
بود حضرت حکیم اشاره و تنبیه فرمود که این اشخاص  
نقض الهیه نموده و بنیانشان بر ایمان و تقوی <sup>مستقیم</sup> نبود  
محالست بر رتبه رفیع و خلافت ربانیه رسیدن و این  
مقام و رتبه منحصر بموفون بمشایق و معصومین <sup>مهد</sup> خواهد  
و الحاصل اگر گفته شود حضرت بنی بزرگوار طلب این  
مقام برای ذریه کافرین نموده در حال کفر آنها کافست  
فانلین بدین مقاله را جهم سبض کونها و بنس المصبر  
و اگر انکار ضرورت بات نکرده و تسلیم شویم که مراد ایشان  
موحدین و متقین از آنها بوده عموماً اگر چه نسبت  
باشخاصیکه ایمانشان مسبوق بوده بکفر و خدای  
متعالی آنحضرت را تنبیه فرموده و بیک قسم از موحدین  
که مسبوق بکفر بوده اند استثناء نموده پس مطلقاً



و مدعا محقق خواهد بود والسلام علی من اتبع الهدی  
 و نزهة عن الانغماس في الجهالة و المی و ثانیاً هم که جابر و ظالم و  
 جملگی در مقام جلب نفع خویش و ستم بر عباد هستند  
 و امر با طاعت چنین اشخاص خلاف عدل و منافی  
 با منصوصات قرآن ناطق بالفسط و حاکم بالحق است  
 قَالَ اللَّهُ نَعَمْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَقْسَامًا بِالْفِطْرِ  
 وَ دِكر امر دینی بالفسط و دیگر و اذ احکم بین  
 الناس ان تحکموا بالعدل و بعد از آنکه حاکم بالعدل  
 نشد حکم با آنچه خدا فرموده نموده اند و تعدی از  
 حد و دش کرده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک  
 هم الظالمون و دیگر امر او غیر منصوص این حضرت پروردگار  
 حکم هر چه را هوای آنها ما یست رفتار نمایند  
 و این بکلی از شریعت مطهره خارج است که ولا یبیح  
 الهوی فیضیک عن سبیل الله ان الذین یضلون

و من یعتد الله  
 فاولئک هم الظالمون



عَنْ سَهْبٍ رَأَى اللَّهَ ثُمَّ عَذَابٌ شَدِيدٌ يَمَّا تَسْأَلُونَ يَوْمَ الْحِشْيَةِ  
وَأَيْضًا وَلَا تُطِيعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ  
اتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا وَأَيْضًا وَمَنْ أَضَلُّ  
مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي  
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ پس مسلم غیر خاکه بما انزل الله و  
منابع هوای خویش فاسق و ظالم بلکه قدر بیشتر  
از اینها دارای مراتبست و قال الله تعالى وَلَا تَكُونُوا  
الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالْعِجَازِ  
الْعَبْثِ منافقانی که هر فی الجمله ذی عقلی پیداد  
شاید ذکرش توضیح و اضمحاط شود چه اینها اغلب  
ببخیر از حق و جنود شیاطین و همگی جاهل و ظالم و فاسق  
و بسی از مغایب مسلمت نزد جمایه افراد بشر را واحدند که  
ذکرش موجب ملال است و اقامت ثانی که علماء باشند  
یعنی اشخاصی که غیر معصوم و در مقام تحصیل علوم برآمدند



اینها نیز مسلم خودشان و هر عاقل خواهد بود که هیچ  
 بوجه اتم مراتب کمالیه تحصیل ننموده از روی قطع احکام  
 بالکلیه استنباط نفرموده و چه اندازه از منشایها  
 فراتر رفته اند و اگر نبود اخبار و آثار ائمه هدی  
 معلوم شد که چگونه می توانستند کتب این شریعت و  
 اصول دینیه و قواعد فقهیه نمایند نه گمان شود که  
 این کلام سزیش برایشانست بلکه خود آنها میفرمودند  
 یا بنکر برسند بمقصود از مقاصد ائمه معصومین سلام  
 الله علیهم اجمعین بل لا فخر اعظم منه که فرموده اند خود  
 ان بزرگواران ان امرنا صعب متصعب لا یحمل  
 الا عبداً متحزناً لله قلبه للایمان ولا یغنی حدیثنا الا  
 صدقاً آمیناً و اطلاق رزیننه و اغلب احکام که دانند  
 بطور قطع نبوده کثیر شرطی است و بسی ظاهر و پیداست  
 که در صورت ممکن از علم متابعت ظن کمال منافات با طریق

فهم معانی بآیه و  
 م



وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الَّذِينَ  
لَا يَعْلَمُونَ

عقل و شبهه خواست کرد و آنقف مال بر لک به  
عِلْمُ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ  
مَسْئُولًا وَإِنْ نَطِعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ بِضُلُوكَ عَنْ  
سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ  
و دیگر چون هیچکدام معصوم نبوده امر با طاعت غیر  
معصوم بطور اطاعت چنانچه در این شریفه است ازنا<sup>ح</sup>  
حضرت ذوالجلالی محالست چه غیر معصوم جائز الخطا  
بوده و اطاعت چنین کسی عقلاً و نقلاً در هر امر بطریق  
کلیه جایز نبود بلکه ترك اما بطریق ضرورت عقلمند که گذ  
شده سابقا و اما نقلاً قال الله تبارك و تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ و قرآن مجید<sup>بعض</sup>  
از او مفسر است بعض دیگر را و در سوره دوم در<sup>علاما</sup>  
صادقین و متقین فرموده است وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ  
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ

این را باید از خبایا  
نموده و اطاعت  
معصوم را لازم دانست  
و واجب شمرده



اِنَّ الْمَالَ عَلَىٰ حَيْثُ ذُوهُ لُقْرٰى وَلِبَاسُ الْمُسْكِرِ  
 وَابْنِ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ  
 وَآتٰى الزَّكٰوةَ وَالْمُؤْمِنُ بِعَهْدِهِمْ اِذَا عَاهَدُوا وَالصَّٰدِقُ  
 فِي الْبَآسَاءِ وَالضَّرَآءِ وَجِبْنَ الْهَامِ اُولَٰئِكَ الَّذِينَ  
 صَدَقُوا وَاُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ وَمَا از جميع بن خصوصاً  
 مقررده و او صفا مذکورده در این مبارکه یکی از اوصاف  
 که معنایش بر هر متفعل ظاهر و نزد شخص مامل و واضح  
 و آشکار است اخذ نموده و در صد تبیین مقصود  
 و مراد از او بر مبنای نام مسلم و مبرهن کرد و خروج غیر معصوم  
 از دایره صادقین و رشتۀ امرین فرموده جلّت عظمت  
 و المؤمن بعهدهم اذا عاهدوا و این عهد که باید و فای  
 بوی شود مسلم است بر حسب ضرورت و نزد علماء تفسیرش  
 جمله عهود را از معاہدات الهیه و خلفیه بلکه بر آن  
 عهده و موازین کثیره عمل نمودن بمقتضا مواظبت و تداوم



و عهد الهیته اولوتی و برتری خواهد داشت فرمود  
 تقدست اسماء و در سوره سیم ان الذین یشترون  
 بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاف  
 لهم فی الآخرة و لا ینکلمهم الله یوم القیمه و لا ینظر  
 الیهیم و لا ینزکبهم و لهم عذاب الیم و این دو قسم  
 از پیمان که باید بر حسب ترتیب آنها رفتار شود  
 اما عهد و خلقیه که مفرد در شرع مبارک و معین  
 نزد جملہ نادانان است و شاملست او را عهود ربانیه  
 و اما میثاق الهی گفت عز اسمه الم اعهد الیکم بان  
 ادم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین  
 و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم پس کسیکه  
 عبادت شیاطین نموده و نقض عهد پروردگار  
 عادل کرده بنصریح و نصرا نیز مبارک که از زمره ضالان  
 نخواهد بود اما آنها که کافر شدند و لوحظه ظاهر



شکستن و وفا نمودنشان پیمان الهی بواسطه  
 آنکه عهد سابقی بنسبت زمانه و زمانه دیگرند  
 که از الله لا یرضی لعباده الکفر و بری من المشرکین  
 و بر سبب اخلع صافست بر نگار که این جماعت و گروه  
 نافرین میثاقی و غیره و این عهد است میباشد  
 اگر بعد از کفر از عان بخدا و رسول نموده و ایمان آورد  
 این خود عهد تازه و جدید است این را نیز اگر با تمام  
 رسانیده و کافر از دنیا رفتند فمصبهم الی النار و ک  
 نقض پیمان ثانی نموده و مؤمنان رحلت کرده فیدخلهم  
 ربهم جنات مجری من تحتها الانهار ولی نیستند از  
 جمله کسانی که هیچوجه اطاعت شیطان نکرده و نقض  
 عهد نموده باشند بلکه شکستند عهد اول را و وفا  
 نمودند بميثاقی مجددی و لهذا قابلیت و لیاقت خلافت  
 از حکیم علی المال و وصی از رسول عالم مقدار نداشته

شود خصام



محالست بدین مرتبه رسند که آفمن استس نبیان علی  
نقوی من الله ورضوان خیر امن استس نبیان علی  
شفا جرف همار و اما غیر کما رخالی از این دوشم نبیان  
کتبی که یکسر فانی و دائم در انجام دستوار الهیه و لایزال و  
و ثابت به طور یابنده و موضعه بلکه زمانی در مقام اطاعت  
حق و ساعی در متابعت میل خویش و پیروی و سناو  
ابلیس رجیم شد این گروه اگر چه بمیزان قسم سابق <sup>لفظ</sup> مختار  
نور زیاده لبات اینها نیز فی الجمله در مقام نقص عهد  
برآمده اند و لو بمقدارانی عصیان نموده و از امر الهی تجاوز  
کرده باشند تا فرض میثاق خواهند بود که ما جعل الله  
لرجل من قلبین فی جوفه و مسلم صافست بر اینها که  
نخواهند بود از موافقین بعهده نمود کما هو حق و لیاقت <sup>ان</sup>  
ندارند که اعظم الطاف در حق آنها مقرر گردیده و در محل  
نبی بزرگوار و خلیفه خدای متعال اقامه نمایند بلکه بالاین

از لایسته نبوده



## در مقام

۱۰۰

از مزاج کسپه این است که برترین از اقسام اطاعت  
معمول داشته و بهر از جمله مطیعین رفتار نموده است  
و همد من این ضرورت این جماعت کثیر و بعد از آنرا از  
این مقام متفاوت درجا ایمان و اذعان و انقیاد آنها  
صعود در مراتب قرب رحمت خواهند نمود کمال علی  
و قلی که مؤید از ناحیه حضرت حق علیه و پاکیزه و طبیب  
باللطف خالق کریم و معصوم و محفوظ از مقام و فضل  
خدای عظیم بوده بطوریکه هیچ زمان در مقام اطاعت  
شیاطین و همراهی جنود ابلیس بر نیامده و قریب انقضای  
همیشگی نقرموده انی اینه با ضیاء ایمان خود را  
بغیا پرده کفر مظلم ننموده فَأُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَالْإِلَافَةُ  
هُمْ الْمُؤْمِنُونَ این جماعت سزاوارند به مراتب نوع  
تعظیم و تکریم و اعطاء شرف و افتخار که لَا يَسْتَعْتَمُونَ عَلَى  
مَقَرِّبٍ وَلَا يَبْلُغُونَ دَرَجَتَهُمْ عِبَادُ اللَّهِ الْمُكْرَمُونَ که اینها



با وجود جهل بشریت بتمنای حقیقت ملکوت  
 صرف رفتار نموده اند و هر خشم از مراحم کریم که در خشن  
 مبذول شود بجا و در کمال موقع و محل است بلی من اوفی  
 بعهده ای که آید تا ثلاث هم المتقون و ثبت المطلوب که  
 ما از معصیت و چیزی بگری زاده نداریم هر کس که داخل است  
 در موفون بعهده هم از اعاهد و اوائی نقض و اشی  
 نفرموده ما موریم با طاعت و بی احتیاجیم در کمال انبیا  
 از اولی فرموده جل شانز و قلیا من عبادی الشکور  
 و دیگر ناکسی بر نیده عند الله و تعبیه شده با الهام او <sup>نگشته</sup>  
 و تکمیل شده خود محتاج به هدایت پس نتواند <sup>عذر</sup>  
 هدایت نماید و دیگر خطا بین در این شریف تمام <sup>مست</sup>  
 خواهند بود و بایستی اولی الامر و صاحبان امر و تمام  
 او و صاحبان افضل از باقی و غیر خود باشند و کردند لازم باید  
 تقدیم مفضل بر ذاصلاح و سابقه ابطال اثر ظاهر کشند



و مسلم عند كل عاقل خواهد بود که هیچکس از علماء را  
 غیر ائمه طاهرین از زمان حضرت رسول اکرم الی عصرنا  
 هذا افضل از همگی و دارای مرتبه عصمت نبوده بلکه  
 هریک از جهات کثیره نقص داشته پس در کمال وضوح  
 و ضروری هر معقل خواهد بود که کسیر بایستی صفا  
 حکیم و خالق بکار نه امر با طاعتش بطور اطلاق نماید  
 هر علم و کمالی افضل از سایرین و خود کامل در و بوده  
 و بالهام الهیه و مشیت ربانیه و تعلیم قدسیه هادی  
 الی الحق و سالک فی المنهج المستقیم باشد و تمام قوانین  
 شرعیه و شرایع رحمانیه را بطور یقین و از رو کمال  
 جزم دانسته با نظام عالم برجا و امور معاشیه و معنویه  
 با نهایت خوف و هشتهای استحکام و انتظام برقرار شود  
 چه خود در محل دیگر فرموده و لو ردوه الی الرسول و  
 الی اولی الامر منکم لعابه الذین یسنبطونهم

نسبت باین مرتبه



پس آنرا عالمین بنام محکم و منشا ایشان باشند و بگویند اینها  
توانند نمود و من جمله از نصرت الهی و انوار کرمی که  
وَأَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمِي وَمَسَّيْتُ بَيْنَ وَجْهِي وَجْهًا نَشِئَةً  
از برای نبی که دارای مرتب رحمت و عالم بجهل علوم بود  
و مردمان را بعد از نبی هدایت بوی نماید یکی از نعم عظمه  
الهیة است و کرم بین او نموده بود چنین ابرنازل  
نشده و اخبار با تمام نعم نقر نموده بود و چگونه ممکن است  
که قادر متعال نفی در شریعت مطهره گذارد که خود  
فرموده وَاسْبِغْ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَاللَّهُ  
مُنِيرُ نُورِهِ وَكَوْزَةُ الْمَشْرِقِ وَدَبِيرُ مَا خَلَقَ الْجِنَّ  
وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيُجِيبُوا دَعْوَانِي وَاسْبِغْ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي  
از خلق عبادت و اعطاء جزاء است و این فرع بر  
احکام شرعیه و طریقی است و این نیز فرع  
بر وجود مبین و هادی خواهد بود و از جمله و بوم



نَفْسًا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا  
 بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا بِشَيْءٍ مِنْهُمْ وَهُمْ لَا يَخْتَصِمُونَ وَهُمْ لَا  
 كَذِبُونَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَظِيمِ بُوْدَهُ نَاكُوَاهُ بِرَحَالٍ مَرْدُودًا  
 وَبِالْخُرُورِ بَابِدَانِ شَهِيدًا دَامَشَقِ اَزَلُوتِ مَعْصِيَتِ  
 بَرِيٍّ جَامِعِ اَشْرَازِ اَوْسَاخِ جِهَالَتِ طَاهِرِ نَاشِدِ اَلَا  
 اَوْ نَبَرِ مَشْهُورِ عَلَيْهِ خَوَاهِدُ بُوْدِ وَشَاهِدُ بَرِيٍّ اَنْبَرِ  
 شَدَّ كَهْ فَرَمُودِ وَ مَا كُنْتُ نَبِيًّا الْمُضِلِّ بَرِ عَضْدًا وَلَا  
 اِنَّمَا اَعْلَمُكَ الظَّالِمِينَ وَنَوَازِ كُنْتُ كَهْ وَجُودِ مُبَارَكِ  
 نَبِيٍّ اَكْرَمِ خُودِ كَافِي اَسْتِ وَاحْتِجَاجِي بِدِيكَرِ اَنْ يَفْسِ  
 بُوَاسِطَةِ اَنْكَ شَاهِدِ دَعَا اَحَدِ بَابِ نَبِيٍّ خُودِ بَابِ  
 عَلَيْهِ دَاشْتِ نَاشِدِ وَ اَلْفَرَانِ الْعَظِيمِ نَفْسِ بَعْضِ بَعْضًا  
 كُنْتُ نَفْسِ اَسْمَا وَهْ حَكَايَةِ عَنْ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ وَ كُنْتُ  
 شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مَا دُمْتُ فِي فِهِمْ فَلَمَّا تَوَقَّعْتَنِي كُنْتُ اَنْتَ  
 اَلْكَرِيمُ عَلَيْهِمْ وَ اَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ وَ سَابِرٌ



از آیات قرآنی که ظاهر است بر عقل که فی الجمله  
 تا قلم و کلام مجید نماید پس بر حسب دلالت ظاهر عقلیه  
 و نصوص کثیره از آیات شریفه که مآد و مقام اطوار  
 بنامه بلکه نبذی از آن ذکر ننموده ایم غیر از رسول اکرم  
 که برای ناسی فانون الهی لازم بوده مبدین احکام و  
 ناسی نیز غیر و لازم و معین و از جانب حضرت فادر<sup>منع</sup>  
 جمیع مؤمنین مامور با طاعت شده اند همچنانکه مأمور  
 با طاعت رسول گردند و اما نصوص نبویه پس در این  
 باب پس بیرون از حصر و حد است و در تمام کتب موا<sup>فی</sup>  
 و مخالفی کثیر است و مآد و مقام اثبات امامت<sup>ص</sup>  
 انشاء الله جمله ذکر خواهیم نمود و بعد از این که محکم بنی  
 عقل مستقیم و نص این شریفه و نصوص کثیره منقول  
 رئیس غیر از رسول اکرم مسلم و بر حسب براهین عقلیه  
 مذکوره در این باب در کفنا اثبات نبوت دانستیم



# حرفاقت

۱۶۱

که غیر معصوم و غیر افضل از سایرین پیشوا نشاء عفا  
و نفا از چنین امر غیر جائز و غیر واقع خواهد بود باید  
تا قتل نمود که ابا نجیب بن فتر درین مرعنه الله تعالی بر او  
هدایت مردمان و خلیفاء و امناء وی نیز از ناحیه  
رب الغره و رسول کریم پیش لازم و واقع است بالزوم  
و دغوی نداشته و اگر است که مکلفین خود در مقام  
برآمده نصب خانشینی نمایند در این باب نیز و قسم  
دلیل انشاء الله ذکر میشود عفا و نفا اما بطرف  
عفا بنده من جمله آنکه هر فی الجمله عاقل را بسی ظاهر است  
که اگر مولائی امر نماید بعد خود را بچیزی بدین معنی  
چنانکه گوید امروز مثلاً یک عمار اینجا ده بابک شی غیر  
معینی را برایم حاضر نما مورد ملازمت عند التخله  
خواهد بود و مسلم تسبیح شمر نموده و جمیع برادر مشهور  
نشود پس چگونه مؤمنان جرئت کنند که نسبت بپروردگار

نمیز و شنبه و جمعه



خویش که خالق جمله عقولست تصور نماید که امر باطنی  
اولی الامری نماید در حالتیکه تعبیر آنها نافرمانی و دیگر  
اگر چنین فرض شود مأمور ممکن از اطاعت نداشته  
و امر بحال فسیح خواهد بود و من جمله آنکه امامت <sup>منصب</sup>  
الهی است و آنچه را که مخصوص بنا چهره حضرت ذوالجلال <sup>است</sup>  
خلق را مدخلیتی در آن نباشد و ایضا اطاعت اولی  
الامر فرع بر شناسائی وی است و بعد از این که شرط <sup>شد</sup>  
مرتبیه عصمت و افضلیت مسلماً غیر از علام الغیوب  
کسی عالم باین دو مرتبه نخواهد بود چه بسیار اشخاصی که  
مدتهای مدد ظاهر خویش را از اسناد و باطن ایشان  
فیراندود و بدتر از هر ظالم جابر و زندیق کافر است  
و این مطالب هر کس خواهد دانست و بوجه آخر بعد  
از اینکه سابقاً معلوم شد که کمال برای این نظام امور  
مغاشیه و معادیه است و باینست از جانب پروردگار



# حبر افادت

۱۶۹

در امامت

از لی نعبین شده امام که همان دایره بر و منرب حکو  
ممکنست حکیم در سنکار در مقام اهل الش برامد و  
امور عباد را فخل گذاشته بمیل آنها گذارد و فسر علی  
ما ذکر است سایر از دل و واضحی که هر عاقل را در نهان  
سهولت ظاهر و پیدا خواهد بود و اما انصوح فرایند  
برد و وجه است و حقی که دلالت دارد بر اینکه منصب  
امامت و وزارت و خلافت بطور اجمال و بمعنا هم  
دارند تمام مراتب خیرات با پسندی من عند الله بوده بعد  
از صلاحیت و لیاقت این مرتبه نه از غیر او من جمله قال  
الله تبارک و تعالی وَاِذَا بَلَغَ الْاِبْرَهِیمُ رَبَّهُ بَکَلِمَاتٍ  
فَاَتَمَّحَنَ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُکَ الْمُنَاسِیْ اِمَامًا و من جمله  
حکایت از موسی بن عمران علی نبینا و اله و علیه الصلو  
و السلام وَاِجْعَلْ لِّیْ وَزِیْرًا مِنْ اَهْلِ هِرُونَ اَخِی اشَد  
بِر از روی و اشیر که فی امری کی نیست چنان کثیر او تذکره



کثیرا انک کنت بنیایبیرا قال قد اوتیت سؤلک  
 یا موسی و همینطور و جعلناهم ائمة یهدوننا  
 پس یغیبین امام و وزیر از جانب خدای متعالست  
 هدایت نیز با مردمی خواهد بود و بوجهی دیگر که بان  
 ایات اثبات نمائیم مخصوص بودن آنچه را شیخ امام  
 از مراتب بلند و مقامات ارجمند بوجه تفصیل بان  
 حضرت باری عز اسمه اعطاء و اراده و بطوریکه احدی را  
 دخالت در او نبوده بخواهدش و میل مخلوق انجام پذیرد  
 و آن وجه این است که اینگونه از ریاست عامه و  
 کاتبه ریاست علوم و حکم گشیر لازم است خلافت  
 بمشبهه الله و هدایت من عنده الرحمن و فضل و عظیم  
 و رحمت شامله کثیرا است و جز خالق بکاره کسیرا  
 مدخلیت در انعام و اعطاء وی نباشد اما مقدمه  
 اولی بدیجی ضرر است و اما ثانیه قال الله تعالی



وَإِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً وَإِنَّا جَاعِلُونَ خَلِيفَةً  
وَمَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَمَا لَمْ يَهْدِ اللَّهُ وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَمْ يَهْدِ اللَّهُ  
وَسَلَامًا نَ عِلْمًا وَقَالَ لَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى  
كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يُوْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ  
أُوْتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَابْنَاهُ الْحَكَمُ صَبِيًّا وَحَنَانًا  
مِنْ لَدُنَّا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوهُ  
مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نَصِيبُ رَحْمَتِنَا مَنْ يَشَاءُ نُوْتِ  
الْمُلُوكَ مِنْ شَاءٍ وَنُزِيعُ الْمُلُوكَ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ  
يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى رِجَالٍ مُسْتَبِينٍ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ  
مَنْ يَشَاءُ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ  
وَمَا أَصَابَكَ مِنْ خَيْرٍ فَرِحَ اللَّهُ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ  
مَنْ يَشَاءُ وَقَالُوا أَلَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى رَجُلٍ  
مِنَ الْقُرَيْشِينَ عَظِيمٍ أَهْمُ أَنْفُسِهِمْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ خُذْ  
فَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا



بعضهم قروا بغير رجاء پس مسلم هر متغفل کرد  
که عفا و نفا محال است مخلوق بعبودیت راسخ نماند  
و چه میزان حضرت پروردگاری در این باب تأکید فرمود  
و چه اندازه آیات قرآنیه مصرحه و در مقام سرزنش  
و ذم اشخاص که کان این معنی کرده بودند اندر آمده و قال  
الله تعالى طائفة قد احسنتم انفسهم يظنون بالله  
غير الحق ظن الجاهلية يقولون همل لنا من الامر  
شئ قل ان الامر كله لله و دیگر و ذلک یحیی  
ما یبشأ و یخسر ما کان لهم الخیر سبحان الله و  
تعالى عما یشرکون و دیگر و لا تتبع اهلهم قل  
لا اتبع اهلکم قد ضللت اذ او ما انا من المهدیین  
و لو اتبع الحق اهلهم لفسدت السموات و الارض  
و من فیهن فلذلک فادع و استقم كما امرت و لا  
تتبع اهلهم و من اضل ممن اتبع هواه بغير هدی



وَرَأَى أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ واما جمله  
اینچه حاصل از جمله این مذکور داشت اندک را و لا  
مردمان غیر از بنی اکرم و خاتم رسول که باز از الله تعالی  
در مقام تاسیس بن برآمده بایستی در مقام اطاعت  
اشخاص دیگر که مرتبه نیابت از وی داشته بر آیند تا آخر  
منظم و شریعت مطهر برقرار ماند اما عفا که بدیهی است  
وَنَقْلًا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ  
و ثانیاً این اشخاص صاحب امر بایستی از هر جهت افضل  
از اهل زمان خود و اعلم و هدی باشند با فقه مرعیه الله و  
دارای مرتبه عصمت باشند که اگر غیر این باشد لازم آید  
تقدیم مفضول بر فاضل و این محال و غلط است که قُلْ هَلْ  
يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و هَلْ يَسْتَوِي  
الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ و کذا سایر آیات و لازم دارد مثلاً  
کسیکه خود هدایت نیافته و محتاج به هدایت است که



أَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَيِّ أَحَقُّ أَنْ يُسَبَّحَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا  
 أَنْ يَهْدِي وَهَمِنْ طَوْجِبَتْ أَمْرُهُ مَا بَاغَالَ شَأْنَهُ  
 وَحَسَنَهُ دَرْجَالُكَ خُودِ رُبْسِ غَيْرِ صَوِّ وَخَطَاوَعِصَانِ  
 اَزَاوَسْرَزَنْدَكِهْ اَنَّا مَرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ  
 وَاحْتِيَاجِ بِيْشْتَوَاوَنْعِيْنِ وَيْ بَرَايْ رَدْعِ ظَالِمِ اَزْ ظَلَمِ  
 وَنَحْيِ اَزْ مَنكَرِ اسْتِ وَبِرَامِنْ فَرْضِ اَوْفَمِ مُحْتَاجِ بِنَاهِيْ دِيْكَرِ  
 وَبِيْشَلْسِلِ وَتَالِثًا بَابِ نِسْبَةِ اَحْجَا اَمْرًا مَعِيْنِ فَرْمُوْهُ  
 كِهْ اَمْرًا بِطَاعَتِ اشْخَاصِ غَيْرِ مَعِيْنَةِ اَزْ مَحَالِّ اَبْدَهِيْهْ وَمَمَكِنْ  
 نَيْسْتِ بَرَايْ مَا مَوْجِبِ اَطَاعَتِ وَفَرْمَانِ بَرْدَارِيْ اَلْهَاقِ اَوْ رَا  
 بِطَرَفِ قَطْعِ عَقْلِ وَبِصُورِ مُحْتَفَةِ كَسْبِكِهْ اِنْ رِيَايَتْ عَا  
 اَلْهِيْهْ دَارْدِ بَابِ نِسْبَةِ مَعِيْنِ مَرْعِنْدِ اَرْحَمِنْ وَمَنْصُوبِ  
 اَلْحَكْمِ الْعَلِيْمِ نَابَشْدِ وَمَرْمَزِ اَدْرَايْ اَمْرِ مَدْخَلِ نِسْبَةِ  
 كِهْ قُلْ اِنَّ اَلْاَمْرَ كَالِهْ اِلَهٍ وَمَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اَللّٰهِ  
 اَمَّا اَبَشْرُ كُنْ اِنْ اَسْتَحْصِرُ اِيْجَاهِ ذِكْرِ شَيْءٍ وَبَعْدَ اَزْ مَوْلَا



# کتاب هفتم در افتاد خاصه

۱۲۵

نمودن این مذکورات و تصدیق بر آنچه عرضه داشتیم  
از روی تصور و تأمل حال بایستی در مقام اثبات امامت  
خاصه برآمده و آنچه را که برای هر یک از ائمه معصومین ظاهر و  
بیان نموده تا با کمال بصیرت ثابت در ساقط هر یک هستیم  
و انشاء الله تعالی در نتیجه جهالت ایدیه غوطه ور گردیم

## کتاب هفتم

در اثبات امامت خاصه و بنای مخصوصه است مسلم  
عقلاء منصفین و محققین عند العلماء المدققین و دانشمندان  
اهل حق و پیشین است که جانشین من عند الله و رسول  
و وصی حضرت استبداد الانام و خلفه بلا فصل و ای امام  
جمعه متنبیان و امیر مؤمنین و رئیس عبادی و خدایان  
و پیشوای لازم الاطاعه بعد از خاتم انبیاء حضرت  
استبداد الوصیین و امیر المؤمنین و فائز الخراجین علی  
بنا بر اجماع السلام الله و صلوات الله علیه و الله است بعد از وی

کتاب هفتم



بازده نفر از اولاد او بپند که تا دوازده سالگی که ایشان  
 بدین تفصیلست حسن بن علی و الحسن بن علی و علی بن  
 الحسن بن محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و  
 علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و  
 محمد بن حسن انقائم المنتظر صلوات الله وسلامه  
 علیه اجمعین بدین بیان که بعد از دانشیدن بدلائل  
 ظاهره و براهین محکم و واضحه که رئیس و امیر منصوب  
 از حضرت رب العزت جل شانہ بایشی رای مرئیه  
 عصمت و اعلیت و افضلیت از کل و هدایت با<sup>فته</sup>  
 بامر حکیم قدیر غراسمه و دانای بکلیه احکام الهیه و قوانین  
 شرعیه بوده و بالحق چون علی وجه النعین باید رسو<sup>ا</sup>  
 بزرگوار نظر صریح در باره اش فرموده باشد و مافیه  
 مذکور است و شروط را برای ائمه هده ثابت کرده  
 و با کمال وضوح مبرهن نموده هر فی الجمله متعقل در انظار



## در اثبات اقامت خاصه

۱۷۷

سهولت ظاهر و مفصّل گشت. مدّعی خود را در اثبات<sup>ی</sup>  
 ضرورت و بداهت محقّق و مسلم خواهیم نمود اما بر<sup>این</sup>  
 اثبات محقّق مرثیه عصمت برای امیر مؤمنان و غیر<sup>ی</sup>  
 از اهل بیت و اولاد طاهرینش فلائعه و لا محصی  
 باندازه نکایت در این مختصر متعزّض شده در مقام  
 تطویل بر بنیایم پس گوئیم یکی از دلائل قاطعه و شواهد<sup>بینه</sup>  
 واضحه این شریفه است که اِنَّمَا بُرِّدَ اللَّهُ لِبُذْهَبِ  
 عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَبَطْنِهِ كَمْ نَضَاهُمْ وَدَلَّ<sup>لش</sup>  
 بِرِ مَقْصُومِ بَنِي بِرْمَقْدَمَا بَيْتِ اَوَّلِ اَنَّهُ مُرَادُ اَزَا<sup>هل</sup>  
 بَيْتِ مَخَاطِبِينَ دُرَّ اَبْنِ شَرِيفِ اشخاص معینه معدده<sup>ست</sup>  
 و غیر از شرکین نیست دویم آنکه مقصود از رجس محفوظ  
 داشتن از جمله ذنوب و ذرائل است سیم رسیدن این  
 اراده است بفعالت و دارا بودن آنها است مرثیه  
 عصمت اما مقدمه اولی پس مسلم است در نزد اشخاص<sup>ص</sup>



که تفحص در کتب نفایس و اخبار نموده نزول ابر شریفه  
 دانسته و عارف با اصطلاح الشعرب رسوم محاورات  
 هستند و کرد را بن مختصر نقل جمله روایات شود  
 بسی مطلق کشته خارج از میزان اعتدال کرد و چه علما  
 امامیه رضوان الله علیهم در این باب متفق و اخلا  
 نداشته و آنچه منقول و مصرح در کتب اکابر و اعاظم  
 علماء سنت و مفسرین متعصبین آنها است شاید  
 میجاوز از چهل طریقی شود که اینها از کثرت شیو و بساطه  
 کمال اشتهارشان متوالیست مخفی دارند و منقرض شوند  
 چون صحیح مسلم و صحیح ابی داود و صحیح ترمذی و جامع  
 الاصول ابن اثیر و طبرانی و احمد و منافق ابن جریر  
 و ابن منذر و حاکم و بیهقی و صاحب مشکوٰه و بیحی بن  
 حسن در عمده از حافظ ابی نعیم و سایر از علماء آنها و ما  
 کما یستحبون در نقل از بعض کتب اهل سنت که از بزرگان



ایشانند و بحال کتب انهاد ربله طهران کثیر و مشهور  
و ملاحظه اش بسی سهل و ممکن است که الفضل ما شیدا  
به الاعداء پس در کشف نه خشری در تفسیر این کتاب  
عن غایبه ان رسول الله ص خرج و علیه فرط مرحل من  
شعر اسود فجاء الحسن فادخله فجاء الحسين فادخله ثم  
فاطمه ثم علی ثم قال انما يريد الله ليهب عنكم  
الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیرا و در کتاب بنایع  
الموده از مؤلفات شیخ سلیمان حسینی حنفی صاحب  
بنایع چنین آورده و فی سنن الترمذی بعد ذکر مناجات  
الاصحاب عن ام سلمه ان النبی ص بثل علی و الحسن  
و علی و فاطمه کساء ثم قال الله عز و لا اهل بیته  
و غاصنی اذ هب عنکم الرجس و طهرکم تطهیرا فقال  
ام سلمه و انامعهم یا رسول الله قال ففی مکانک  
انک الی خبر هذا حدیث صحیح و هذا الحسن رو

المرط  
کتاب من صوفی



فی هذا الباب انتهی کلامه پس بر حسب اخبار و منکات  
 از طرق جمیع علماء خاصه و کثیر از جمیع عامه نزول این  
 شریفه در مورد اشخاص معینه است و از واجبی شریف  
 نیست و آنمطلب بر حسب ترتیب سیایات مبارکه  
 ظاهر است بر هر مصطلح منعقل آقا من حیث المعنی  
 سابق این مخاطب و جاث بنی بوده و سونی کلام بطریق  
 سخن و انواع عنایت و در این معهوده اظهار کمال  
 و عطف و اعلام با عطاء خلع کرامت و شرافت فرموده  
 و ظاهر است شافی بین این دو ملاحظه نماید سابق این  
 که در مقام عذاب آنها فرموده یا نساء البتة من یات  
 مِنْکُمْ بِفَاحِشَةٍ مُّبَیِّنَةٍ یُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَینِ  
 و دیگر و قرن فی یوزکن و لا یترجن بترج الجان  
 الا ولی پس معلوم است بر طریق قطع که در حق آنها از عذاب  
 رجس و نهم ضرری و کرنه اعلان باینکه باین فاحشه



بقیة نما پدید با نظهر منافات دارد که اینک از معلق کرد  
 آنچه کرد وجه اندازه در مقام عناد با رسول کرامی و امیر  
 مؤمنان و زوجة طاهره و امامین همامین بود و آما از  
 جهت لفظ پس لازمند مخاطب با آنها ارجاع ضمیر مؤنث  
 و ذکر نمودن لفظ عنک است بجای عنکم و گذشته از  
 همه اینها شخاص معاندین خود را بدین باب تصریح کرده  
 بر اینک این نظهر اختصاص همین اشخاص داشته در  
 بنایع منقصر است که قال الشریف التمهید و کلله انما  
 ندل علی ان اراده تعالی منحصره علی نظهر هم و در شرح  
 اصول کافی للعلامه المجلسی از چند طرف از علماء اهل  
 سنت و من جمله از ابن حجر در صواعق ان اکثر المفسرین  
 علی ان الایة نزلت فی علی و فاطمه و الحسن و الحسین  
 علیهم الصلوٰة و السلام لتذکیر ضمیر عنکم و از ابو نعیم  
 باسناده عن ابی سعید ان ام سلمة حدثت ان هذه



الایه نزلت فی بیها قالت وانا جالسه عند باب البیت  
 قالت قلت یا رسول الله آلت من اهل البیت قال  
 انت الی خیر انت من ازواج النبی وازید بن ارقم  
 در زمانیکه سوال نمودند از وی که ایانشان بنی هم  
 از اهل بیت او بند قال لا اہم الله ان المرءة تكون مع  
 الرجل العصر من الدهر فبطلة ما ترجع الی ابیها و قومها  
 و دیگر بعد از اثبات آنکه مراد از نظهره از ابودانها است  
 مرثیہ عصمت را با اجماع غامق و خاصه بر عدم عصمت  
 غیر از بنی و ائمه هدی و حضرت زهرا صلوات الله و سلامه  
 علیہم اجمعین هر کس را ظاهر و پیداست اختصاص <sup>نظهره</sup>  
 در این باب با اشخاص مبین و بعد از نامتلا در ترتیب و سبب  
 اثبات شریفه و اجتناب کثرت از ادب علماء غامق و نقایص  
 و اجتناع خاصه هر فی الجمله متاعل منعقل را ضرورت  
 و هیچ شکی در این باب نخواهد داشت چنانچه در این مختصر



## در اثبات اقامت خلافت

۱۸۳

بتا بر اجماع و تعرض بمیزان کفایت هر عاقل منصف  
 است و لا ینقض علیک که اگر زو جاز اهل بیت شخص  
 محسوب نشوند پس چگونه خدای متعال در سوره هود  
 در قدر نبی است <sup>خبر</sup> استحقاق و یعطوب بر ساره علیا حضرت  
 ابرهیم اطلاق اهل بیت فرموده قال الله تع حکایه  
 قالک یا و یلی الد و انا عجز قالوا یعنی الرسل  
 النبیین من امر الله رحمه الله وبرکاته علیکم اهل  
 المبیث که این ابراد از عدم شیع و تفحص در نقاسیر  
 چه علیا فخره ساره دختر عمه حضرت ابرهیم است  
 و این اطلاق باین جهت است نه از جهت اینکه او زوجه  
 آنحضرت بوده نص علی ذلک صاحب الجمع رحمه الله  
 تعالی علیه و مفاد من ثانی پس چنین نظر میشود  
 که با گفته میشود باینکه مراد از از هاب <sup>نظایر</sup> و جبر  
 از هاب جمله نقایص و ذائل و شک و شبهه در امور



## گفتار هفتم

۱۸۶

دین و تطهیر از کلبه عیوب و معاصی است و با آنکه  
از هاب بعضی نوب چون کبائر اما اول که فهو المطلق  
و اما ثانی پس بطلانش بسی ظاهر است چه اکثر صحابه  
علم قول الخاصه و جمله انها بزعم عامه عدول بوده اند  
پس اختصاص انحصای باهل بیت نداشته و دیگر  
ام سلمه بالاتفاق عادل و متقیه بوده است و بنا  
بر فرض ثانی چه باعث کشت که خضر رسول اوزار  
منع از دخول در کساء فرمود و دیگر بعد از مسلمین  
دارا بودن جمله اصحاب مرتبه عدل را تحصیل حاصل  
محال ظاهری خواهد بود و رابعاً اکابر علماء مخالف  
نصریح بر آن نموده اند در منابع از شریف سمهود  
گفت و ناگفته بامفعول المطلق دلیل علی آن چهار  
طهاره کامله فی اعلی مراتب الطهاره و در شرح اصول  
کافی و قد انصف الرازی فی تفسیر چیست قال لیس



## در ثبوت افاض خاصه

۱۸۵

عنکم الرحمن ای بزرگوارانم الذنوب بطهر کرام ای بزرگواران  
 خاتم الکرام و خامسانبی کرامی در خطبه نزوح امیر <sup>منان</sup>  
 و حضرت زهراء علیهما فرمود اللّٰهُمَّ کما اذهب عني  
 الرجس و طهرني فاذهب عنهما الرجس و طهرهما و طهر <sup>سینما</sup>  
 و از این قبیل نصوص نبویه و نصیر <sup>ش</sup> بجا علما مخالف <sup>سب</sup>  
 بیما و بیشمار است و مسلم است که اعلی مراتب طهارت  
 و تلبس بجلالت کرامت مرتبه فوق مرتبه محفوظ بود از  
 معاصی کما تراست کما اینکه رازی تصریح نموده و الا <sup>حیدر</sup>  
 شرافتی برای اهل بیت شک در صورتیکه اکثر صحابه  
 مسلم غاویل بوده اند و ما اگر الکفاء بدعائ بنی نمائیم که  
 با رخدا با همچنانکه مراتب طهر نمودی اینها را هم <sup>نما</sup> طهر  
 افوی شاهد است بر مدعا و الله بهک من یشاء الی  
 صراط مستقیم و اما مقدمه ثالثه که مراد از اراده  
 در این اراده مستبغه بفعل است بمعنی اینکه <sup>ش</sup> در <sup>ش</sup>



آنها مرتبه عصمت را محو گشته و این مرتبه برایشان  
 مقرر نه آنکه حضرت ازاده محضه که بفعلیت نرسیده باشد  
 پس این مطلب نیز مسلم است بر حسب برآهین قطعیه  
 عقلیه و تصریح قوم مخالف و کرده اند چه بر حسب  
 بعضی از روایات نزول ائمه شریفه بعد از دعوت نبی  
 در حق ایشان بوده پس اگر حضرت ازاده محضه بودی در  
 واقع رد دعوت رسول اکرم بودی و ثانیا مقام نزول  
 بر حکم عقل و ضرورت اولیه مقتضی کمال مدح و تشریف است  
 در حق کسانی که ائمه مبایه برایشان نازل گشته و  
 حضرت خاتم انبیاء هم آنها را مجلل بکساء فرموده و غیرا  
 هیچ وجه مدخلیتی نبوده و اختصاص با اشخاص مذکوره  
 داده بلکه چون ام سلمه را منع از ورود با آنها فرمود  
 که اینک دانسته شد که عرض نمود اللهم هؤلاء اهل بیت  
 و خاصتی پس اگر صرفا ازاده بود چه حاجت به این تشریف است



و چرا این اندازه ایست مطالب بزرگ دانسته و اقامت فرموده  
و ثالثا در بعضی آیات لفظ و طهر که نظیر اقامت شده  
کما اینکه در بنای معنی است و زابعا چون رازی و  
زنجیری سمهود و سایرین تصریح بر مراد نموده اما  
رازی سمهود که سابقا ذکر شد و اما زنجیری در  
کشاف گفته و فيه دلیل لاشی افوی منه علی فضل  
الکساء هم و کبر صراحت داده بود چه فضلی بر ایشان شد  
و خامسا هر فی الجمله منعقل را ظاهر و پیدا است که اراده  
صرف برای کسیست که ممکن و غیر عالم بجوایب امور  
بوده و بواسطه مانعی نتواند اراده خود را بفعلیت  
رساند چگونه صانع حکیم اراده مختص خواهد نمود  
چه فایده در اعلام بوی و نزول ابر برای چنین مراد  
تعالی الله عما یخجل الجاهلون علواکبر اچنین امر  
بسی هویدا است و جمله عقلاء را در نهایت وضوح



و فضیلهای ظهور است پس بر وجه اجمال ظاهر شد بیان  
 دلالت این بر این که بر عصمت معصومین و اما بعض  
 اشکالات وارده بر ظاهر این شریفه که از هاب <sup>جس</sup>  
 نمیشود مگر بعد از ثبوت وی و اما مقیده که فائز <sup>بعض</sup>  
 آنها من اول العمر الى اخره و سایر از حرفها که بعض  
 نا بخردان در نظره حمقاء میگویند اجوبه آنها را جم  
 بکتاب مفصله است نه یک نرد و هزارها فراراد  
 الاطلاع فلیرجع الیهما و چون این اشکال ذکر شد پس  
 جوابی فی الجمله دانسته شود که از هاب <sup>نیک</sup> و فحشا  
 استعمال در زاله امر موجود میشود همانطور استعمال  
 در منع از ضربان شی بر محال خواهد بود قال الله تعالى  
 فی سوره یوسف کذلک لنصرف عنک التور و فحشا  
 و مسلم است که سوء و فحشائی از حضرت یوسف  
 بظهور نرسیده بود و صریح در زمان سابق اجتنابی



واقعه و همینطور استماع مضارع در ما وقع خصوص  
 ماده ازاده و لفظ پرید بی کثیر است قال الله تعالى  
 إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ  
 وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ  
 سایر از الفاظ وارده در قرآن محکم و دیگر بعد  
 از مسلم بودن مرتبه عصمت برای آنها بدلائل عقلیه  
 و اثبات وارده غیر از این تطهیر و نصوص کثیره من  
 أُولِ الْعِمَالِ آخِرُهُ جَانَهُ از نمکین نیست علاوه بعد  
 از آنکه خصم قبول نموده دلالت این شریفه بر اینست  
 فِي الْجَلْبِ بِرَاهِينٍ وَاضِحَةٍ مُحْكَمَةٍ كَفَايَتُهُ دَرِ اثْبَاتِ مَطْلُوبِ  
 ما است چه قول بعصمت آنها در بعض اوقات خرف  
 اجماع مرکب خواهد بود و بالجمله پس از اثبات مقدمه  
 مذکوره معهوده نمود در کمال ظهور نزد هر عاقل مسلم  
 و محقق است و الحمد لله علی ظهور الحق و همین میزان



اهل انصاف را کافی و باغیر آنها سختی نداریم که فرمایند  
 لَمْ يَسْعَ عَلَى الْمُهْدَى وَالضَّلَالِ عَلَى الرَّشِيدِ وَلَكِنَّ خَيْرَ  
 الشَّيْءِ أَنْ لَا يَزَالَ حَرْبُ الشَّيْطَانِ هُمْ الْخَاسِرُونَ وَنَا  
 از برای ائمهین ظاهر بر عصمت انکه پس از اجتماع امام  
 بر عدم کون این شریک برای غیر نبی اکرم و ائمه هداة  
 و اثبات وجود معصوم و خلفه من حضرت الرسول <sup>صلی</sup> و  
 عقیقه مذکوره سابقه و نصیحتا ايات شریفه و نص  
 منوائره مسلم است عصمت آنها بر طریق قطع و حکم  
 هر عاقل و کرته لازم آید مفسد کثیره مذکوره بشما  
 و مخلوق زمان از امام معصوم و دیگر نقایست در اثبات  
 معصوم این که این مقدار از مخالفین بدانند پیش و معاذ  
 خورده کبر و متعصبین پر کینه در این مدت متباد به  
 بانهاست جهد و کوشش توانستند بقدر خردی  
 اثبات عصمت برای ائمه هداة و خیر زهر آساز <sup>الله</sup>



عده نمایند و عملواست کتابهای آنها از مدایح و  
فضایل و مناقب و ایات وارده و نصوص کثیره و بر<sup>کات</sup>  
رشد است بملاحظه در تواریح و کتب فقهیه و احادیث  
معلمه بتمامه تا صدی و عرا<sup>ج</sup>ین خاصه با فقه طریقی  
مطلوب بدست آورد و نسئل الله التوفیق فان الله  
وهو اعلم بالاطرفی که فرموده وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا  
لَنَنفِخَنَّ بَنَفَسًا مُّبِينًا وَاِذَا لَقِىَ اللَّهُ الْمُحْسِنِينَ وَاَمَّا  
مرئیه علمیه و افتخار حضرت امام موسی مان  
و مولای عشقان پیر ظاهر و مشهور و متفق علیه  
بین جملة ائمت است چه مرجع هر یک از علماء و فِرَق بوی  
و خود را منسوب باور دانند اما معترض اند که اینها  
واصل بن عطاء است و او شاگرد ابو هاشم عبد الله بن  
محمد بن الحنفیه است و او نلمیذ پدر بن کوارش بوده  
و اما اشاعره اسناد ایشان ابو الحسن اشعری شاگرد



ابو علی جنائی است که یکی از مشایخ معتزله است و آنجا  
 و زید تبر که انسابشان بسوی ظاهر است و حقیقه  
 که رجوعشان بآبی حقیقه است و او نیز حضرت خضر <sup>ص</sup>  
 و مالک که مرجع آنها بآبن عباس بوده و او اسفا <sup>ضی</sup>  
 نزد آن جناب مسلم است و شافعی که علوم <sup>ن</sup> مشائی خود  
 از آبی حقیقه و مالک است و من جمله از علوم علم <sup>نفس</sup> تفسیر  
 و مفسرین جمله رجوع بآبن عباس نموده و اخذ از وی  
 کرده اند و خود یکی از تلامذه امیر مومنانست <sup>نقدم</sup> کا  
 و گفته است که در همان بآء بسم الله برای من شرح فرمود  
 از اقل لیل تا آخر شرح علم من نسبت به علوم و چون <sup>فطره</sup>  
 و در پائینست و از جمله علوم قواعدی است که مختص <sup>عش</sup>  
 حضرت او است و ابوالاسود <sup>رئیس</sup> یکی که استاد این علم است  
 جناب وی ارشاد فرمود و همینطور سایر از علوم رکاب  
 و گرنه از وی مگر همان خطب شیخ البلاغیه که مقرر است <sup>است</sup>



در وی از معارف الهیه و مباحث توحید و عدل و  
فنا و قدر و چگونگی سلوک و مراتب شناخت حق و  
قواعد خطابیه و قوانین فصاحت و بلاغت که گفته اند  
کلام وی دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوقست گفتم  
بود برای هر معبر و متفکر و مسلم است که آن حضرت  
کریم در غایت زکا و فطانت و تابنهایت میل بر تعلم  
و همرفت ملازم و مصاحب رسول اکرم و در مقام  
استفاضه از او بود از زمان صغرش الی حین رحلت  
آن بزرگوار و بنی فرمود ما علمنی ربی شیئا الا علمنی  
علما و افضا که علی و انا مدینه العالم و علی بابها و  
تقدس اسماءه و نعیمها اذ زواجبه و من عنده  
علم الکتاب و دیگر همیشه اکابر از صحابه و تابعین  
رجوع بوی نموده و اخذ بقول وی کردی هیچ زمان  
او رجوع بخبری جز رسول خدا نفرموده و فرمود اینها



## گفتار هفتم

لی الوساده تجلس علیها حکمت بین اهل التوریه  
بنورینهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الزبور  
بنورهم و بین اهل الفرقان بفرقانهم والله مامن ابن  
نزلت فی مجرد لا بر ولا سهل ولا جبل ولا سماء ولا  
ارض ولا لیل ولا نهار الا وانا اعلم فبین نزالت و  
اتی شئی نزالت و دیگر فرموده ایها الناس سلونی بل  
ان نفعدکم فلا تابیظروا السماء اعلم متی بطرف الارض  
و نیز در قصایای کثیره عمر بن الخطاب خطا در حکم مباد  
و امیر مؤمنان او را تنبیه فرموده او مغرور بمظای<sup>خود</sup>  
شد می گفت لولا علی لعلات عمر و این کلام از وی  
مشهور و صنف علیه است چه ایند باب هیچ گونه محتاج  
باثبات نخواهد بود و کلبه امت بر حسب ضرورت  
دانشند شکی ندارند و مخصوص فرارده در کتب اهل  
در این باب اکثر از اصحاب و همینطور کلمات شریفه اش



که هر يك را با پستی علماء مدعیین و دانشمندان  
خورد بین و حکما، مناهین مدعیان فکر و تاقل  
نموده شاید به جمله از رشحات فیض وی بر خوردار <sup>شوند</sup>  
و دیگر همراه بودن وی با بنی اکرم صمد و مباهله کردن  
دیگر خود اقوی شاهد است بر اعلیت و افضلیت  
وی چه اگر غیر وی حضرت زهراء و حسنین و علم  
با افضل با از حد بود محال بود که در خستین خانم همان  
غیر از مقدم ندارد که هر پستی از بنی اجلون و  
الذین لا یعلمون و دیگر این اگر مگر عند الله انفسکم  
و مسلم است عند جمیع المفسرین از غایب و خاصه  
که در مباهله حضرت خنجر نبوت غیر از امیر مؤمنان  
و صدیق طاهر و حسنین علیهم السلام کسی دیگر را  
نخواند و همراه نبوده قال الله تعالی فإلیها لواندع  
أبناءنا و أبناءکم و فیمائنا و فیمائکم و انفسنا



وَأَنْفُسُكُمْ تَنْهَلُ فَجَعَلَ لَكُمُ اللَّهُ عَلَى الْكَاذِبِينَ  
 دُرَّكَشًا فَوَيْضَاوِي كَوْنِيْدَ كَرِاسْفَتِ بَرَكْ نَصَا  
 كَفْتِ اِي جَاعَتِ نَصَا هَرَا پَنِي بِبِيْمِ وَجُوْهِ رَا كِه  
 اَكْرِ خَدَايِ خَوَاهِدِ كَوِيْدَا بَوَاسِطَةُ اِيْهَا اَز مَكَانِ خُوْدِ  
 حَرْكَتِ دِهْدِهَرَا پَنِي خَوَاهِدِ فَرَمُوْدِ پَسِ مَبَاهِلَةُ نَمَا<sup>ند</sup>  
 كِه هَلَاكِ خَوَاهِدِ شُدِ وَبَاقِي نَمَانْدِ بَرَدُوْكَ زَمِيْنِ هِيْجِ  
 نَصْرَانِي اِلِي يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَدِيْكَرِ بَدِيْهَةُ هَرَا فِلْتِ كِه كَسِي  
 خُوْدِ خُوْدِ رَا نَخَوَاهِدِ خَوَانْدِ وَمَرَادِ اَز اَنْفُسَا كَسِي اِسْتِ  
 كِه بِمَنْزِلَةِ خُوْدِ شَخْصِ نَاشِدِ وَدَرَا پَرِ شَرِيْفَةِ كَسِي كِه  
 بِمَنْزِلَةِ حَضْرَتِ رَسُوْلِ اَسْمِ بُوْدِه وَاوْرَا خَوَانْدِ عَلِي <sup>اَسْطَا</sup> بِنِ  
 بُوْدِ وَبِسِي ظَاهِرِ اِسْتِ كِه هِمَا نَطُوْرِي كِه رَسُوْلِ اَكْرَمِ اَفْضَلِ  
 اَز هَرِ كَسِي اِسْتِ اَنَكِه بِمَنْزِلَةِ وِي بُوْدِه نِيْزَا اَفْضَلِ اَز شَا<sup>هِن</sup>  
 خَوَاهِدِ بُوْدِ وَدَلَالَتِ كَنْدِ بَرَا يَنَكِه مَرَادِ اَز اَنْفُسَا<sup>عَلِي</sup>  
 بِنِ اِيْ طَالِبِ بُوْدِ حَدِيْثِ مَشْهُوْرِي كِه رَسُوْلِ اَكْرَمِ<sup>فَرَمُوْ</sup> بُوِي



انت منی و انما انت و این حدیث مشهور بین العامة و  
 الخاصة است من جمله در مجاز ذاب جامع صحیح بخاری و  
 فضائل اصحاب نبی قال النبی لعلی انت منی و انما انت  
 وجه سیم آنکه امیر مؤمنان دارای مرتبه عصمت بود  
 و بدیهی است که معصوم افضل از غیر معصوم و بجهت  
 علی احب خلق بوده نسبت بخدای تعالی و معلوم  
 چنین کسی افضل از سایرین خواهد بود و دلیل علی  
 ذلك چند طبر که اکابر از علماء عامه نقل نموده من جمله  
 در مسند احمد بن حنبل و ترمذی و موفق بن احمد <sup>طریق</sup>  
 و ابن معاذی بی بیست طریق و در سنن ابی داود از  
 انس بن مالک کان عند النبی طائر قد طنج فقال  
 اللهم ابدنی باحب خلقک الیک یا کلم معی فجا علی  
 فاکل معه و دیگر غالی اسلامش سابق بوده و هیچ زمان  
 کافر نبوده پس افضل از غیر است و این مسئله مسلم



عند الکمل است در بنا ببع الترمیدی بسنده عن ابن  
 مالک قال بُعث النبی يوم الاثنين و صلی علی  
 يوم الثلاثاء ابن مغازلی از عبد الرحمن مولى ابی اوب  
 الانصاری قال رسول الله ص صلیت الملائکة علی و علی  
 سبع سنین و ذلک انه لم یصل مع احد غیره و از سلمان  
 قال رسول الله ص اول الناس معی روذا علی الحوض و اثم  
 اسلاما علی نوابی الباء و بنای ما در نفل ابن اخاد  
 براخذ ص است و کرمخوا هم نفل جمله اخبار و ارد  
 نما یتم باید تریشی طولانی دهم چه ابن اخاد است که  
 میشود چیزها بدست که متفق علیه بین کابر علماء  
 سنن است و برط البست بملاحظه کتب مخالفین را  
 مکو و باث و ابیاد ششم آنکه خدا بنوعالی ختم فرمود  
 دوستی بر ابرحیم و منین و چنین کس مسلم الفضل  
 از دیگر است قال الله تعالی قُلْ لَا اسئلكم عاخرة ائرا



إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَشَكَتْ بِنْتُ دُرُودَنْ عَلَى  
 اَزْدِ دَوَى الْقُرْبَىٰ جِهَ بِرَحْسَبِ اَنْجَبَا كَثِيرَةٍ وَارْدَةٍ كَثِيرَةٍ  
 غَامَةٍ وَخَاصَةٍ مُرَادِ اَزْدِ دَوَى الْقُرْبَىٰ دُرَايْمَبَارَكَةٍ  
 عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَامَامَيْنِ هَمَامَيْنِ اَنْدِ بِيضَاوِي كَشَافِ  
 دُرُفْسِرِ اَبْرِ شَرِيفِي لَمَّا نَزَلَتْ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ  
 مِنْ فَرَاثِيكَ هُوَلَاءِ الَّذِينَ وَجِبَتْ عَلَيْهِمْ مَوَدَّةُكُمْ فَالِ  
 عَلِيٍّ وَفَاطِمَةُ وَابْنَاهُمَا وَزَوْجَتُهُ كَوَيْدُ دُرُودَنْ عَلِيٍّ  
 رَوَى عَنْ عَلِيٍّ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِ شَكُوْتُ اِلَى رَسُولِ اللَّهِ  
 حَدَّثَ النَّاسَ لَقِي فَقَالَ اَمَّا نَرْضَى اِنْ نَكُونُ رَابِعَ اَرْبَعَةٍ  
 اَوَّلِ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَنَا وَابْنُكَ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ وَابْنُ  
 عَلِيٍّ اَمَّا نَا وَشِمَائِلُنَا وَذُرِّيَّتُنَا خَلْفَ زَوْجَانَا  
 رَسُولَ اللَّهِ وَحَرَمَاتِ الْجَنَّةِ عَلَيَّ مِنْ ظُلْمِ اَهْلِ بَيْتِي وَازْوَاجِي  
 فِي عِزِّي وَجِهَ هَفْتُمْ اَنْكُمْ فَرَمُوهُدِ رَسُولَ اَكْرَمِ نَوَازِ مِنْ  
 بِمَنْزِلَةِ هَرُونِ اَزْمُوسِي وَمُسْلِمِ اسْتَكْرَهَرُونِ اَفْضَلِ



## کفتار هفتم

۱۰۰

موسی بوده پس امیر مومنان افضل خواهد بود و وجه هشتم  
بنصوص و آثار و آیات شریفه و احادیث مبارکه و آثار  
دو کتب امامیه و عامه علی بن ابیطالب صلی و خلیفه و  
رئیس بر جمیع امت و جانشین رسول اکرم است و ضرورت  
حاکم با فضیلت چنین کسی از جمیع امت خواهد بود  
و کونه لازم این تقدیم مفضل بر فاضل و وجه نهم قال  
ابن مسعود علی خیر البشر من ابی فقد کفر و وجوه داله  
بر اعلیت و افضلیت آن جناب نه بمنزله انبیا که  
شبان در مقام تفصیلش برآمد و جمله دست و پان  
منفقند بر این مطلب انشاء الله در خاتمه این مختصر  
فی الجمله ذکر خواهد شد اگر چه بک وجه از مذکوران  
برای هر عاقل کافی خواهد بود و اما بودن وی هدا  
یافته از عند الله و من عند الرسول پس محققا و قطعاً  
شخصی که علم و افضل از جمله مردمان و منعمان من عند الرسول



در تبیین از جانب وی بر تمام امانت و هادی آنها با هر  
حضرت پندار است خود بطریق اولی حدایت یافته  
و مهتد بکلیه طرفی رشد و حق بوده انی حق و باطل  
بر وی مشبه نخواهد بود و امانت مخصوص داده در حضرت  
پس من جمله اینها که ائمتنا و لیکم الله و رسوله و  
الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة  
و هم را کعبون و تفر بر دلالش بر مقصود مؤمنان بر  
مقدمانست اول آنکه لفظ ائمتنا با اتفاق جمیع علما  
ادب مفید معنای حصر است و هیچ اختلافی در این ندانند  
اگر چه در جهة افاده حصر اختلاف نموده اند که ابا  
بواسطه بودنش بمنزله ما و الا است با وضع بر این  
شده با غیر اینها از وجوهی که در کتب ادبیه مسطور است  
و ما را حاجت بذکرش نیست پس معنای این شریفه  
چنین است که ولی مؤمنین منحصرا بر این سر مشایخدا



# کفنا هفتم

۲۰۲

در سول و کسبه ایمان آورد و اقامه صلاه نماید  
زکوة دهد در زمانیکه رکوع کند است غیر از آنکه  
بست چنانچه در سایر آیات شریفه معلوم است که  
آمینا الله واحد آمینا المسیح عیسی بن مریم و بعضی از  
پیچردان که معتقد به تبارش باطین و دور افتاده از طریقی  
رشد و یقین و یحیر از نکات علمیه و دقایق عربیه  
و غیر مصطلح با اصطلاح احادیث اند در این مسئله ضرورت  
که تمام علماء و محققان و اکابر دانشمندان و جمله مصنفین  
کتاب قصص و بلاغت و مفتتین ضوابط براعت متفقند  
مخالفت کنند بفهم کج و رای معوج خویش و از کثرت  
بیشعور چنین گمان بد نموده که در بعضی از مواقع  
این لفظ افاده حصر نموده بچاره بد بحث ملاحظه  
این نموده که هر سخن جانی و هر نکته مفامی دارد کلام  
بایستی بر وفق مقتضای حال رانند و جواب هر سخن را







# کفای هفتم

۲۰۴

حصر نباشد پس بچاره آن کس است که در مقام عدم  
بر نیامده هیچ رجوع بنفاس نمینمایند و هر زمان که  
سواي خود نمایند که *وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ كُورًا*  
و مقام مخافت با کلبه علماء محققین و متفکرین و  
برآمده و در مقام کفر و نفاق و از هر کافر و ناصبی بیشتر  
در طرفین عناد بر آید *وَاللَّهُ مُنِيرُ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ*  
*قُلْ تَمَسُّعُ بِكُفْرِكَ فَلْيَا أَيُّكَ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ* چه در آن  
بالفتح نیز علمای اهل سنت چون ز محشری و این هشتم  
در غیر همان مدعی حشرند بلکه علی سبیل الوضوح اثبات  
مدعا نموده اند و کم *مِنْ غَائِبٍ لَا يَحْتَجُّ* و افتر من المیم الثم  
و الحاصل اینکه افاده آنما حصر را قما انقوا علیه  
العلماء و لا یسلك فیه احد من العفلاء و مقدمه دتم  
انکه مراد بولی در این مبارکه اولی بنصرف و صاحب اختیار  
و دلا بمت دارند بر ندیر امور است چنانکه گویی فلا انکس



ولی طفلیست و سلطان ولی امر و عیث است نه آنکه شایسته  
معانی که از برای لفظ ولی در لغت وارد است چون دوست  
و ناصی چه بسی پیدا و ظاهر است که اگر چنین بودی  
اختصاص بحضرت و لا یمتاب نداشتند و حصر را موهبی  
نخواهد بود که هر مومنی دوست شایر برتر است و علاوه  
بمنزله برادر است که انما المؤمنون اخوة بلکه اخوت  
دینیه بالا تر از اخوت نسبی است و هر فی الجمله  
ذو مسکته را بدی است که در و در حصر شخص مخصوص  
چون امیر مومنان خصوص بعد از ذکر خدا و رسول  
معنای دوست هیچ مناسبت نخواهد داشت عداوت  
بر همه ایشان از ولی این شریفه کفایت در اثبات مدعا  
چنانکه در کتب کابر علماء سنت مخبر بر باقتضای نقل  
میشود و اما بعضی اعتراضات وارد در این باب از بعض  
معتصمین الجور و کفر خردان دور از صواب پس اجوبه



بیشمار و منوع بسیار مقرر که ذکرش باعث بر تطویل  
و فراهم آوردن اسباب ملالت مقدمه استیم از که بر  
انجام دوازه از طرف غامه و خاصه مقصود از الذین  
امواد را به شریفه امیر مؤمنان و مولای متقیان است  
اما امامیه پس یکی متفق و خلافی در وی نداشته  
و اما غامه پس من جمله از انها ز محشری و بیضاوی  
امام رازی و شعبلی و ماوردی و فشری و فروزی و نسابی  
و فلکی و طوسی و طبرسی از سندی و مجاهدی احسن و اعظم  
عنه بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و فیس بن ربیع و  
عباس بن ربیع و عبد الله بن عباس و ابی ذر الغفاری  
و ابن ابی سعید در معرفت اصول الحدیث و واحد در استنباط  
نزول قرآن و سمعاد رضا بل الصحابه و سلمان بن احمد  
و بهمنی و محمد بن قتال در تنویر و در روضه و نظری  
در اختصاص این بطریق در عمده و مستند و فو شیخی



## تشریح آفاق خاصه

۲۰۷

در شرح بخیر بدایتها نزلت بانفاق المفسرین فی شرح علی  
بن ابیطالب چنان علی السائل خائمه وهوراکم فی صلواته  
وسا پر از اکابر و اعاظم علماء سنت و در شرح اوست  
فرماید قال محمد بن شهر آشوب منافع جمعیت الامة  
علی ان هذه الاية نزلت فی علی عم لما نصدق و بجائمه  
و هوراکم لا خلاف بین المفسرین و ایضا و قال السید  
طاووس فی کتاب سجد المصطفی فی تفسیر محمد بن العباس  
بن علی بن مروان انه روى انما وليکم الله فی علی  
من شعبه بن طریف کلها او جلها من رجال المخالفین  
لاهل البيت انتهى و اقول روى السیوطی فی تفسیره  
الدر المنثور اخبارا کثیرة و در نهاسع سا پر ماورد  
فی ذلک فی کتابنا الکبیر و بالجمله اخبار و ارده در این  
باب در نهایت کثرت چنانچه مفسرین متعصبین آنها  
با کمال اهتمام در اخفاء ضنائل و نهایت کوشش در



اطفاء نور مبارکش بدو چاره از نقل وی ندیدند که  
از کثرت اشهادش چون شمس در رابعه نهارد و فتنهای  
وضوح و ظهور است و کیفیت نزول این مبارکه نبوی  
که تعلیمی که از جمله اغاظم مفسرین اهل سنت و اکابر  
مردمان مخالفین است روایت نموده بدین طریق  
در تفسیر خود با سندانش از عیسی بن ربیع  
ابی ذر الفقاری قال اتی صلیت مع رسول الله ص یوما  
من الآبام الظهر فسل سائل فی المسجد فلم یعطه <sup>شیئا</sup>  
وکان علی فی الصلوة واکفا و می الیه یخضرو الیمنی  
کان یختم فیها فاقبل السائل فاخذ الخاتم من خضره <sup>منه</sup>  
وذلك برأی من النبی وهو یصلی فلما فرغ النبی  
رفع رأسه الی السماء وقال اللهم ان اخي موسى سائل  
فقال رب اشرح لی صدری وکفر لی فمیری واخلل <sup>عقده</sup>  
لی لیساقف هو اقوی واجعل لی ذریة من اهلی هرون

ورفع السائل یده الی  
السماء وقال اللهم شهد  
اتی سئل فی مسجد  
رسول الله ص فلم یعطه  
احد شیئا



# در انبیاء افاضه صلوات

۲۰۹

عصمت

آخرا شد در باری و آشیر که فی امری فانزلت  
 علیه و انانا طفا سنشد با حیات و تخیل انما  
 فلا یصلون الیک یا یا نینا الله و انما محمد نبیک  
 و صقیلت الهم فاشرح لی صدری و یسر لی امری و جعل  
 لی وزیرا من اهلی علیما اشدد به ظهری قال ابوزید  
 فما استتم رسول الله ص کلامه حتی نزل جبرئیل من  
 عند الله عز وجل فقال یا محمد افرء و ما افرئها  
 قال افرء انما ولتکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین  
 یفهمون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم زاکون و بعد  
 از دانستن این مقدمات که بانهایت اختصار ذکر  
 و اثبات نمودیم بدیجی است بودن ایه مبارکه نص  
 ظاهر و تصریح بر ولایت و امامت حضرت سید الاول  
 و اولی الانبیاء صلوات الله علیه علی نذجه المعصومین  
 و اولاده المعصومین و اما اینکه چرا بابینی شخص <sup>جد</sup>



اطلاق لفظ جمع شود و نفرموده اندی امن پس نکاح کثیره  
و جهتها عاید برایش مذکور است بر طریقی که مأمور است و حسب  
روایات و اخبار چنین ظاهر است که مراد جمیع ائمه است  
و همه ائمه مخصوصین هم این قضیه برایشان اتفاق  
افتاده و ایشان زکوة در حال رکوع نمروده اند و  
اقابر حسب ترتیب نظم کلام و قواعد مقرر بر این  
طور از اطلاق ذات للنعظم بسی شایع و ذابح در کلام  
مجید و کتاب عزیز حمید محاورات عرفیه است قال  
الله تعالی اِنَّا ارسلنا نوحا و اِنَّا نحن نزلنا الذکر  
و اِنَّا اعطینا الیکوثر و بواسطه نکاح دیگر چون  
الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعواکم و اخشونکم  
در صورتیکه گویند یکی پیش نبوده و ز محشری در  
کشاف چنین بیانکننده نموده است فان قلت کیف  
صح ان يكون لعلی و لفظ لفظ جماعه قلت جی



على لفظ الجمع وان كان السبب فيه رجلا واحدا لم يرغب  
 الناس في مثل فعله فيما لو امكن ثوابه ولبنته على  
 ان بحجة المؤمنين يجب ان تكون على هذه الغاية  
 من المحرص على البر والاحسان وهم في الصلوة لم يؤخروها  
 الى الفراغ منها وديكر اينكه جمله علماء امامية واکابر  
 اهل سنت ومفسرين اينها که متعرض نزول اين شریعت  
 شاء اند همگی بصریح بنزول روحی وی نموده و پس از  
 اثبات مرتبه عصمت برای ائمه هذه عم وندانشان  
 غیر اینها این مرتبه را بر حسب اتفاق عامه و خاصه <sup>همینطور</sup>  
 مهندی بودن من عند الله و عند الرسل و انصاف  
 واعلمت از جمله ائمت بصریح و دویست و دشمن و متفق  
 بودن همگی کمال دلالت بر نزول این مرتبه را کرده و حق  
 وی خواسته داشت و اینها انصوصا باثبات قرآنی و  
 مصداق و بعضی منقول و مصداق اخبار و آیات کثیره وارد



از طرف خاصه و عامه بسیار است قال الله  
 أَفَمَنْ هَبَدَ إِلَى الْحَىِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِتَدِ إِلَّا سُبُلَ  
 فَمَّا لَكُمْ كَيْفَ تَكُونُونَ و مسلم است که امیر مومنان  
 اولاد معصومین دی همگی مومند و هیچ زنی از احباج  
 بغیری از مردمان نداشته و همیشه آنها را هدایت  
 نموده و بطریق خیر راهنما بود و جمعی صحابه رجوع  
 دی بنمودند و خلفاء غاصبین و ظلماء خاذلین  
 موارد کثرت ضریح پیشی مرتبه خویش و کمال احباج  
 کردی و هیچکس را در این باب خلاف نبوده اما اول  
 ظالمین که در اقول امر می گفت اقبال فی فلس لکم  
 بخیر و علای فیکم و دومی مشهور است فضا بای منصفه  
 و اظهرا کمال احباج و عجزش که اولای علی لعلات  
 و ستمی که محتاج بذکر نخواهد بود و دیگر فماد بعد  
 الْحَيِّ إِلَّا الضَّلَالُ و بَابُهَا الَّذِينَ آمَنُوا انشأ الله و کوف



## در اثبات اقامت خلاصه

۲۱۳

مَعَ الصَّادِقِينَ وَآمَنَ بِمَشِيِّ رُكْبَا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَكَ  
 آمَنَ بِمَشِيِّ سَوْبًا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَالشَّائِقُونَ الشَّائِقُونَ  
 أُولَئِكَ الْمُفْرَقُونَ وَآمَنَ اسْتَرْيَبَانَهُ عَلَى نَفْوَى  
 مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرًا مِّنْ اسْتَرْيَبَانَهُ عَلَى شَفَا حَرْفٍ  
 هَارِفَانَهُ رِيْبِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ  
 وَإِنْ نُطِيعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ  
 إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ وَإِنْ  
 الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا فَظَاهِرٌ أَنَّ كَيْفَ  
 عَلَى الْأَطْلَافِ جَزْمُ مَعْصُومِ كَسِي تَوَانِدُ بُوْد وَكَيْفَ كَيْفَ مَشِي  
 طَرَفِي مُسْتَقِيمٌ نَمَا يَدُ وَبِهِمْ جَوَاحِجِي بِرَا دِشْرِ رِخ  
 نَدَهْدُ جَزْمُ مَعْصُومِ وَهَدُكَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعِلْمُ وَالرَّسُولُ  
 الْكَرِيمُ نَبَا شَدُ وَمُسْلِمٌ اسْتَبْرَحَ بِنَا نَوَارِ عِنْدَ الْعَالَمِينَ  
 وَالْخَاصَّةُ نَابَقِيَّتِ وَأَقْدَمِيَّتِ وَحَقِّ بِلَا فَضْلِ غُلْفِيَّتِ  
 بِرَحْوَةِ أَمِيرِ مُؤْمِنَانِ زَادَ رَأْسَ اسْلَامِ وَأَيْمَانِ وَجَمِيعِ جَمِيعِ



# کتاب هفتم

۲۱۲

کمال و افضلیت بر تمام امت و من جمله از افراد و رب  
مطالع افاضت و غیر امام شیخ کس را مرید یقین در  
جمله امور و احکام و مسائل میسر نکرد بلکه در اکثر  
نیز و از این قبیل ابانت در کلام حضرت العزیز بسی کثیر  
که هر عاقل منصف بطریق جرم راه بمقصود خواهد بود  
گذشت از نزول آنها که در تفاسیر معتبره و اخبار معتبره  
مقرر و مسلم است و ما هم ایشان را بطور اختصار گذراندیم  
فی الجمله بمنزله ان کفایت عتلا، منصفین ذکر نموده که  
العاقل یکفیه الإشارة و اما نصوص از احادیث معتبره  
وارد در کتب علماء امامیه و صحاح معتبره <sup>لفظ</sup> حجاج  
برای طلب علم ایشان رفع بینای برون از حد و افزون  
از حد و عداست و این احادیث برد و فاسد قسمی که بر  
خصوص در باره حضرت ولایت ابداً وارد شده و ذکر  
که دلیلند بر امامت همه ائمه اثنا عشر اقامه اول



پس من جمله حدیث روز غدیر است که مشهور است  
 بین العامة و الخاصة و قد رشتند من اجمع منقول  
 بطرف مختصر است که حضرت خاتم النبیین در روز  
 رجوع از حجة الوداع چون بموضع غدیر خم رسیدند در  
 روزی که در نهایت گرمی بود حتی آن الرجل بضع دانه  
 تحت درمید مرشده الحرق و جمع کثیری از مسلمانان همراه  
 بودند با بقول بعضی شصت هزار کس و بعضی دیگر هشتاد  
 هزار حضرت فرمود که منادی ندا دهد تا جماعی گشته  
 و امر نمود تا از جهات شتر مشبه منبری را بپایاده روی  
 صغیر فرموده بعد از ادای حمد و ثنای الهی خطاب بخاضران  
 نمود که من اشر المسلمین السن اولى بکم من انفسکم یعنی  
 اکبر و مسلمانان ابا بنیسم من اولى بنصر ف در امور  
 شما از خودتان گفتند اللهم بلی یا رسول الله پس فرمود  
 فَرَكْتُ مُوَلَّاهُ فَعَلَيْ مُوَلَّاهُ اللَّهُمَّ وَالْأَعْيَادُ







## فهرست آثار فاضل خاصه

۲۱۷

شافعی موفی احمد خوارزمی از اعمش عبد الله بن احمد  
در زیادات المسند منافی نرمدی حافظ ابو محمد  
عبد العزیز الاخضر در معالم الغرہ النبویہ طبرانی در  
اوسط ابو نعیم در حلیه از ابی الطفیل و ابن عقیله  
موالاه شیخ ابن حجر عثمانی در کتاب اصابعه و ابن  
ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سایرین که تعداد  
افها موجب تطویل خواهد بود و منوط است بر جمع  
کتاب خردین تا اطلاع کامل حاصل گردد و بعضی از  
مخالفین در این باب بخصوصه کتابی بنویسد و اخبار  
متعلقه بدین مطلب عظیم الشان را وارد نموده و جمع  
آوری کرده من جمله محمد بن جریر طبری حسناتاریج و  
کتابش را مستحق کتاب الولا یه نموده و ابو العباس احمد بن  
محمد بن سعید بن عقیله مؤلف خود را موالاه گذارد  
و علی بن هلال کتاب الغدیر و شیخ ابن جریر شافعی



# کفتا هفتم

۲۱۸

در رساله موسوم به باسنی المطالب فی منافع علی بن ابیطالب  
توان این حدیث شریف را از طرفی کثیر اثبات نموده  
بعد از تصریح اکابر علماء مخالف بتوان روی بافتاب  
عداوت آنها هر غافل را ظاهر است که چه میزان با  
انتخاب در این باب کثرت داشته باشد و اما مقدمه ثانیه  
پس هر غافل منصف را ملاحظه در حدیث شریف کافی  
و لفظ وی اقوی شاهد است چه رسول اکرم <sup>ن</sup> هما و لا  
که برای وی مترجم بوده بجهت امیر مؤمنان فرموده و دیگر  
جمع اوزی آن مردمان کثیر در آن هوای گرم و بیابان  
مطلب بسی مؤید مقصود است و کرمه و ولایت بمعنا  
محبت و امثالش بود کلام مجید که مصرح بوی بود که  
الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ پس چه باعث بدین  
فرمایش وی بود و ثالثا نزول این شریفه یا ایها الرسول  
بَايِعْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ



رسالت در این باب هر فی الجمله مناقله را کما یست که  
 این امر بیک عدم تبلیغش بمنزله نرسانیدن جمله احکام<sup>الهی</sup>  
 باشد بجز مرتبه امامت و ولایت عامه خیر و بدی  
 که تبلیغ رسالت نشد باشد نتواند بود که غرض از  
 مبعوث شدن حضرت هدایت و تربیت و نجات مردمان  
 بود و اگر تعین راهنما می بود بکمالی بود البینه نمیشد  
 بکلی نقض غرض شده همگی در زادی ضلال و جهالت  
 فساد می چنانست که تبلیغ رسالت نشد باشد کما  
 اینکه بواسطه عدم اطاعتش<sup>برین مرتبه</sup> بین حال مبتلا گشته اند  
 و رابعا نزول این ایه<sup>برین مرتبه</sup> اَلْیَوْمَ اَکَلْتُ لَمْ دِینَکُمْ وَاَمَنْتُ  
 عَلَیْکُمْ یعنی چه ظاهر است که آنچه سبب کمال دین  
 و نظام امر وی و اتمام نعمتست نمیباشد مگر چیزی که  
 از اصول دین بلکه اعظم آنها باشد و این مرتبه امامت<sup>است</sup>  
 که علت انتظام امور دین و دنیا است نه صرف محبت و



اشباهت و همین میزان مختصر مسلم هر عاقل خواهد بود  
که این حدیث شریف بوجه اکل مثبت مقصود بوده شکی  
در آن نخواهد داشت والله یجذب من یشاء الى صراطه  
مستقیم و هم از خصوص ظاهر حدیث منزله است که  
فرمود رسول حضرت رب العالمین یا علی انت منی  
بمنزله هرون من موسی الا انزلانی بعد و این حدیث  
است مشهور بین العامة و الخاصة اکابر مخالفین بطرف  
شعبه ذکر نموده حاجتی بذکر روایه نخواهم داشت  
و این حدیث را بطوریکه معاندین نقل نموده اند چنین است  
در جامع صحیح بخاری از مؤلفات ابو نعیم امام حافظ در  
مجلد خامس شناسد و شنایحی عن شعبه عن الحكم  
عن مصعب بن سعد عن ابیہ ان رسول الله ص خرج الى بؤک  
واستخلف علیاً قال انخلفنی فی الصبیان والنساء قال  
الا نرضی ان نكون منی بمنزله هرون من موسی الا انزلانی



## در اثبات اقامت خلافت

۲۲۱

بعد و مسلم است که یکی از منزلت هرون از موسی  
و زارت و خلافت بوده که عرض داشت و اجعالی  
و زبیرا من اهل هرون اخي و حشر رسول بجز مرتبه نبوت  
چیزی استثنای نقرموده پس تمام مراتب که برای هرون  
ثابت بود برای علی بن ابیطالب نیز ثابت خواهد بود  
و من جمله مرتبه وزارت و خلافت و این میزان که  
مذکور شد نصوصی است که هیچیک از مخالفین توان  
انکار صحت آنها را نمایند و اغلب خود آنها تصریح به  
نوازشان نموده و نصوص دیگر که هر یک بچند طریق  
رسیده بسی بسیار و بسیار است و من جمله از جابر  
بن عبد الله انصاری ساعمان و غیران دو که بعد از نزول  
این شریفه بآنها الذین امنوا اطيعوا الله و اطيعوا  
الرسول و اولی الامر منکم گفتیم یا رسول الله شناسیم  
خدا را و اطاعتش نمودیم و شناختیم ترا و اطاعت



کردیم پس چه کسانی را اولی الامر بکبریا و امور با طاعت  
 افاضیم قال هم خلفائی و اولیاء الامر بعدک و لهم اخی علی  
 ثم من بعد الحسن و له ثم الحسن ثم علی بن الحسن  
 ثم محمد بن علی و شد که با جابر فاذا در کنه فافرا منی  
 السلام ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی  
 الرضا ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم  
 محمد بن الحسن ثم بملاء الارض فیما و عدلا کما ملئت  
 جورا و ظلما و ما انشاء الله بنذی از تصور مخصوصه  
 وارده در حق حضرت و لا یمتاب بانصوح عاتقه در باره  
 او و با ائمه اظهار زاد رخائمه کتاب پر اد نموده تا بر صفا  
 قلب محبتین افزوده باعث نشاط و سرور و عاشق و پس  
 از اثبات مقدمات معنویه سابقه انحصار مرتبه امداد حق  
 امیر مؤمنان و مولا یقینان و ولاد معصومین و در  
 کمال منانت و ظهور و ستایش علی بن ابی طالب

باملا خطه تصور  
 حقه



کتاب هشتم

در معاد است بعد از تصدیق بوجود صانع جلالت  
وصفات مذکوره آنکه و افراد بجهت و درستی  
شرعیست مطهره در این مقام احبباجی مذکور بر این  
نخواهیم داشت چه هر کس بر حسب بدیعت عقل داند  
که تکلیف عباد با احکام شرعی و اقدام آنها در کمال طاعت  
و فرمانبرداری باینکه چه میزان نفس انسانی مقابل  
بمشیت و دشواری است بر وزن آنها بدن اینک هر چه  
در مقابل اعطاش و کار خوشی نخواهد بود بلکه لاشیاف  
منه بری آنکه لازمه دارد فرق نگذاشتن بین مضیع و  
مومن و کافر و ست و دشمن و سبب شفی غلام و جاهل ظالم  
و مظلوم و قس علی هذا و هم بنظر صدق کذب از ناحیه  
ذوالجلال و تبارک و تعالی عن جمیع ذلك علواً کبراً قال الله  
تعالی افجعل المساکین کالمجرمین ما لکم کیف تحکمون ام لکم

۲۲۳  
کتاب هشتم



# کتاب هشتم

۲۲۲

کتاب فیہ تدرسون ان لکم فیہ لما تخشرون ام لکم انما  
علینا بالغۃ الی یوم القیمۃ ان لکم فیہ لما تخشرون تسلیم  
ایہم بذلت و عیم ام هم شرکاء فلما نوا بشرکائهم ان كانوا  
منادین و قال الله تبارک و تعالی الا ان الذین  
یمارون فی الشانۃ لفی ضلال بعید فلان الاولین  
والآخرین لم یجوعون الی عیقات یوم معلوم و قالوا  
ایذا کنا عظاما و رفا و ایتنا لم یعوثون خلفا جلیلا  
فلکونوا حجارۃ او حديد یا او خلفا متاکبرین و در  
فسقون من بعیدنا فل الذی فطرکم اول مرۃ  
فسینغضوز الیک رؤسکم و یقولون می هو  
فل عسی ان یکون فریبا یوم یدعوکم فتسجیون  
بجده و تضنون ان لیسثم الا قلیلا و باجمدا یات  
فرانید در این باب در خایات کثرت و بعضی  
در مقام تعداد از هشتصد متجاوز ذکر کرده اند



هم چنین احادیث نبویه و جمیع مسلمین بخدا از خاک  
 و غامه و فرقی سابقه اتفاق در این مطلب داشته منکر  
 وی بایستی انکار صنایع داشتار خود قرار دهد چه هر  
 رسول و نبی که ارسال شد نهایت اصرار و مبالغه  
 در اثبات این امر و تبلیغش داشته همه اصحاب <sup>محمده</sup> صلوات  
 و سالکین بر پنج ایدیان سالفه نهایت تصدیق و کمال ادعای  
 باین مطلب دارند و باید دانست که بر هر مسلم واجب است  
 معتقد بودن بمغایب حتما و حشر همین ابدان و اجسام <sup>سطح</sup> و  
 آنکه عقلا ممکن و غیر ممکن و محیر صافی نص بر دو عرش  
 فرموده اما اولاً خدای قادر که جمیع ممکنات را از کم و  
 وجود آورده و همگی آنها را بقدرت کامله و مشیت  
 مآله ایجاد فرموده در صورتیکه هیچوجه اثری قبل از او <sup>ند</sup>  
 و خلق نمودن او از آنها نبوده بطریق اولی امکان دارد بر  
 او که جمیع همین اجزاء فرموده و افاضه چنانچه در آنها نماید



وَمَا ثَمَرًا إِلَّا فِي يَدَيْهِ يَوْمَ تَأْتِي سَافِرًا فَتُقَدَّمُ عَلَيْهِ  
فَأَنْ يَخْرُجَ إِلَيْهِمْ وَنَحْنُ نَحْمِلُ الْوِزْرَ  
أَوَّلَ قَرْعَةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ

### خاتمه

خاتمه

در سلب و بند و در خصوص نبوت و فضائل ائمه اطهار  
سلام الله علیهم اجمعین که از طرف مخالفین وارد گردید  
و در کتب اکابر از معاندین ثبت و مرفوع و جمله از  
انها تصدیق بحدیث نمودند و شتمانی این بخار شده است

### باب اول

در فضائل و مناقب سید الاولیاء و اشرف الابرار  
حجه الله الباقیه علی اهل الارض و السماء خاتمه  
الموحدین و سلطان العالمین اعظم الانبیاء و المرسلین  
صلی الله علیه و آله الطاهرین و مخولین بر پادشاهی  
مفصّل داول در سبب اسلام و ایمان انحضرت

باب اول  
در فضائل و مناقب  
سید الاولیاء و اشرف  
الابرار

در سبب  
اسلام و ایمان  
انحضرت



در کاتب شیخ سلیمان حنفی از نو مدی پسندش از انس  
 مالت قال بعث النبي يوم الاثنين وصلى على يوم  
 الثلاثاء أيضاً من مغازي وحموني پسندشان از  
 ابواب انصاری قال رسول الله ص صلت الملائكة  
 على وعلى سبع سنين لا تدرى من الریحان غیر  
 از منافذ از این زیبر میکی از جابر بن عبد الله کما عند  
 رسول الله فاقبل على فقال قد انا كما اخي ثم التفت  
 الى الكعبة فتمها بیده ثم قال والذي نفسي بيده ان هذا  
 وشيعته هم الفائزون يوم القيمة ثم قال انه آثم آثم  
 ايماناً معي وافر بكم بعهد الله وافر بكم باجر الله واعد لكم  
 في الرعية وافهمكم بالتوبة واعظمكم عند الله منزلة  
 قال فزلت بان الذين امنوا وعملوا الصالحات اولئك  
 هم خير البرية قال فكان الصحابه اذا قبل على ثم قالوا قد  
 جاء خبر البرية واحاديثي كدالك برانمطلب نمانند از



# بسم الله الرحمن الرحيم

۲۲

طریقی عامه پیشه راست در مجلد دوم شرح نهج البلاغه از مؤلف  
 ابن ابی الحداد بطریق مختلفه و همچنین از موقوف بن احمد مجتهد  
 و از عبد الله بن احمد از ابن عتبات و از مغازی از ابن عباس و از  
 عبد الرحمن بن ابی اویس و انصاری و از مغازی از سلمه و حماد  
 از ابی رافع از ابی در و از ابی یونس و عمرو بن ميمون از ابن عباس  
 و از کتاب فردوس از جزء اول در باب الف و در جزء ثانی باب  
 لام از طبری صاحب خصائص و کذا بقیه رجال المحققین  
**مفصل در** در احادیث مصرعه با امامت و خلافت  
 در کتاب شیخ سلیمان جنتی خرج ابو الحسن علی بن محمد المعروف  
 بابن المغازی الواسطی الشافعی فی کتابه المصاب سنده  
 عن سلمان بن اخیار قال سمعت جیبی محمد بن یسوع کنت انا و  
 نوراً بن یساک الله عز وجل یسبح الله ذلک النور و یقدس علیه  
 ان یخلق الله آدم باربعه عشر الف عام فلما خلق آدم اودع  
 ذلک النور فی صلیبه فلم یزل انا و علی شئ واحد حتی افرقنا

فیه  
 خبر ائمه و خلافت  
 از شیخ سلیمان



في صلب عبد المطلب فمحي النبوة وفي علي الأمانة أمر النبي  
 هذا الحديث في كتابه الفردوس من بحر بيان الآثار في أخبار  
 معاذي عن سالم بن أبي جعد أيضا ذكر كتاب شيخ سليمان  
 حنفي في كتاب سبعين الحديث الثاني والعشرون قال طاب  
 أخذ رسول الله عضد علي وقال هذا امام السرة وفي  
 الفجرة من خذول من خذله منصور من نصره حديث جملتهم  
 عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 فاجتمع على الانبياء في السماء فوحى الله تعالى الى سلم  
 يا محمد يا محمد بما ذا بعثتم فقالوا بعثنا على شهادة ان لا اله  
 الا الله وحده وعلى الاقرار بنبوته والولاية لعلي بن  
 ابي طالب رواه الحافظ ابو نعيم حديث پنجاه وستم از حدیث  
 رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 علي امير المؤمنين لما انكروا فضايلة ستمي بذلك وادم بين  
 الروح والجسد حين قال لست بربكم قالوا بلى فقال الله



## باب في الخبرين

نعماني نارتكم ومحمد بن بكير وعلي بن ابي طالب رواه حسنا الفردوس  
از موفق بن ابراهيم از مجاهد عكرمة وابن دواز ابن عباس  
رسول خدای ص ما انزل الله نعم في القرآن انه يقول فيها يا  
ايها الذين امنوا الا وعلی بن ابي طالب واميرها از منافق حدثنا  
محمد بن المنوكل قال حدثنا محمد بن ابي عبد الله الكوفي قال  
حدثنا محمد بن اسمعيل البرمكي عن علي بن عثمان عن محمد بن  
الفرات عن ثابت بن دينار عن سعيد بن جبير عن ابن عباس  
قال قال رسول الله ص ان عليا امام امتي من بعدي ولذا  
القام المنظر المهدي من كتاب فرائد السمطين عن سعيد بن  
جبير عن ابن عباس رفعه ان اوصيا وحيج الله على الخلق بعد  
الاثناعشر اولهم اخي واخرهم ولدي قبل يا رسول الله من  
اخوك قال علي قبل من ولدك قال المهدي الذي بعث الله  
فسطا وعدلا كاملا ظلما وجورا والذي بعثني بالحق  
بشيرا ونذيرا لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لظول الله



## قيل ان هذبا علي بن ابي طالب

ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدت المهديّة ارحموني ارحموني  
من جبريل بن عباس قال رسول الله ص يا علي انا مدينة الحكمة  
وانت بابها ولن تؤتي المدينة الا من قبل الباب وكذب من  
زعم انه يحبني ويغضاك لانك متي وانا منات لحك محي  
دمك رمي وروحك وحي من يرك من سرك وشلا  
من علا يعني وانت امام امتي ووصتي سعد عن اطايلك  
وشفي من عضاك ورجح من ثولك وخسر من عاداك فان  
من لزمك وهلك من فارقت ومثل ذلك مثل الأئمة  
من ولدك مثل سفينة نوح ومثلكم مثل النجوم كلما غاب  
نجم طلع نجم اخر الى يوم القيمة مصفحة من دفتر  
روضايت از مسند احمد بن حنبل بسند شاذ انسب  
قال قلنا سلمان سل النبي عن وصيته فقال سلما بارك  
الله من وصيات فقال سلما من وصي و قال سلما بوس  
بن نون قال ص وصتي وارثي يعني مني وبنو عمي علي



مستخرج من  
کتاب  
تاریخ  
الکتاب  
بنی  
الکتاب

بن ابیطالب و فریب همین مضامین از ابن مغازی و مؤ  
بن احمد و حمیری و خوارزمی و جابر و از ابی سعید خدی  
از کتاب ربعین از انس بن مالک از مسند احمد از عباده  
بن عبد الله اسکا از کتاب منافع از چهار طریق ابو نعیم کبری  
از کتاب شایع الحقیقی طریق مقصدا چهارم در بود  
ان حضرت بمنزله نفس رسول الله از منافع عن ابی سعید  
الخدی قال قال رسول الله علی منی و انا منه و قال  
جبرئیل و انا منکما در جامع صحیح بخاری امام حافظ در  
رابع در فضائل اصحاب النبی قال النبی لعلی انت منی  
و انا منک از ابن مغازی شافعی و موفق بن احمد از حاکم  
از ابن عباس قال قال رسول الله علی منی بمنزله راس  
من بدنی و از رواة المسند قال رسول الله لا تمسک  
علی منی و انا من علی لحم من لحمی و عظم من عظمی  
هر دو من موسی تا ایم سلمه اسمعی و اشهد هذا علی



# نبدی از منافع آملین

۲۳۳

المسلمین و فریب بمذکورات بآیه واضح دلالت بر منصوص  
از منافع مجید طریق و کتوز لدقائق و نرمدی و از کما  
اصابه از مشکوة و از احمد بن حنبله در مسند و کذا غیر  
من الرجال الخالفین مفصلاً پنجم در احادیث مؤلف  
از کتاب شیخ سلیمان حنفی از احمد بن سندش از زید بن ابی  
اوفی قال لما اخى رسول الله بن اصحابه فقال على يا  
رسول الله اخيت بين اصحابك ولم توادخ بيني وبين  
احد فقال يا الذي بعثني بالحق نبيا ما اخزان الا  
لنفسى فانت متى بمنزلة هرون من موسى الا انه لا بى بعد  
وانت اخى و وارثى وانت معى في قصر في الجنة مع ابنتى  
فاطمة وانت اخى و رفيقى ثم تلا اخوانا على سر منفا بلز  
و از مشکوة از ابن عمرو از ثرمذی از عبد الله بن احمد در  
المسند بسندش از سعید بن مسیب قال اخى مع بنى اصحاب  
فی مکه فاخى بن ابی بکر و عمرو قال لعلى انت اخى و ابضا

نبدی از منافع آملین  
از شیخ سلیمان حنفی



# باقی از خزائن میرزا

۲۳۴

در این کتاب  
از اخبار و  
تألیفات  
میرزا

در این کتاب  
از اخبار و  
تألیفات  
میرزا

از شیخ محی الدین و از احمد در مسند شیخ از احمد بن حنبل  
 محمد بن ابی مغازلی حموی همه اینها بسند ایشان از  
 مجاهد ابن عباس مفصل ششم در بودن استقامت  
 هنرمند مردم از منافقین مرد و پیر از حدیقه قال  
 الله علیه علی خیر البشر و من ابی فقد کفر از منافقین خوار  
 بچند طریق فریب باین مضمون و مسعود و طبری در و  
 و دلیلی در فردوس احمد در فضائل اعمش از ابی وائل و  
 سایرین مفصل هفتم در بودن دوستی  
 از ائمه و عداوتش از کفر و نفاق از مشکوٰۃ المصابیح  
 قال رسول الله لا یحب علیا منافق و لا یغضه مؤمن  
 در صحیح نسائی از اعمش از احمد در مسند و از طبرانی  
 و سنن ترمذی از زوائد المسند در جمع بین الضمیر از  
 سنن ابن ماجه و فروزی و در بعضی بحکم آموین  
 و لا یغضک الا منافق از مسند احمد از جابر بن عبد الله



قال ما كنا نعرف منافقة امثلا لانضنا الا بمغضهم عليا  
 از كتاب منافق خوارزمي و رحكايت فتح باب نا انكرو  
 رسول اكرم م با م سلمه فاسمعي واشهدك لو ان عبد الله  
 الف عام من بعد الف عام بين الركن والمقام ثم لقي الله  
 بمغضنا العلي اكتبه الله على منخرته في نار جهنم از كتاب فردوس  
 از جابر بن عبد الله انصاري قال رسول الله م جاني جبرئيل  
 بود في خضراء من عند الله عز وجل مكتوب فيها ايباض  
 اني افترضت حب علي بن ابي طالب على خلفي قبلهم ذلك  
 مفصل هشتم در بودن ان حضرت با حق و  
 وعدم مفارقتش از انها در كتاب شيخ سليمان از جمع القواد  
 ام سلمه رضي الله عنها قالت قال رسول الله م علي مع القرآن  
 والقرآن مع علي لا يفترقا حتى يردا على الحوض و هم ينطو  
 از اوسط و حموي و موفقي بن احمد و زنجشيري در كتاب  
 دبع الا برار از كتاب منافق ابن ابلي قال رسول الله م يسكون

نکته  
 در این کتاب  
 در باب منافق  
 در کتاب فردوس  
 در باب منافق  
 در کتاب فردوس



# نار اقبال انجمن مدرسی

۲۳۶

در اینک انجمن  
قسمت و ناله

من بعد فتنه فاذکاز ذلک فالزموا علی بن ابیطالب  
فانه الفارق بین الحق والباطل و از ابن عمر قال رسول  
من فاروق علیا فاروقی ومن فاروقی فاروق الله لا فیه منکر  
در اینک انجمن قسمت و ناله است از موقوف بر احمد  
خوارزمی از نافع از ابن عمر قال رسول الله لعلى ان یکان  
یوم القيمة یونی بک یا علی سیر بر من نور و حق راست باج  
فدا ضاء نوره و کاد یخطف بصا اهل الموقف فبانی الندا  
من عند الله جل جلاله این وصی محمد رسول الله فقول  
ها انما اذینادی المنادی ادخل من اجلك الجنة و من عادی  
النار فانت قسم الجنة والنار و از ابن مغازلی بسند  
از ابن مسعود و از دارقطنی از ابی عقیل و از خطبه شوری  
و از فرائد السمطين صاحب کتاب منافق مفصل  
در غزارة علم السید و صیاء و در کتاب شیخ سلیمان حنفی  
اخرج ابن مغازلی بسنده عن ابی الصباح عن ابن عباس قال

عنه



## بندی از فضل امام موقنین

۲۲۲

قال رسول الله ص لما صرت بين يدي كذبتني وناجاني  
فما علمت شيئا الا علمت علم ابي علي وازكائي  
ابن عباس علم النبي ص من علم الله وعلمه آلي من علم النبي ص  
وعلي من علم علي واما علي وعلم الصالحين في علم علي الا كظنه  
في سبعة اجزاء من غازی وموفق خوارزمي بسندهما  
عائفة عن ابن مسعود قال كنت عند النبي فسئل عن علم علي  
فقال قسمت الحكمة عشرة اجزاء فاعطى علي سبعة اجزاء  
والناس جزء واحد وهو اعلم بالعشر الباقي وموفق بن احمد  
بسندش از سلمان قال النبي ص اعلم امني علي وازابي  
سعيد و سلمان فارسي لا قال رسول الله ص افضل امني  
علي بن ابي طالب در بخارا لا نوار ابن مغازلي باسنادش  
از جابر بن عبد الله قال اخذ النبي ص بعضد علي وقال هذا  
امير البرية وفاتل الكفرة منصوب من نصره مخذول من خذله  
ثم قد بها صوته فقال انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد العلم



فلیات الباب همین حدیث در کتاب شیخ بهایمان با سند  
از بخاری و از بغوی آن النبی ص قال انما دار الحکمة و علی بابها  
و ایضا از بغوی از ابی الحمر ص قال النبی ص من اراد ان یبصر  
ادم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی یحییٰ بن زکریا فی زهد  
و الی موسیٰ بن عمران فی بطشه فلینظر الی علی بن ابیطالب  
ایضا حمونی بسندش از شقیق از ابن مسعود قال نزل القرآن  
علی سبعة احرف فما منها حرف الا له ظهر و بطن و ان عند  
علی علم القرآن ظاهره و باطنه و از عابدیة قالت علی  
اعلم الناس بالسنة و از منافق ابی الموبد قال اخینا  
عمر فقال علی افصنا و بالجملة احادیث و آمده از طرف  
مخالفین در باب از بغوی بی کثیر است فضلا عن  
غیرها مقصداً از هر دو زهدش و این جمع علیه  
بین الناس مسلم موافق و مخالف است از خوارزمی  
منافق از عمار سمعت رسول الله ص يقول با علی ان

حضرت زهدان



# انرفضنا بل امرؤ منّا

٢٢٩

الله تعالى زيناك بزينة له زين الخلاق بزينة هي  
احب اليه منها الزهد في الدنيا وجعلك لائنا من  
الدنيا ولائنا الدنيا منك در كتاب شيخ سليمان  
شرح نهج البلاغة از احمد بن حنبله رصند واز احمد  
وبه هفتي و صحیح من اراد ان ينظر الى ادم في علمه والى  
نوح في عمره والى ابراهيم في علمه والى موسى في فطنته و  
الى عيسى زهده فليتنظر الى علي بن ابي طالب در كتاب  
شيخ سليمان وعن ضرار الصدائي قال كان علي بعيد  
المدي شديد القوى يقول فضلا وبحكم عدا ولا شجر  
العلم من جوانبه وينطق الحكمة من نواحيه يشوش  
من الدنيا وزينتها وياشر الى الليل ووحده وكان  
غريز العبرة طويل الفكرة يعجبه من اللباس ما قصر من  
الطعام ما خشن وكان كاحدنا يحبيننا اذا اسئلنا  
وينبئنا اذا استنبئناه ونحن والله مع نعيمنا



# باقول خاندان

۲۳۰

و فرید متا لا نکاد نکلده شبده نه و هر بعضم اهل آید  
 و بقرب المسکین لا بطع القوی باطله و لا یاس الضعیف  
 من عدله و اشهد بالله لفا رایشه فی بعض موافقه و  
 رخی انبل سده و نه و غارت نجومه فابضا علی حینه  
 بتمایم تملک التسلیم و بکی بکاء الحزن و بقول یار دنیا  
 غری غیری ابی تعرضت ام الی شوقش هیشا شوقها قد  
 ضلقات ثلاثا لا رجعت لی منها فمرک فصر و نحدک  
 حفر و خسرات کثیر و حظاک فیل و اهلک فیل اه  
 من فله تزار و بعد التفر و وحشته الطریف قال اضرار  
 حزنی به حزن امریه ذبح و لدها فی حجرها اخرج الد<sup>۲۷</sup>  
 فی ندریه الطاهره و ابو عمر و صاحب الصفوة **مفصل**  
 در و انزله هم در جور و سخای انسید غالی شان از غلبه  
 از ابن عباس ابو عبیدم از او در قصه بدینونه فرموده ان حضرت  
 در مکان خاتم النبیین م قال ابان علی علی فراش رسول

در غایت سخاوت و بخشش



## قَابِلِي اَنْزِضْنَا نِلْ اَهْرَقُونَا

٢٣٠

اللَّهُ لِمَلَكِهِ مِنْ مَكَّةَ وَنَزَلَتْ وَمِنْ النَّاسِ مِنْ نَبِيِّ  
نَفْسِهِ بَغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَأَيْضًا اَنْزِضْنَا نِلْ اَهْرَقُونَا  
وَابْنِ عَفْبِهِ دَرْمَلِ وَابْنِ السَّخَاذَاتِ وَرَضْنَا نِلْ الْعَنْزِ  
الطَّاهِرَةِ غَرَامِي دَرْمَلِ بِاسْنَادِ شَانِ اَزَابْنِ عَبَّاسٍ وَابْنِ  
ابِي دَافِعٍ وَآزَهْدِ بْنِ ابِي هَالِذٍ رَيْبِ النَّبِيِّ اَمَّةَ خَدِجَةَ  
اُمِّ الْمُؤْمِنِينَ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهَا اَنَّهُ قَالَ وَسُورَةُ اللَّهِ  
اَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى اِلَى جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ اَنِّي اُخِيتُ بَيْنَكُمَا  
وَجَعَلْتُ عَمْرًا حَدَّكَ اطْوَلَ مِنْ عَمْرٍَا حَبِيبَةٍ كَمَا يُوْثِرُ اخَاهُ  
فَكَلَامُهُمَا كَرَاهَا الْمَوْتُ فَاَوْحَى اللَّهُ نَعْمَ إِلَهُمَا اَنِّي اُخِيتُ بَيْنَ  
عَلِيٍّ وَآلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ وَآلِيٍّ فَارْتَضَى عَلَى حَبِيبَتِهِ النَّبِيُّ فَرَفَدَ عَلَى  
فَرَاشِ النَّبِيِّ بِغِيْهِ بِمَهْمَنِهِ اَهْبَطَ اِلَى الْاَرْضِ وَاحْفَظْ  
مِنْ عَدُوِّهِ فَهَبَطَ فَجَلَسَ جِبْرِئِيلُ عِنْدَ رَأْسِهِ وَمِيكَائِيلُ عِنْدَ  
رِجْلِهِ وَجَعَلَ جِبْرِئِيلُ يَقُولُ بَنِي بَنِي مِنْ مِثْلِكَ يَا ابْنَ  
طَالِبٍ هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا هِيَ بِلْتُ الْمَلَائِكَةِ فَاَنْزَلَ اللَّهُ



ومن الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله ازموين  
 بن احمد حموي وتعليق مالك بن ابو نعيم حافظ بسند حسن  
 از مجاهد از ابن عباس انه قال كان عند علي بن ابي طالب  
 درهم فصدف بواحد ليلاً وبواحد نهاراً وبواحد شراً  
 وبواحد علانية فنزل الذين ينفقون اموالهم بالليل والنهار  
 شراً وعلانية فلم اجرهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون  
 در كتاب شيخ سليمان در تفسيره مبارك ان انا جئنا  
 الرسول ففدوا بهن بكاء نحوكم صدق عن الكلبي عن ابن  
 عباس قال كان ابلح في دينار فباع بعشرة دراهم  
 فكان كلما زاجاهم قدم درهما حتى زاجاه عشراً ثم  
 لبث فلم يزل بها احد عشرة في درهم جمع البشار ونفسه  
 مبارك هل اني قد ركب الخاق في العام ان الابات من  
 هذه التوبة وهي قوله تعالى ان الابرار يشرعون الى قول  
 وكان سعيكم مشكوراً انزلت في علي وفاطمة والحسن



و جابر بن طهم نسمی فخته و هو المروزی عن ابن عباس و مجاهد  
 و ابی صالح در کتاب شیخ سلیمان در نزول این آیات در  
 انها از حموی از مجاهد از ابن عباس در آخر خبر گوید  
 انجبر مذکور فی تفسیر البصائر و روح البیان و المسامرة  
 و ایضاً در مناقب از جابر بن عبد الله انصاری قال رسول الله  
 اقدم امتی سلماً و اکثرهم علماً و اصحهم دیناً و افضلهم یقیناً  
 و اسمحهم کفاً و اشجعهم قلباً علی و هو الامام علی امینی  
 ففصل فی شرحهم در شجاعت ان سید کرم که ضرب  
 المثل است بزرگایان و الخاصة و مشهور است غزوات ان  
 حضرت که در خدمت حضرت خنمی مرتبت بوده و در غیر آنها  
 اقامه پذیر که بدرک فرستاد نوفل و نصف از معاندین  
 و در خندق کشت عمرو بن عبد و در او بنی المصطلقین  
 رسانید مالک و پسرش و سایر از معاندین را و در خیبر که  
 فتح میداد مبارکش بود و فرمود بنی لا عظیمین را بزرگواران

شرح  
 از  
 شیخ  
 محمد  
 باقر  
 مجلسی



علیه بحسب الله ورسوله و بحسب الله ورسوله و غزوه فتح  
مقبول صاحب حارث بن قنبل بزکات و غزوه حنین  
صاحب بیت سوداء و چهل نفر دیگر را و غزوه سلسله که  
فرمود نبی و حق وی لولا ان اشقی ان يقول فیک طوائف  
مرا منی ما قالت الله فی المسبح لقلت فیک اليوم مفا  
لا نمر علیه منهم الا اخذوا التراب من تحت قدیمات و  
بچنین در مواقع عاید و معارک شدید کثیر چون  
سلسله هزی که مباشرت فرمود جدال را بنفس مبارک و هر  
زمانی که معاندی بقبل رسانید بکبر بلند فرمود  
و بکبر آن گرا بفرار برانست و بکبر  
را اگر که عروضا را بچند کرد بچهل و نوا و بر تباطب و  
شیخانت اینجه در حاجت بنشین و ذکر نوارخ بهیچ  
نماند مخالفین متعصبین از غایت شهرت و نوازش  
ابد انکار نموده اند که فرمود جبرئیل امین لافنی الاعلی



# فصل فی فضائل امیر المؤمنین

۲۴۵

الاسیف الاذوالفقار ففصل ما یجوز ان یرفع من شأنه  
 بمحمد مکر نابی که از منزل آنحضرت بود از مسلم و بخاری  
 و سنن و ترمذی و ابن عباس قال ان رسول الله ص اخر  
 الالبواب الالباب علیهم از مسند احمد از زید بن ارقم قال  
 کان لفقر من الصحابة ابواب شارع فی المسجد فقال رسول  
 الله ستدوا هذه الابواب الالباب علی فقال بعضهم فیه  
 فقال النبی ما سدت شيئا ولا فتحت شيئا ولكن امرت  
 بشئ فاتبعت به ابن عباس قال بسدت من اذن بفتح ابواب  
 غفاری و از سعد بن ابی وقاص و از و زید بن عازب  
 از ابن عباس و از ابن عمر خرج رسول الله ص الى المسجد فقال  
 ان الله اوحى الى نبيه موسى ان ابن لي مسجد طاهر لا  
 الا موسى و هرون و ان الله اوحى الى ان ابني مسجد طاهر  
 لا يسكن الا انا و اخي علی مفسدنا یخرجهم من کثر  
 فضائل و مناقب النجباء در کتاب الفتن و علامه حرانی از

در مسند و ترمذی و سنن و ابن عباس  
 غیر از حدیثی که از مسند احمد  
 آنحضرت میسر می شود

در مسند و ترمذی و سنن و ابن عباس  
 در مناقب النجباء



اخطب خوارزم عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
 انما باطن اقلام والبحر ممداد والجنة حساب والانس كتاب ما  
 احوافنا نل على بن ابي طالب في رواية اخرج مرفوعا  
 بن احمد بسنده عن مجاهد عن ابن عباس رضي الله عنهما  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لو ان الاشجار اقلام والبحر ممداد  
 والجنة حساب والانس كتاب ما احوافنا نل على بن  
 ابي طالب وقال احمد قال رجل لابن عباس سبحان الله  
 ما اكثر فضائل على بن ابي طالب ومنافيه اتى لاحبها  
 ثلثة الاف منقبه فقال ابن عباس ولا نقول انها  
 الى ثلاثين الفا افرق في المنافيه عن سماك بن حرب عن  
 سعيد بن جبير نسلي عن رجل كانت له ثلثة الاف  
 منقبه في ليلة واحدة وهي ليلة القرينة في قلبه بدد  
 سلم عليه ثلثة الاف من الملائكة من عند ربهم ونسلي  
 عن وصي رسول الله صلى الله عليه وآله وصاحب حوضه صاحب لوانه

وقال فلان لا ينبت من ثمرات الجنة على ما قال ابن عباس



فِي الْحَشْرِ وَالَّذِي نَفْسُ بَرِئْتِ سَبْدٌ لَوْ كَانَتْ بِحَارِ الدُّنْيَا مَدَا  
وَابْتِجَارَهَا أَفْلَامًا وَاهْلُهَا نَكَابًا فَكَبُوا مَنَافِقَ عَلِيٍّ <sup>بِطَائِفِ</sup>  
وَفَضَائِلَهُ مَا اجْتَوَيْسَ كَسْبُكَ نَبِيٍّ أَكْرَمَ وَأَصْحَابِي ابْنِ  
نَحْوِ كَلَامٍ دَرَحُوا كَوْنَهُ جَوْنَهُ بَوَانِ مَنَافِقَ فَضَائِلِ  
أَوْ رَاغِبُ وَحَضَرْتُمْ وَنَسِلَ اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَنَا مِنَ الْفَائِزِينَ  
بِمَعْرِفَتِهِ وَالتَّائِلِينَ بِشَفَاعَتِهِ وَالتَّابِينَ عِلَاقَ كَابِدَاتِهِ <sup>وَالْغَائِبِينَ</sup>

بَابُ حُجْوَتِهِ

دَرْ ذِكْرِ فَضَائِلِ حَضْرَتِ خَدِيجٍ وَشَافِعَتِهِ يَوْمَ جَزَاءِ فَاطِمَةَ رَضِيَ  
سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَأَوْلَادِهِمَا الظَّاهِرِينَ أَزْكَابَ عَمَلِ الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ  
لِلنَّسَائِي أَزْكَرُ قَالَ جَبْرَائِيلُ إِلَى النَّبِيِّ وَعِنْدَهُ خَدِيجَةُ  
وَقَالَ أَلَا اللَّهُ بِفَرْدٍ خَدِيجَةُ السَّلَامِ فَمَا لَكَ أَنْ تَقُولَ اللَّهُ هُوَ السَّلَامُ  
وَعَلَى جَبْرَائِيلَ السَّلَامُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ  
وَأَزْكَرُ صَحِيحِ بَخَارِي وَمُسْلِمِ أَزْكَرُ ابْنِ زُرْعَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَاهُ  
قَالَ لِي جَبْرَائِيلُ النَّبِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ خَدِيجَةُ

بَابُ شَيْءٍ مِنْ خَدِيجٍ وَفَيْضٍ فَاطِمَةَ



فدانت معها انا، فاذا هي اثلث فافتر عليها السلام  
 ربها ومتى وبشرها ببيت الجنة از كتاب صابرة عن عائشة  
 قالت كان رسول الله ص اذا ذبح الشاة يقول ارسوا الى  
 اصداقا، الخليفة، واتى رزقت جتها وقالت لا يكاد <sup>يخرج</sup>  
 من البيت حتى يحسن الشاة، عليها فاخذني الغيرة فقلت  
 هل كانت الا عجزا فادب ذلك الله خير منها فغضب ثم قال  
 والله ما ابدلني الله خير منها امنت بي اذ كفر الناس وصدقني  
 اذ كذبني الناس وواسني بما لها اذ حرمني الناس ودفني  
 الله منها الولد ون غيرها من النساء، اذ صحح مسلم <sup>فاطمة</sup>  
 بضعة متى يؤذي ما اذاها وبترني ما اسرها ورجاع  
 صحيح بخاري امام حافظ در مجلد رابع فضائل اصحاب النبي ص  
 باب منافع فاطمة قال النبي ص فاطمة سيدة نساء اهل  
 الجنة وايضا فاطمة بضعة متى فمن ابغضها فقد <sup>ابغض</sup>  
 و ابن حديث بطرف غامة وعباراتي كذا قليل في بابكم



# انزعتك حصر خدي وحصر فاطمة

٢٣٩

داشته بسیار باد است از صبح بخاری قال النبی فاطمة  
 سبعة نساء اهل الجنة از نرمدی کان احب للنساء  
 رسول الله فاطمة ومن الرجال علی واز مشکوة از جمیع  
 عمر قال دخلت مع عمتی علی عایشة فسلت اهل الناس  
 کان احب الی رسول الله قالت فاطمة فقيل من  
 الرجال قالت زوجها الزمدي واز كنوز الدنيا  
 للمنادی ان الله بغضب فاطمة ومرضی لرضایها  
 از ابوبکر خوارزمی در کتاب منافذ از موسی بن علی الهی  
 از قنبر بن احمد از بلال بن حمام قال طلع علينا رسول الله  
 ذات يوم متبسمنا ضاحكا وجهه كدائرة القمر ليلة البدر  
 فقام اليه عبد الرحمن بن عوف فقال يا رسول الله ما  
 هذا النور الذي راينا في وجهك المكرم قال بشاره  
 انني من ربي في اخي وابن عتي وفي ابني يا الله ببارك  
 ونعالي زوج عليا بفاطمة وامر رضوان خازن الجنة



شجرة طوبى فنهزها فحملت رفا فابعدنى صككا كابعدهم حتى  
 اهل البيت وانشأ الله نحتها ملائكة خلفها من النور  
 واصحاب لكل ملك صلت فاذا قامت الغيبة <sup>الملائكة</sup> فادت  
 فى الخلائق فلا يبقى محبت لاهل بيتى الا دفعت اليه الملائكة  
 صككافيه فكاكه من النار فصا ابن عمى وابنى سبب فكاك  
 رفا بالرجال والنساء من امتى من النار ودر خطبة مشهورة  
 نزوح باعلى از الله امرنى ان ازوجات فاطمة وامشكوف  
 از غائبته ما رايت احدا كان شبه سمناء وهداود لا  
 وفى روايه حديثا وكلاما برسول الله ص من فاطمة وكا  
 اذا دخلت عليه قام ابوها فاخذ بيدها فقبلها و  
 اجلسها فى مجلسه واه ابو داود در كتاب شيخ سليمان  
 وعن ابى هريرة مرفوعا خبر نساء العالمين اربع <sup>واسم</sup> مريم  
 وخديجة وفاطمة وعن ابى سعيد الخدرى مرفوعا سبعة

نساء اهل الجنة فاطمة



بَابُ بَيِّنَاتٍ فِي مَنَافِئِ الْأَمْثَلِ

بَابُ سَوْمِ

در بعض از نصوص و منافع مذکور در حق ائمه اطهار  
سلام الله عليهم اجمعين است خصوصا وعموما از کتاب نوادر  
الاصول باسناده از سلمه بن الاكوع از پدرش قال رسول  
الله ﷺ التجوم امان لاهل السماء واهل بطنى امان لاقمى  
وآز حاكم از جابر بن عبد الله وابی موسى اشعري و ابن  
عباس قال رسول الله ﷺ التجوم امان لاهل السماء واهل  
بطنى امان لاهل الارض فاذا ذهب التجوم ذهب اهل  
السماء واذا ذهب اهل بطنى ذهب اهل الارض و يمين  
مضامين از احمد در منافع از حموي در فرائد السمطين  
بسر طرف از مودة القرني از جبير بن مطعم قال رسول  
الله ﷺ انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي فانظروا كيف  
تحفظوني فيهما واز مسند احمد بن حنبل باسناده عن ابي  
سعيد خدرى قال رسول الله ﷺ انى تركت فيكم ما ان



به انضوا الثقلین احدهما اکبر من الاخر اما الاکبر کما  
 الله جبل ممدود من السماء الى الارض و غری اهل بی  
 الا انهم ان یفترقا حتی یردا علی الحوض و ایضا همین حد  
 بقی الجمله اختلاف در عیبات از کتاب نوادر الاصول و از ابو  
 اسحق ثعلبی در نفس بشر و از مشکوٰۃ المصابیح و از زیاده  
 المسند از عبد الله بن احمد از موفی بن احمد خوارزمی  
 و از جوهر العقد بن از مؤلفات شریف سمهود و از بر  
 در جامع عشر و از حافظ ابو محمد در معالم الغره النبویه  
 از طبرانی در اوسط و از ابن عقیل در موالاة و هم چنین  
 باقی از مخالفین در مجلد ثانی از جامع صحیح بخاری امام <sup>افظ</sup>  
 کتاب الاحکام عن جابر بن سمره قال سمعت النبی یقول  
 اثنی عشر امرا یغفل کلمة لم اسمعها فقال ابی انه قال کلام  
 من فریش و این حدیث را بعبازان متفق و مختلفه <sup>بطریق</sup>  
 متعدده اکثر مخالفین ذکر و ابرار نموده در عمده بیست <sup>طریق</sup>



در صحیح مسلم نیز طریقی آبی داود از سه طرفی زمردی یکبارگی  
 حمیدی سه طرفی امام حافظ در جامع بحیثی طریقی از فرائد  
 التمثیلین از مجاهد از ابن عباس در مکالمات نعلی هو  
 با حضرت رسول ص فاجبرنی عن وصیتك فقال ان وصیته  
 علی بن ابیطالب بعد سبطای الحسن والحسین ثلوثی  
 ائمة من صلب الحسن قال یا محمد فستمهم لی قال ص  
 اذا مضی الحسن فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا  
 مضی محمد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا  
 مضی موسی فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد  
 فابنه علی فاذا مضی علی فابنه الحسن فاذا مضی الحسن فابنه  
 الحجة محمد المهدی فهو لا اثناعشر واز منافیك واثله  
 بن الاصفع بن فرخاب از جابر بن عبد الله الانصاری در مکالمات  
 جندل بن جنادة بن جبر هو که ثم قال اخبرنی یا رسول الله  
 عن وصیائک من بعدک لائمتک بهم قال ص او صیائی



الاثناعشر قال جندل هكذا وجدناهم في التورينة وقال  
 يا رسول الله ستمهم لي فقال اولهم سيدنا اوصياء ابونا  
 علي ثم ابناؤه الحسن والحسين فاستمسك بهم ولا  
 يغترناك جهل الجاهلين فاذا ولد علي بن الحسين <sup>العباد</sup> بن  
 يقضى الله عليا سويكون اخر زادك من الدنيا شربة لبن  
 نثره فقال جندل وجدنا في التورينة وفي كتاب نبينا  
 ايليا وشبرا وشبرا هذه اسم علي والحسن والحسين فمن  
 بعد الحسين وما اسماهم قال نعم اذا انقضت مدة  
 الحسين فالامام ابنه علي ويليقب بزین العابدین فبعده  
 ابنه محمد يلقب بابا فرج فبعده ابنه جعفر يدعى بالصفا  
 فبعده ابنه محمد يدعى بالكاظم فبعده ابنه علي يدعى بالرضا  
 فبعده ابنه محمد يدعى بالنقي والركي فبعده ابنه علي يدعى  
 بالنقي والهاد فبعده ابنه الحسن يدعى بالعسكر فبعده ابنه  
 محمد يدعى بالمهدي والقائم والحجة فبعثهم بخرج فاذا خرج



بملاء الارض من سائر جنات كسنت غلما وجورا طوبى للمؤمنين  
 في غيبته طوبى للمؤمنين على محبتهم اولئك الذين وصفهم  
 الله في كتابه وقال هك الممتحنين الذين يؤمنون بالغيب  
 ودر كتاب شيخ سليمان از عبا بن ربيع از جابر قال رسول  
 الله <sup>صلى</sup> انا سيد النبيين وعلى سيد الوصيين وان <sup>صلى</sup>  
 بعدك اثنا عشر اولهم على واخرهم القائم المهدي وآزليم  
 فبس الهلا الى عن سلمان الفارسي قال دخلت على النبي <sup>صلى</sup>  
 فاذا الحسين على فخذه وهو يقبل خديه ويبلث فاه ويقول  
 انت سيد ابن سيد اخوتك وانت امام ابن امام اخواتك  
 وانت حجة ابن حجة اخوتك وانت ابو حج نعمة ناسهم  
 قائمهم از كتاب فراد التمثيلين از سعيد بن جبيل از ابن عباس  
 قال رسول الله ان خلفائي ووصيائي وجميع الله على الخلق <sup>عليه</sup>  
 اثنا عشر اولهم علي واخرهم ولي المهدي ينزل روح الله <sup>عليه</sup>  
 بن مريم فيصلي خلف المهدي وتشرق الارض بنور رهاوت <sup>عليه</sup>



سلطانة المشرق والمغرب وركاب شيخ سليمان از كتاب  
غاية المرام وفيه عن الاصمعي بنينا عن ابن عباس رفعه  
وعلى والحسن والحسين وسعد بن من ولد الحسين مطهر  
معصومون واز ابى نعم حافظ از ابن عمر قال رسول الله  
يخرج المهدي وعلى راسه ملك بنادي هذا خلفه  
الله فاتبوه واز سعيد بن جبيل از ابن عباس قال قال  
رسول الله ان عليا وصي من ولده القائم المنتظر المهدي  
الذي يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما  
والذي بعثني بالحق بشيرا ونذيرا ان الشايبين <sup>القول</sup> على  
باما مشي في زمان غيبته لا عز من الكبرياء الا حرفهم  
جابر بن عبد الله فقال يا رسول الله وللفائم من ذلك  
غيبته قال ابي وربي ليحضر الله الذين امنوا ويحيى الكافرين  
ثم قال يا جابر ان هذا امر من امر الله وسر من سر الله فاما  
والثالث فان الشك في امر الله عز وجل كفر وازرواني



# انقضائ انما طهاره

۲۵۲

طرائف و انواعم و دلیلی از حدیثی که میانی قال رسول الله  
 المهتد رجل من ولدی وجهه کالنکوب القدی اللون لون  
 عربی و نجس سرشلی عیاله الارض عدل کما ملئت جوار  
 و تحاصل اخبار و نصوص در حق آنکه محدثه از حضرت رسول  
 ص آید در کتب مخالفین اجمالا و تفصیلا خارج از این حد  
 و عقداست غیر از شیوعی که از مولای شیعیان و سایرین  
 از آنکه معصومین در حق هر باب وارد است و نصوص  
 اگر مفسد از وی بصری نیستین هم بود هر فی جملہ عاقلان خاص  
 انهارا بائنه هذا و قد دانسی چنانکه بعضی شریفین از  
 مخالفین گفته که از نصوص و احادیث شد که در این حد  
 همان نموده اشعیر از اهل بیت خود و عزت اینهاست  
 نه غیر اینها اما نصوصی که نام برده شد اند که ظاهر از آن  
 نیز ممکن نیست باشد بر این اقا خلتا از اصحاب ک  
 انهاد و زده نبوده اقامتی امده زاید بر این بود و



# باب سی از خاتم النبیین

۲۵۸

و حسن ظاهر هر که ظاهر است مگر عمر بن عبد العزیز و  
 دنیا از بنی هاشم نبودند و نبی فرمود کلام من بنی هاشم و  
 ملوک بنی عباس است و نیز باید بر عدل بودند و رعایانی از  
 کلمات الهیه و آیات قرآنی نکردند و پدید می آید که  
 مقوله حضرت جبرئیل مرید است اما رده علی الحق و من جانب الله  
 بوده چنانکه در موارد کثیره تصریح فرموده اند تعداد  
 ملوک ظلمه و ارباب کفر و بی کراهت و محض گونا  
 شایع سلمان حنفی در کتاب خود بعد از نقل کثیری از نصو  
 و فضائل و منافع گوید و اقامه ادوی من حدیث الحسن  
 البصر عن انس بن مالک رفعه لا یزداد الامر الا شدة ولا  
 الدنیا الا اذبارا ولا الناس الا شحوا ولا نفوم الشاعة  
 الا علی شر الخلق ولا مومنان الا عیسی بن مریم اخرجه الشافعی  
 و ابن ماجه سننه و الحاکم فی مستدرکه و قال اورد در تعجبا  
 انما یهدی السبیل یفرقه به محمد بن خالد و قال الحاکم



## أمر فستانك ثم اظهري

أنه جليل ورجل الفاني في كبره وقال ابن عاصم  
 لم يردده عن ابن خالده إلا الشاعري وهو أسير في  
 المكاتب في وجه هذا الحديث من ابن خالده أنه يروي  
 الأول في رمان هذا الحديث في حديثه أن يرد  
 الظلم والنفس الذي كان في زمن يزيد والحجاج ولم يبق  
 في العالم خير صلاح إلى الآن والحديث بعد هذا زمان  
 عمر بن عبد العزيز وخلفاء العباسية إلى الآن خير  
 صلاح الوجه الثاني أن خبر المهدي لم يكن قبل بعثة  
 النبي صلى الله عليه وآله بين العرب بأن يرد به قوله لا  
 مهدي إلا عيسى بن مريم الوجه الثالث أن الله تعالى  
 أشار إلى المهدي في كتابه في الآيات الكثيرة كما تقدم  
 فلذلك بشر النبي صلى الله عليه وآله وآله أمم هذه البشائر  
 العظمى كل بشر الأئمة المعقودون عليهم السلام بظهور  
 بنينا واحداً إلى الميراث عجيبة وقد ذكرت بشاراتهم في



عن عمر بن الخطاب وندکرانی لاحادیث انی ذکرها ان  
ما حد بعد شروع کرده در ذکر احادیث بنویسد  
نشارت ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه ازین عالم  
از ابوسعید ذر و بنی خدی صلی الله علیه و آله و از  
بر مالک و از ابونعیم و شعبان صاحب بن یحیی و غیر  
و خاک و دلی و از کوز الدقاق و سایرین از رجال  
مختلفین در هر کجای جمله مستقیم باشد و این  
نص و سن مستقیم است و اینها بین اعاظم و ائمه و شیخ  
خواهد بود و الله شیم نور و نور و کافرون  
و اینهاست که فرشته که کالت بر اینهاست  
نموده است و است قال الله باری و تعالی و یوحنا  
و اینهاست و یوحنا من یکذب ما یاتهم یزدعون  
و یکران به و امل از منته شود و یکران ما یات  
و یکران جمله و یکران محشر هم حجتا و یکران محشر هم



## فصلی از مفاتیح

در بغداد و غیره حاکمان خواهند یافت باشند که در  
 محسور شدن بعضی غیر از زمان محسور شدن کلاست  
 و هیچ روزی نیست مگر زمان ظهور حضرت  
 و دیگر وعده الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات  
 لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم  
 و لیسکن لهم فیهم الذین رضی لهم و لیسکن لهم  
 بعد خوفهم امنا الا ینز و مسلک است که چنین امری  
 جز اینکه مراد وجود مبارک آن سرور باشد بخود  
 بود چه مراد از الذین آمنوا و عملوا الصالحات  
 لیستخلفنهم فی الارض یا افراد کامل است که این  
 بدرجه کامل و صد و اعمال صالحه و اما محبتی  
 که متخیل نباشند باذن غیبیه و همینطور از آن  
 کاتبه آن کاتب که به ظهور در این معنی است  
 معترجه است و نیست المصنوع بواسطه آنکه تا بحال



چنین مری روی نداد و مخفی نیافسد و اگر این عیسی  
ممنوع و برخلاف این فرض شود که مطلق بدان و  
فی الجمله و عمدتاً و اگر چه در بعضی اوقات در  
بعضی ارض کذالك و لو بعضی ممکنه مقصود باشد  
این وجه شقوق و افتامی دارد که قسمی مثبت است  
مطلوب را و بقیه لازمه دارند صدور کذب و ترجیح  
بلا مرجح و مرجوح را و خالی مد رجحان سببی که موجب  
شده باشد اهمیت دادن بذکر و مختص فرمودن بود  
تا عمل نفهم و لا یخفی که فایده تعالی و لا بشر کون بی شکی  
صریح در مراد است چه نکره در سیاق نفی مخصوص  
لفظی خالص معلوم و یقین بیان و الخفی و این وصف  
یافت نشود مگر در معصوم علیه السلام این دیگر  
و لفظ کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض برهان  
عبادی المتاحیون ببیانی که فریبست از بیاسایان



# نیکو از منافع امتراجه

۲۶۳

و ذکر میشود که مقصود از عباد رضا خون با بر مصو  
 بوده و ارض هم جمله اشرع با تقدم و ارض و نیا در این  
 عالم باشد نه در بهشت چه ملکیت آن مکان هر  
 بمکان ذکر مثل اختصاص بر نورنداشته و از جمله بدست  
 و در جمله کتب سماویة موجود است که الجنة للمطهرین  
 و النار للخاصین و زبور هم معلوم نیست برتری از  
 سایر کتب داشته باشد بلکه اگر مراد تفاوت خلوص  
 برود در انموقع است و اگر بکتاب منزله بر خست موی  
 و عیسای او نیست داشت کما هو الظاهر و آیات مبارک  
 که کوپای بدست طلب عظیم و مقصد رفیع باشد پس  
 و ابرادش مانی با ایجاز و اختصا است و ما بهمین  
 میزان کتاب نموده این یکجاست زانکه کتاب قرار میدهم  
 در کشف مخشری نقل نمودیم بلا غی و قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله من قرأ علی حجت ال محمد مات شهیداً



# باب مسائل خاندان در ذکر

م ۶ ۲

الا و من مات على حب آل محمد مات مغفوراً الا و من مات  
على حب آل محمد مات ثانياً الا و من مات على حب آل محمد  
مات مستكمل الايمان الا و من مات على حب آل محمد بشره  
ملك الموت بالجنة ثم صكر ونكر الا و من مات على حب  
آل محمد يرفق الى الجنة كما يرفق العروس الى بيت زوجها  
الا و من مات على حب آل محمد فتح له باباً الى الجنة الا و من  
مات على حب آل محمد جعل الله فرداً من رده كذا في حقه الا  
و من مات على حب آل محمد مات على سنة و جماعة الا و من  
مات على حب آل محمد جاء يوم القيمة مكتوب من سببه  
من رضى الله الا و من مات على حب آل محمد مات كافراً الا  
و من مات على حب آل محمد لم يترك الجنة الا و من مات  
الكشافاً فاحمد الذي جعله من الجنة كمن يولد لهم و يموت  
في جنهم و المقرين بسبب طاعتهم و عصمتهم و انظر في ظهور  
نور قلوبهم و تراها من شاداهم و انظر في انوارهم و

دفت بروس  
الزوجها من بيت  
ابو بخت



حمد هم فیما اتیم الله من فضله براتة لا یكفی شریفا  
 ولا یصنف قلیلا منه <sup>ن</sup> اللهم كما عهدینا بالاهدایة  
 بنورهم ووقتنا لا اعتصام یجمل مودتهم واعتنا بالاهدایة  
 من اعدائهم فنبینا علی ذلك كله لان کمال الامرام فی  
 الاتمام وکل کمال ثابت بک منهایة الکمال باذا جود  
 والفضل والانعام بحمد الله وفضیه واصل اولیایه  
 اخشام پذیرفت مختصری که بهر تنبیه بعضی خوان  
 و تذکار جهد از هموطنان در خاطر پرورش و خیال  
 پرورش بود و الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا  
 لنهتدی لولا ان هدانا الله امید که آنها نیز سعی  
 و اضایع نموده حجاج عظمی را از کیش چشم این ملت  
 برداشته فی الحکم در مقام تذکر و تنبیه برانید تا ان شاء الله  
 هر خود نفع کثیر حاصل نمایند و بهر مایل  
 نشویم که هل جزاء الا <sup>ن</sup> الا احسان















سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران